المغنی الشفاء [illegible]

[illegible] دو درم ... هر یک ... سوخته

و افیون ... از هر یک ... درم صمغ عربی ... درم

اقلیمیا ... جند ... درم ... صمغ ... صفت ... درم

انجره ... باران ... کتان ... آب ... صفت برود

... دو ... گرم ... گلاب ... صفت برود نافع

... کنند و ... زعفران ... نیم درم ... صفت برود

... ده درم ... زعفران ... سه ... صفت برود

سود ... زعفران ... بعد از آن ... برود ... نافع

سود ... زعفران ... شیاف ... بگیرند ... خشک کرده ... ده درم

دو درم افیون ... زعفران ... صفت برود

... بگیرند ... صمغ ... درم ... ده درم ...

... صمغ ... دو درم ... نیم درم ...

... زعفران ... خشک ... برود ...

... صمغ ... زعفران ... برود ...

... درم ... ده درم ... سوده ...

... نافع ... سوخته ... کنند ... باشد

تخم حلو لیبلیت ... [illegible]

تخم کاهو ... [illegible]

[illegible] ... شاه ترج ... [illegible]

اریان ... [illegible]

عسل شد ۸

[illegible] ... ۲۷

دارو ... [illegible] ... ریا ... [illegible]

تخم ... [illegible]

گل گاوزبان ... [illegible]

تازه [illegible] کنده نشود

بعد از آن خشک نمایند و سحق کنند

و بیات سحق کرده استعمال نمایند [illegible]

صفوا [illegible] پوست [illegible] چون شوید [illegible] به زود

[illegible] پوست [illegible] و [illegible] از آن [illegible] بعد از آن

[illegible] کنند و سحق [illegible] کنند [illegible] است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در ادوار اصفو ... صبت

در ایقاع و زوج ... [illegible] بود

و ... [illegible] ... از زوج

... [illegible] ... دو درم ...

... [illegible] ... بیند ... بیند

نوع ... [illegible] ... دانگ ... ده درم

... [illegible] ... نوع دیگر از زوج ... ده درم ...

... [illegible] ... دوازده ...

... [illegible] ... ده درم ...

... [illegible] ... درم ...

... [illegible] ... زوج ... درم ...

... [illegible] ... مفعول ...

... [illegible] ... زوج ... و مزاج ...

... [illegible] ... نوع دیگر ...

... [illegible] ... نوع دیگر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کنند

سفوف از نوب سودمند بود از بواسیر

و الشرقی جعده سود اهلیله طلایع از نوب

نخاع دانه زنیان از ... [illegible] ... از هر یکی ده مثقال

... [illegible] ... حب الآس ... [illegible] ... ده مصطکی

... [illegible] ... یک درم ... [illegible] ... سحق کنند

... [illegible] ... ده درم ... [illegible] ... ازار درد

... [illegible] ... از هر یکی ... [illegible] ... بود

... [illegible] ... دو درم ... [illegible] ... کرده

... [illegible] ...

... [illegible] ... ده درم ... [illegible] ...

... [illegible] ... ده درم ... [illegible] ...

... [illegible] ... ده درم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

دوا الاذن برای تسکین اطفال نفخ

ورق کل که بسح اندکی زعفران بکوبند و با [illegible] طفل

[illegible] نفت [illegible] عنب الثعلب و [illegible] و دهان طفل

[illegible] نیم درم [illegible] دو درم [illegible] سود دارد [illegible] موم

[illegible] زرد [illegible] درم روغن [illegible] ده درم [illegible] [illegible] و لوله [illegible]

[illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] حل کنند [illegible] و [illegible] روغن

[illegible] و اگر [illegible] درم [illegible] زرد [illegible] ده [illegible] کنند صواب

[illegible] روغن [illegible] کنند [illegible] و اگر روغن [illegible] از ده درم [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] و [illegible] موم [illegible] دو [illegible] روغن [illegible] [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نصف [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] حل کنند [illegible] کرده [illegible] [illegible] حل کنند

[illegible] روغن [illegible] موم [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible] درم

[illegible] درم [illegible] روغن [illegible] موم [illegible]

[illegible] روغن زیتون [illegible] موم [illegible]

و [illegible] دوا [illegible] [illegible]

حمی دیگر وصف زن اسهال را زدارد

بکذر بر سعد کل شیخ ابی‌منصور [illegible] کلمه

از بعد ... دو درم [illegible] بیک نیم درم [illegible]

[illegible] از ... ده درم [illegible] نفسکی عدد [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] کنند ... حمی [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... درم [illegible]

[illegible] ... درم [illegible]

[illegible] ... کنند [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

در معده [illegible] [illegible] نیک [illegible]

و در [illegible] زرد [illegible] روح [illegible] صنعف

[illegible] و [illegible] [illegible] عشق زود [illegible] نخود [illegible]

[illegible] بخورند و [illegible] بدن [illegible] [illegible]

[illegible] بیدار [illegible] [illegible]

[illegible] کاسنی [illegible] نخود [illegible]

[illegible] [illegible] از دهان [illegible] معده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] است

[illegible]

در علاج سقفه و درد و فرزین

سقفه از سبب [illegible] خورد و باشد علاج [illegible] باید

از درد از سبب سوزش [illegible] در زش شد سقفه [illegible] بود باشد

علاج درکه با لیقی [illegible] بدر زدن و در [illegible] دوا [illegible] دست کردن [illegible]

واز [illegible] سود [illegible] بکند [illegible] از [illegible] موضع [illegible] دار زرد [illegible]

[illegible] در [illegible] عمل کند و [illegible] کند تا [illegible] از [illegible] بیجو [illegible] دو [illegible] دار [illegible]

تا [illegible] کند تا [illegible] نشود [illegible] بدن [illegible] خورد [illegible] اما [illegible] در [illegible]

و [illegible] بود [illegible] در [illegible] کرده [illegible] سود [illegible] از [illegible] دارد [illegible]

برزون [illegible] رحبی و [illegible] اسم [illegible] از [illegible] اصل [illegible] بنفشه [illegible]

الم [illegible] بکنند [illegible] اول [illegible] بکند [illegible] کند [illegible]

و [illegible] الحمد [illegible] الله [illegible] رحیم [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] الرحیم [illegible] القران [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

وهو السمیع العلیم بستم کند بستر باد بحق و لا الضالین دو کوت فلان بن فلان بحبد سی فلان بن

فلان بحق بیت الله و مقام ابراهیم و بحق بامداد و شبانگاه و بحق اسمعیل و بحق جمیع الانبیاء و المرسلین

و بحق محمد و آله اجمعین [illegible] خوانده اول بخواند آیه توبه یا ایها الذین آمنوا توبوا

الی الله توبة نصوحا اللهم انی تائب الیک قولا و فعلا و جهرا اللهم تقبل منی توبتی و استغفر

لی شأنی و تثبتنی فیما ان نبی محمد و امام علی و اهدعلی ما فعل و کیل و من بعده و اولاده المعصومین

و [illegible] یا الحرمهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا

صراط مستقیم پس صیغه توبه را بدین طریق بخواند الخ استغفر الله العظیم و اتوب الیه [illegible]

عاهدت الله و بلا [illegible] انبیاء و رسله و الائمة المعصومین و علی ان لا افعل ذنبا و لا اشرب مسکرا و لا

خمرا و لا اسرق و لا اکل الربوا و لا ارتکب الکبائر یا ارغاد القضاء الحوائج العظام

بايدى يمسك السماء ان تقع على الارض ان الله بالناس لرؤف رحيم ببستم بهمن فلان بن فلانه

بدوستى فلان بن فلانه بحق الرحمن الرحيم انه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون

تنزيل من رب العالمين ببستم دو چشم فلان بن فلانه بدوستى فلان بن فلانه بحق مالك يوم الدين فا

لله خير حافظا وهو ارحم الراحمين ببستم دو گوش فلان بدوستى فلان بحق اياك نعبد واياك نستعين

افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش

الكريم ببستم ذكر [illegible] بحق اهدنا الصراط المستقيم ببستم [illegible] فلان بن فلانه بدوستى فلان بن فلانه

بحق الله وبالسبع المثانى فى القرآن العظيم يا اله الاولين [illegible] بحق كهيعص وبحق

الله وبحق طس وبحق طه وبحق يس وبحق حمعسق وبحق ق والقرآن المجيد وبحق ن والقلم وما يسطرون

وبحق الا الى الله تصير الامور ببستم [illegible] فلان بحق صراط الذين انعمت عليهم بحق توراة

موسى وانجيل عيسى وزبور داود وفرقان محمد المصطفى انه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا

المطهرون تنزيل من رب العالمين وانه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم انه لقول رسول كريم ذى قوة

عند ذى العرش مكين مطاع ثم امين ببستم [illegible] فلان بدوستى فلان بحق غير المغضوب عليهم بحق محمد

لا اله الا هو الحى القيوم وبحق ن والقلم وما يسطرون وبحق ق والقرآن المجيد وبحق المص وبحق بيت الله

ومقام ابراهيم وبحق [illegible] وبحق اسمعيل وبحق [illegible] الله العزيز الحكيم وبحق [illegible]

شود بهم انقلاب چونه شراب سرکه شود پاک شود دهم سنگ و کلوخ و بیضه آن چیزی که

بآن استنجا تواند بود که پاک کننده است یازدهم چون کافر مسلمان گردد پاک شود دوازدهم جانوری

که پوست مردار خورد چون بمرغ خانگی که نجس باشد سه روز چیزی پاک خورد پاک گردد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

			۱
۳	۲		۶
	۵	۴	

اگر خواهی کسی را عاشق خود کنی چنانکه یک لحظه و یک ساعت بی تو آرام

نگیرد و تو ارتی بباشد دو روشت بیش و یک باشد و چهار روشن بر و بنک و تا دیک باشد

و ذبان و هفت اندام او بدوستی او دست نکند و این دعا را بعد الحمد می باید نوشت بزعفران و گلاب

بنویسد بکاغذ سفید پاک اعلا و در موم گیرد و با خود کند تا در عجایب ببیند اگر باسم جمیع خلایق

بنویسد با خود نگاه دارد محبت عظیم دارد بسم الله الرحمن الرحیم بستم زبان فلان بن فلان

فلان بن فلان کی الحمد لله رب العالمین بستم سر فلان بن فلان [illegible]

[illegible]

قلیل نجس ... ۲۰۰
رجوب ... ۲۰۰

چنین هر فعلی که منع از تعاطی آن فرموده که گناه کبیره باشد به هفت بند ... تولا بخاندان

طیبین وطاهرین وتبری از دشمنان ایشان واجبست ودر مجموعه مشترکه یادکار اخلاص صدق

اصفیای خاندانست جزو ایمان شمرده اند وبعضی فقهای شیعه همچنین ذکر کرده اند ...

ده نوع باشد اول خون هر جانوری که چون رگ او برند خون جهد دوم بول سیم غایط چهارم

منی پنجم مرده جانوری که خون او جهنده باشد ششم شراب وما نند آن از مسکرات هفتم

فقاع وما نند آن چون شیره انگور که باتش بجوشد یا با آفتاب چنانکه ذیل او پاک نشود هشتم

سگ نهم خوک دهم کافر و پاک کننده نجاسات اول آب دوم خاک که کف پا و سر عصا

و زیر کفش را پاک کند چون بزمین مالند بزمین ما نند آن سیم آتش چون سرگین و هیمه مردار

بسوزد پاک شود و خشت که به آب نجس گل کرده شده باشد و کوزه و ما نند آن چون پخته

شود پاک گردد چهارم آفتاب چون زمین و حصیر و بوریا و مانند آن که نجس باشد

بالیده شود یعنی نجاست خالی و بافتاب خشک شود پاک شود پنجم زیادتی چنانکه آب

نجس ... آید و ... پاک شود ششم انتقال چون نجس ... ما نند آن بخورد

پاک شود هفتم نقصان چون شیره جوشیده کم شود چنانکه دو حصه از آن برود پاک شود

هشتم استحاله چون سگ و خوک و هر چه مردار باشد و در نمکزار افتد چون نمک شود ...

ارزن ... ام ... ام
... ز ... ز ... ر
سخه ... ر ...
در میان ... ز ... ر
... ز ... ر ...
ستم ... در ...
... ر ... ز ...
در میان ... ر ...
... ز ... ر ...
بخور ... ر ...
... ر ... ز ...
در میان ... ر ...
در جواهر شود ... ر
همه ... است

آن اگر کسی مطیع باشد و نیکوکار بود گور به آسایش باشد و اگر کسی را گناه باشد گناه او ببخشد

و مستحق عذاب باشد و رد کند حدیث است که به بعضی از آن ... عذاب کنند للذنب و هم

چنین ... مسئله صراط حق است یعنی پلی بر سر دوزخ باشد که مردمان از آن بگذرند

و اتفاق قرآن و حدیث بر این شاهدند و میزان یعنی ترازوی که عمل مردم بدان بسنجند حق است

مسئله مؤمن را اگر گناهی باشد حق تعالی ببخشد و عذاب بقدر گناه کند و آنگاه به بهشت برند

و مؤمن در دوزخ جاوید نماند و کافر در دوزخ دایم باشد مسئله حق تعالی همه جانوران را زنده کند

حشر بر انگیزد و اگر جانوری بر جانوری ظلم کرده باشد انتقام آن کشیده شود آنگاه خاک شوند روز

حدیث است که اگر گوسفند ... گوسفند ... شاخ زده باشد فردای قیامت حق تعالی ...

زنده گرداند تا مظلوم انتقام از ظالم کشد مسئله حساب و کتاب حق است یعنی از مردمان ...

... به بهشت روند بلا حساب ... شود که هر چیزی را ... از مال و ... و نعمت و ...

آن و نامه اعمال مردمان ... ایشان دهند ... مسئله

اطفال ... به دوزخ نروند زیرا که ... گناه ... و حق تعالی ظلم نکند پس به بهشت روند و بعضی گفته‌اند

مسلمانان باشند ... مسئله شفاعت پیغمبر ع و امامان ع حق

باشد ... گناه ... به بهشت برد ...

نزاع شد تا الله امام زین العابدین عم فرمود که برویم پیش حجر الاسود تا حق تعالی بانگ غایبم هرچه

او گوید عمل نمایم هر دو رفتند نزد حجر الاسود امام زین العابدین عم خود گفت به سر محمد گفت

ای حجر الاسود وصایت پیغمبر علیه السلام بعد از امام حسین به من گفت جواب نشنید امام زین

العابدین ع حجر را با سمهای بزرگ حق تعالی بخواند حجر گفت ای محمد دست باز دار که وصایت حق

علی بن حسین است ع محمد حنفیه ترک انزاع کرد و ایمان آورد دیگر هم در روایت موافق و مخالف

است که جابر انصاری رحمه الله از پیغمبر پرسید که اوصیا و خلفای تو بعد از تو که خواهد بود

آنحضرت فرمود که علی ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ستدرکه یا جابر وهو

یقر العلم بقرا فاذا ادرکته فاقراه منی السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم

محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم حسن بن علی ثم محمد بن حسن علیهم السلام یعنی بعد از من امام دوازده

کس دیگر گوید که جابر انصاری عمر یافت تا امام محمد باقر ع رسید و این روایت با امام محمد رسانید و در اینجا

حکایتی مشهور زمان از امام خالی نباشد بعد از پیغمبر علیه السلام امیر المؤمنین علی

ع فرمود لا تخلو الارض من حجة الله اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا یعنی زمین از امام

خالی نباشد یا ظاهر یا مشهور یا از ترس دشمنان غایب و مستور در معاد کنان حال الآنست

که بعد از مردن باشد چون عذاب گور و حساب بعد قیامت و ترازوی عمل مردم بر آن بخیر

خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و خوار کن هر که علی را
خوار کند و یاری کن هر که او را یاری کند و از نعمت دور کن هر که او را ظلم کند و ایضا چون مرغ
بریان حق تعالی جهت پیغمبر صلعم فرستاد دعا کرد که بارخدایا دوسترین بندگان خود را نزد من فرست
تا با من از این مرغ خورد و انتظار کشید تا امیر المؤمنین ع آمد و با آن حضرت از آن مرغ بخورد
و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی موسی الرضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
و امام محمد مهدی علیهم السلام که صاحب زمانست امام‌اند زیرا که پیغمبر صلعم اشارت با امام حسین
کرده و فرموده که ابنی هذا امام و ابن امام اخو امام ابو ائمة تاسعهم قائمهم یعنی که این فرزند
من امامست و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امامست که نهم ایشان قایم ایشانست
یعنی امام مهدی بوجود او قایم باشد و امیر المؤمنین علی ع نص امام حسن ع کرده و همچنین هر امام
بعد از هر امام دیگر فرموده در وقت رفتن از دنیا چیزها سپرده از کتابهای آسمانی از پیغمبر با امامی
که بعد از ایشان بوده سپرده و امانت و در کتابهای مخالف و موافق مذکور است و چون امام حسین
ع شهید شد محمد حنفیه با امام زین العابدین ع نزاع کرد که بعد از امام حسین ع امامت حق
منست زیرا که امام حسن ع با امام حسین ع سپرده از آنچه نشانه وصی رسول صلعم باشد امام زین
العابدین ع فرمود که ای عم دست بدار از سلاح و وصایت و امامت که حق منست محمد حنفیه همچنان

نزاع

ما خلقت الافلاک و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین یعنی ای محمد صلعم اگر تو نمی بودی من آسمانها را

نمی آفریدم یعنی مقصود از آفرینش تو بودی و ترا رحمت همه عالمیان گردانیدیم در حق اوست پس آن

حضرت بهترین کاینات باشد مسئله پدر و مادر پیغمبر صلعم و ائمه علیهم السلام و پدر پدر پدر تا آدم و مادر

هر مادر مسلمان بوده زیرا که پیغمبر صلعم فرموده است که نقلنا من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات

یعنی ما پیغمبرانیم از پشتهای پاک بر حمهای پاک آمده و ایضا نبودند کافر بودن عیب است و پیغمبر

و ائمه علیهم السلام از عیب منزه هستند فصل چهارم در امامت معنی امامت محافظه دین پیغمبر است که به نیابت

او دین را نمایند شرع بخلقان و جمیع خلقان را متابعت او واجب باشد مسئله امام بحق و مقتدای مطلق

بعد از سید کاینات صلعم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است زیرا که معلوم شد که امیر حق تعالی

می باید که معصوم باشد و جمیع امت متفقند که غیر از امیر المؤمنین علیه السلام از جمعی که دعوی خلافت

کنند معصوم نبودند و ایضا باتفاق مخالف و موافق روز غدیر خم که پیغمبر صلعم از حج باز گشته بود

و رفتن آنحضرت از دنیا نزدیک بود مردمانی که بحج آمده بودند هر کس از آنجا بجا نمود می رفتند

حضرت رسالت پناه صلعم مردمان را تمام حاضر کرد و بر بالای منبر رفت و فرمود که الست اولی بکم

من انفسکم یعنی من نیستم اولی و حاکم شما همه گفتند بلی حضرت رسالت پناه فرمود من کنت مولاه

فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره والعن من

ظلمه یعنی هر کس که حاکم من بر وی بحق است و من پیغمبرم نسبت باو حاکم علی علیه السلام بر وی

مسئله حق تعالی مردمان را خود کافر نسازد و فاسق نکرده اند که اگر خود کافر و عاصی کرده اند
عذاب کند ظلم باشد مسئله مردمانی که طاعت و عصیان نتوانند کرد ایشان را تکلیف بطاعت
کردن و ناکردن عصیان ظلم باشد مسئله احوال آخرت را بعقل نتوان دانست پس بر حق تعالی
لازم باشد که بعضی کسی کند که خبر داده باشد او را از احوال آخرت تا بدیگران آموزد که در آنجا
چه بکار آید و چه زیان کند فصل دوم در نبوت بدانکه پیغمبر آن کسی است که حق تعالی او را [illegible]
بی واسطه انسانی برانگیزد از آخرت و دنیا بکار آید و بخلقان پیغام حق تعالی رساند و باید که پیغمبر
در هر صفتی که باشد پیشوای امت باشد چنانکه در علم و شجاعت و زهد و سخاوت و مانند آن
پیشوای همه باشد تا در صفت کمال پیشوای همه باشد و پیغمبر این امت محمد بن عبدالله بن عبد
المطلب است زیرا که دعوی پیغمبری کرد و این سخن بتحقیق و یقین معلوم است که موافق دعوای
آنحضرت معجزه نمود مثل شق قمر و فرستادن قرآن و غیر آن که مجمل معلوم شده و هر کس که دعوی
کند و حق تعالی موافق آن ادای شهادت نماید البته دعوی او حق باشد مسئله معلوم شد که
پیغمبر معصوم است از جمیع گناهان و سهو و نسیان زیرا که امین حق نشاید که سهو و نسیان و گناه
کند مسئله حضرت محمد مصطفی ص خاتم پیغمبران است یعنی بعد از وی پیغمبری نبود و نباید زیرا
که خدای تعالی او را در قرآن خاتم النبیین خوانده مسئله آنحضرت ص بهترین پیغمبران است زیرا که لولاک

لما

نیست چه هر چه آن را بخشش تواند کرد در وجود محتاج بغیر نیستی باشد و هر بخشش او غنی و باشد

پس محتاج بغیر باشد پس ممکن باشد مسئله حق تعالی جوهر و عرض نباشد چه جوهر ممکن باشد

که در هستی خود محتاج نباشد بآنکه صفت چیزی شود و عرض ممکن را گویند که ممکن محتاج باشد

در هستی خود که صفت چیزی شود حق تعالی چون ممکن نیست پس جوهر و عرض چگونه باشد

مسئله حق تعالی مرئی نیست زیرا که هر چه او را توان دید روشنست بآنکه از نگاه دارد یکی

آن چیز یا جسم باشد یا عرض و حق تعالی چون جسم و عرض و جوهر نیست پس او را نتوان دید

مسئله حق تعالی در جانبی و در طرفی در نیاید چون آسمان زیرا که هر چه چنین باشد او را طرفها

باشد و او را بخش توان کرد پس محتاج باشد [illegible] بدانکه حق تعالی عادلست

عدل عبارتست از آنکه حق تعالی آنچه ناحق باشد نکند و نپسندد مثل آنکه کسی را متابعت

شیطان کند برسالت نفرستد چه معلومست که فایده یقین پیغمبر و امام آنست که مردمان را از

پیروی شیطان بعبادت یزدان آورند چون خود پاک نباشد و سهو و نسیان برایشان روا

باشد و پیروی شیطان غالب دلیل بر آن چگونه براه راست آورند پادشاهی اگر رسولی پیش کسی

فرستد چون داند که امین نیست نمی فرستد پس چگونه که عالم و قادر است و تواند که کسی را که پیروی

شیطان باشد اقرار نپسندد پس شیطان را امین سازد تا آنکه مردم را از پیروی شیطان [illegible]

یعنی نخواهد زیرا که ظلم و کناهان که نفی کرده نخواهد مسئله حق تعالی متکلم است یعنی سخنان

با انبیا علیهم السلام فرستاده چون قرآن و دیگر کتابهای آسمانی و قرآن معجزاتست زیرا که فصحای

عرب هر چند خواستند که مثل آیاتی آرند نتوانستند و بیشتر مسلمان شدند و بعضی که عنادی کردند

جنگ کردند و کشته گشتند اگر می‌توانستند که مثل آن آورند احتیاج جنگ نمی‌کردند و چون عاجز

شدند معلوم شد که کلام حق است و ایضا بنقل معلوم شده که قرآن و دیگر کتابهای آسمانی کلام

حق است پس متکلم باشد مسئله حق تعالی صادق است یعنی دروغ در سخنان او نباشد چه دروغ

نقصان است و حق تعالی پاک است از نقصان و چون نقصان به هیچ وجه بر حق تعالی روا نباشد

معلوم شد که قادر است بر همه و عالمست بر همه چیز چه ناتوانی و نادانی موجب نقصان است

مسئله واجب الوجود دو نیست بشهادة لا اله الا الله یعنی هیچ خدا نیست غیر الله تعالی و قل

هو الله احد یعنی ای محمد بگو خدا یکیست مسئله حق تعالی مرکب نیست یعنی بهم آمده مانند

چیزی نیست زیرا که آن دو اگر واجب باشند واجب زیاده از یکی باشد و اگر هر دو ممکن باشند مرکب

از دو ممکن ممکن باشد و واجب نتواند بود چه واجب نیست که در وجود محتاج یعنی در هم چنان اگر

یکی واجب باشد و یکی ممکن لازم آید که واجب الوجود محتاج بغیر باشد مسئله چون معلوم شد

که حق تعالی ممکن نیست معلوم شد که جسم یعنی چیزی که [illegible] یعنی وزی

نیست

نعلقانعت شد پس واجب الوجود حق تعالی باشد مسئله حق تعالی قدیم است یعنی ازلی
و ازلیست یعنی همیشه بود و ابدیست یعنی همیشه خواهد بود و سرمدیست یعنی همیشه بود و هست
و خواهد بود اما آنکه قدیم است بنابر آنکه اگر ازلی نباشد بوده باشد و پیدا شده پس
او را دیگری پیدا کرده باشد پس واجب الوجود نباشد و حال آنکه واجب الوجود است پس قدیم باشد
و نشاید که نیست شود زیرا که اگر نیست شود هستی لازم ذات او نباشد پس ازلی نباشد
پس ممکن باشد و حال آنکه پس ازلی و ابدی و سرمدی باشد مسئله کسی که کاری کند البته باید
که او را در آن کار وقوفی باشد شک نیست که اگر نداند نتواند کرد پس حق تعالی که چنینها
آفریده است عالم و دانا باشد مسئله حق تعالی کارها باختیار کند که اگر بی اختیار کارها از او
حاصل شود مثل آتش در سوختن لازم آید که آدمی که آفریده حق تعالی است و کارها باختیار کند
بهتر از حق تعالی باشد و عقل حکم میکند که اختیار به از بی اختیاریست پس حق تعالی مختار
باشد مسئله چون ثابت شد که حق تعالی مختار است پس حی باشد زیرا که آنچه زنده نتواند
بوجود نیاید مسئله حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی آنچه مخلوقات شنوند و بینند بی گوش
و چشم شنود و بیند زیرا که در قرآن گفته و هو السمیع البصیر حق تعالی مریدست یعنی خواهد
چیزها که آفریده زیرا که اگر خواستی نیافریدی چون آفرید پس مرید باشد و کاره

۲۸

مخلوقات اسما و صفات حق تعالی را بواجبی شناختند و درود نامعدود بر سید انواع انسان

و مقصود آفرینش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی و فرزندان معصوم ایشان علیهم

السلام و بعد بدان که این زبده ایست در واجبات مذهب امامیه که ضروریات ایمان و عمل روزمره

در بیان میشود و مبنای آن بر سه باب و دوازده فصلست باب اول در ایمانست باب دوم در نماز باب سیم

در روزه باب اول در ایمان و در پنج فصلست فصل اول در دانستن آنکه حق تعالی موجودست

و آنچه کمالست دارد و منزه است از آنچه نقصانست فصل دوم در دانستن آنکه حق تعالی ظلم

نکند و نه پسندد فصل سیم در دانستن پیغمبر فصل چهارم در دانستن ائمه معصومین فصل پنجم

در دانستن معاد یعنی آنکه مردمان بعد از مردن بچه حال خواهند بود از ثواب و عقاب و دوزخ و

بهشت و این پنج اصل دین است بر همه مکلفان واجب باشد که بدانند و بدان اقرار کنند تا مومن

باشد و هر که نداند و نطلبد چون بمیرد از زمره مسلمانان نباشد فصل اول مسئله واجب الوجود

موجودست زیرا که هر چه هست از دو بیرون نیست یا واجب الوجود یا ممکن الوجود و تعریف

واجب الوجود چنین گفته اند که در هستی خود محتاج بغیر نباشد و ممکن الوجود چنین تعریف

کرده اند که در هستی خود محتاج بغیر باشد پس اگر واجب الوجود که همه ممکن الوجودست موجود

باشد همه چنین ممکن باشد و محتاج بغیر چون غنی باشد [illegible] و حال آنکه آسمان و

تخم مرغ و از دوست بجهد آمیخته با پشم نا شسته در وقت حیض بر گیرد و بوی بار صحبت کند و چون
از حیض پاک شود البته بار گیرد [illegible] زرداب بیاید کند پاره در فرج زن بیفتد رسد علامتش آنکه
در وقت صحبت هر دو کتف زن درد کند علاج آن بود که سفیده تخم مرغ و مرداسنگ در وقت حیض
بردارد و با پشم نا شسته و بعد جماع کند و چون از حیض پاک شود بار گیرد [illegible] نعوذ بالله که
علاقه فرزند [illegible] است کرده شده است علامتش آن بود که در وقت صحبت پشت زن درد کند علاجش این است
که قدری روغن گردکان و آب [illegible] با یکدیگر بجوشانند و با پشم نا شسته در وقت حیض بردارد
و بعد از آن با مرد جماع کند بار گیرد [illegible] یا به جادو کرده علامت آنکه در وقت جماع سرش درد کند علاج
آن بود که زهره خروس با روغن بادام حل نماید با پشم بردارد بعد از آن از حیض پاک شود با مرد جماع
کند بار گیرد [illegible] الله [illegible] از حیض مانده باشد علامت آنکه در وقت صحبت چشمان
درد کند و عرق کند علاج آن بود که زهره کرکس با روغن زیتون بادام بیامیزد با پشم نا شسته
[illegible] حیض بر گیرد چون فارغ شود [illegible] سفید با عسل بیامیزد و با آتش گرم کند بر قضیب
مالد باز صحبت کند زن او را دوست دارد مجرب شده است [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد [illegible] معبودی که انسان را بتاج عرفان و جود فرشتگان سرافراز ساخت تا در [illegible]

بقی اربع فاسکن منها فاته المراد بالتمام شهوت بنویسد و بخورد بدهد
نبیند
تا آن زنان که نوشته باو باشد از نظر افتد ١٢٦٥ لا این عزیمت بنویسد

یکی در جامه عورت بندد و یکی بر سر خود بندد و یکی در دهن گیرد ٨٨٧٢١١

این عزیمت بنویس و بر کمر بندد اگر عورت را خوش شود لکن ١٢٩ لا

و علامه فشردن ایشان روایت است از حضرت سلیمان ع که دیوان را جمع

کرد و از ایشان سوال نمود که از چه سبب است زن جوان و مرد جوان باشند با هم جمع شوند و از

ایشان فرزند حاصل نشود جواب گفتند که زنان ایشان را هفت علت است اینکه در

رحم او گوشت زیاد شده است اینکه کرم در رحم او پیدا شده است که در دواب بیا

کند به در رحم او بهم رسیده است زهدانش که محل فرزند است کنده شده است

مرد بروی جادو کرده اند راه حیض بسته شده است مردی بروی غالب

شده است سلیمان ع فرمود که علاج اینها چه باشد دیوان گفتند گوشت در رحم او زیاد شده

باشد در وقت مجامعت هی کاهنه درد کند علاج آن بود که مشک با نشیم ناشته بوقت

حیض چون از حیض فارغ شود مرد با او صحبت کند البته باذن الله تعالی بار گیرد کرم در
سفیده
رحم بهم رسیده است علامت آن در وقت مجامعت ... زهره ...

تخم

بها والذين هم عن آياتنا غافلون اولئك مأويهم النار بما كانوا يكسبون ان الذين آمنوا وعملوا

الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم تجري من تحتهم الانهار في جنات النعيم دعويهم فيها

سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام وآخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين لا تستوی را تا به

آخر سوره بخواند بسم الله الرحمن الرحيم اقرأ باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق

اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم كلا ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى

ان الى ربك الرجعى ارأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى ارأيت ان كان على الهدى او امر بالتقوى

ارأيت ان كذب وتولى الم يعلم بان الله يرى كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية

كاذبة خاطئة فليدع ناديه سندع الزبانية كلا لا تطعه واسجد واقترب بسم الله الرحمن

الرحيم قل هو الله احد تا آخر سوره و معوذتين تا آخر سوره و بعد [illegible] صاحب هذا التعويذ بما

اعاذ رسول الله ابا دجانة الانصاري واستحفظ بحفظ الله فالله خير حافظا [illegible]

الناجية [illegible] محمد العاملي رحمه الله اذا اردت ان تسكن في بلدة او قرية

ثم احسب احرف اسمك واسم تلك البلدة ثم اطرح منها اربع اربع فان بقي منها واحد

لا تسكن [illegible] في البلدة او القرية وان بقي اثنان ايضا لا تسكن وان بقي ثلث

فانت فيها في سعة الواسع والرزق [illegible] عليك ولا تحتاج الى تحصيلها [illegible]

كتابي هذا فلان بن فلان في حرز الله وكنف الله وجوار الله وامان الله واستودعتك الله جارك وعليك

وحارسك وحافظك ان شاء الله تعالى ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن اشهد ان لا اله الا الله و

ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى كل شيء عددا واحاط بما لديه خبرا

ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما وصلى الله على محمد وآله

ختمت هذا الكتاب بخاتم الله تعالى الذي ختم به اقطار السموات والارض وبخاتم الله المنيع وبخاتم

سليمان بن داود وبخاتم محمد صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين الا ان اولياء الله لا خوف عليهم

ولا هم يحزنون وكل ملك مقرب ولا نبي مرسل بالله الذي لا اله الا هو رب العرش العظيم والصلوة

على نبيه وآله الطاهرين الم الله لا اله الا هو الحي القيوم يا امن نعيد ان ربكم الله الذي خلق

السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد اذنه ذلكم

الله ربكم فاعبدوه افلا تذكرون اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا انه يبدؤ الخلق ثم يعيده ليجزي

الذين امنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين كفروا لهم شراب من حميم وعذاب اليم بما كانوا يكفرون

هو الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك

الا بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون ان في اختلاف الليل والنهار وما خلق الله في السموات

والارض لايات لقوم يتقون ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحيوة الدنيا واطمانوا

العقرب او حية الحضر او من الحضار ومن المقصات التي يأذيه ومن شر كل داخل في جلد او لحم او دم او عرق

او عصب او في نطفة او في روح او في بطل او في سمع او في بصر او في شعر او في ظفر او في ظاهر

او في باطن او ظل او في فيء واعيذه بما استعاذ به آدم عليه السلام ابو البشر وشيث وها

بيل وادريس ونوح وهود وصالح ولوط وابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وعيسى

وايوب ويوسف ويونس وهارون ودانيال وداود وسليمان وزكريا ويحيى وهود وشعيب والياس

وصالح واليسع وموسى ونبيا الكفل وذو القرنين وطالوت وعزير وعمنايل والخضر ومحمد ص

وكل ملك مقرب او نبي مرسل الا ما تباعدتم ونفرقتم وتحنستم وتناجيتم وتنحيتم عن حامل

كتابي هذا فلان بن فلان بسم الله الجليل الجميل المحسن الفعال لما يريد على بني آدم وبنات حواء

وعلم شيث وبعد هابيل واماني نوح وتقى خليل ابراهيم وعوذة موسى واستعاذة ايوب ودعاء

الخضر وحيوة الياس ومحضر ذو القرنين وحية موسى ونقش خاتم النبيين سليمان بن داود

واياه بالقميص وطرد اللعين ابليس وكفالة عيسى واستعاذة ونوره كلمات ايوب ورسالة

المسيح وقرآن محمد صلى الله عليه وآله واعيذه بالله وبما اشارت به الحمد وما ادت به الفجر والا

الذي مكتوب تحت العرش انه لا اله الا الله محمد رسول الله فسيكفيكهم الله وهو السميع

العليم نفذت مشية الله وظهرت سلطان الله وتفرق اعداء الله وبقى وجه الله ها انت الصا

شر كل غول وغولة وساحر وساحرة وساكن وساكنة وتابع وتابعة ومن شر آبائهم وامهاتهم

ومن شر الطيارات واعيذه باهيا شراهيا اذوني اصباؤت آل شداي واعيذ صاحب

كتابي هذا من شر الداهش والابالس ومن شر القائم والقاعد ومن شر القبائل والعوامل

ومن شر القائل والفاعل ومن شر كل عين ناظرة او ساحرة او خاطفة ومن شر الداخل والخارج

ومن شر كل غادر وعاد وطاغ ومن شر كل باغ ما نبه في الارض ومن شر كل طارق وبات

ومن شر كل غاد وباغ ومن شر كل داء وبار ومن شر عفاريت الجن والانس ومن شر الذي باح

الهول صفة ومن شر كل اعجمي وفصيح ونائم ويقظان واعيذ صاحب كتابي هذا فلان بن فلان من شر

ساكن الارض ومن شر ساكن البيوت والزوايا والمنازل ومن شر من يضع الخطيئة او يهم بها

او يولع بها واعيذه من شر ما تنطق اليه الاحضار او اضمرت عليه القلوب الفجور واعيذه

من شر من يولع بالفروش والمهود ومن يقبل الهدية ومن شر كل من لا يقبل الهدية ومن شر

اذا ذكر الله ذاب كما يذوب الرصاص والحديد واعيذ صاحب كتابي فلان بن فلان من شر ابليس

وابو انبث اللهب واللهبة والنفر واعين الجن والانس من شر الطائف والطارق والفاسق

والتوابع واعيذه من شر كل عقد ... او ... او ... او وسواس ومن

كل داء يعتري بني ادم وبنات حواء من ... البلغم والدم و... المرة الحمراء او مرة

الصفراء

انّي كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغمّ وكذلك ننجي المؤمنين وبالاسم الذي

فلق به البحر لموسى بن عمران عليه السلام ولبني اسرائيل فكان كلّ فرق كالطود العظيم واعيذه با

لاسم الاعظم والتسع الآيات التي نزلت على موسى ع وطور سيناء واعيذه صاحب كتابي هذا

فلان بالله العظيم وبحوله وبقوته من شرّ كلّ عين ناظرة واذن سامعة والسن ناطقة وافئدة

نابتة وقلوب واعية وصدور خاوية وانفس كافرة ويمين كاذبة من شرّ ظاهرة وباطنة واعيذه

من [illegible] وبعد الخطايا او يعقد بهاس ذكرا او انثى واعيذه من شرّ كلّ عقدهم وسحرهم و[illegible]

[illegible] وبقيهم وبريق اعينهم واحتباسهم ومن شرّ الجنّ والانس والشياطين والسلاطين

والتوابع والسحرة ومن شرّ من يكون في الجبال والغياض والجبان والمفاوز والانفاق والخراب

والعمران ومن شرّ ساكن الشواطئ ومن شرّ ساكن العيون وساكني البحار وساكن الطرق و

اعيذه من شرّ الجنّ والشياطين والعقارب ومن شرّ من يعقد العقد ومن شرّ من يسكن الجوار

والجبال والبحار ومن في الظلمات ومن في النور ومن شرّ من يسكن العيون ومن شرّ من يمشي في

الاسواق ومن شرّ من يكون مع الدوابّ [illegible] والمواشي والطيور او وحوش ومن شرّ من يكون في

الاحلام والاوهام ومن شرّ من يوسوس في صدور الناس من الجنّة والناس ومن شرّ من يسترق السمع

والابصار واعيذه صاحب كتابي هذا فلان بن فلان من النظرة واللمحة واللمعة والخطرة [illegible]

على كل شيء قدير ونعم المولى ونعم النصير اللهم احفظ يا رب من علق عليه هذا الكتاب بالا
سم الذي هو مكتوب على ساق العرش انه لا اله الا الله الغالب الذي لا يغلبه شيء ولا ينجو
منه هارب واعيذه بالحي الذي لا يموت وبالقيوم الذي لا ينام وبالحي الذي لا ينام وبالعز الذي لا يضام
وبالكرسي الذي لا يبيد وبالعرش الذي لا يرام واعيذه بالاسم الذي هو مكتوب في التورية
والانجيل وبالاسم الذي هو مكتوب في الزبور وبالاسم الذي هو مكتوب في القران وبالاسم الذي
داود عليه السلام قبل ان يرتد اليه طرفه وبالاسم الذي نزل به جبرئيل عليه السلام الى محمد
صلى الله عليه وآله في يوم الاثنين وبالاسماء الثمانية المكتوبة في قلب الشمس وضوء القمر
وبالاسم الذي يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وبالاسم الذي تجلى به للجبل عز وجل
لموسى بن عمران عليه السلام فتقطع الجبل من امره وخر موسى صعقا وبالاسم الذي كتب على ورق
الزيتون والقي في النار فلم يحترق وبالاسم الذي يمشي به الخضر عليه السلام على الماء فلم يبتل
قدماه وبالاسم الذي نطق به عيسى ع في المهد وكان يبرئ الاكمه والابرص ويحيي الموتى باذن
الله واعيذه بالاسم الذي نجى به ابراهيم الخليل ع من نار نمرود بن كنعان وبالاسم الذي نجى به
يعقوب من الحزن وبالاسم الذي نجى به يوسف من الجب [illegible] وبالاسم الذي نجى
به يونس من الظلمات الثلاث من بطن الحوت فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك

بعيد وحضر ولحضرنا بعيد ابيننا بسم الله الرحمن الرحيم هذا الكتاب من محمد بن عبد الله بن

عبد المطلب هاشم بن عبد المناف الرسول العربي الهاشمي المكي المدني الابطحي القريشي الامي

التهامي صاحب التاج والهراوة والكوثر والشفاعة والقضيب والناقة صاحب قول لا اله الا

الله محمد رسول الله على [illegible] الله الى من طرق الدار من العمار والزوار الا طارقا يطرق بخير اما بعد

فان لنا ولكم في الحق سعة فان يك عاشقا مولعا او فاجرا او طامعا او مؤذيا او مبطلا او مقتحما فا

تركوا حملة القرآن وانطلقوا الى عبدة الاوثان تعالى من يزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا

هذا كتابنا ينطق علينا وعليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون ان رسلنا يكتبون

ما تمكرون يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا

هو بسم الله وبالله ومن الله والى الله ولا غالب شيء الا الله ولا احد سوى الله ولا واحد مثل الله

بسم الله [illegible] بالله وتوكلت على الله واعيذ صاحب كتابي هذا وليجعل في امان الله وفي

حرز الله وفي كنف الله حيث ما كان وحيث ما يكون وحيث ما توجه وجهة في تقريره ولا

تفريقه ولا انضمامه [illegible] ولا في اكل ولا شرب ولا في اغتسال ولا في صعيد ولا في [illegible] ولا

في جبال ولا في بحار ولا في الليل ولا في النهار ولا في اي حال من الاحوال وكل [illegible] ذكر

كتابي هذا [illegible] لا اله الا الله الغالب على كل شيء وهو [illegible]

وعزرائيل واعيذ من علق عليه كتابي هذا بسم الله الاكبر وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر باسماء الله الحسنى وبعزة ملكوته وجبروته وعظمته وعزه ومن شر

ما خلق وذرء وبرء ومن شر الصامت والناطق والظاهر والباطن والشاهد والغايب

والغابر والرايح ومن شر كل دابة في البر والبحر والقهر والشجر والقفل او ساكن الثرى عربي

او عجمي او فصيح او قايما او قاعدا او نايما او يقظان او ساكن السحاب والظلم البهيم الحكام بلغير عن

من ذلك علق عليه هذا حرز الله حيث كان وبحيث ما كان والله بغيره والله وليه وحافظه

وما يسمع فانه عافيه من عي او نقص ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

واعيذه برب الفلق من شر ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب ومن شر ... واعيذه بقل هو الله

احد برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس

من الجنة والناس احفظ وعيذه بقل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد اللهم

احفظ صاحب هذا الهيكل من جميع البلاء والوباء والعلل والامراض ومن شر الاعداء ومن شر ما خلق

بين الارض والسماء بحق اهيا شراهيا ياذا الجلال والاكرام برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على

محمد وآله اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا ... الحمد لله الذي خلق السموات

والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون ... الله ... ضلالا

بعيدا

الرحيم بسم الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم العلي سبحان الله وتعالى رب العرش الكريم والحمد
لله رب العالمين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحيها كانهم يوم يرون ما يوعدون
لم يلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفاسقون يا مخلص عيسى بن مريم خلص
من علق هذا بسم الله ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عيونا فالتقى
الماء على امر قد قدر ويوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلا الملك يومئذ الحق
للرحمن انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا وزيتونا
ونخلا وحدائق غلبا وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم فاذا جاءت الصاخة بسم الله الرحمن
الرحيم انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر ويتم نعمته
عليك ويهديك صراطا مستقيما وينصرك الله نصرا عزيزا اولم ير الذين كفروا ان السموات
والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا يؤمنون اذا السماء انشقت
واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فيها وتخلت وبالحق انزلناه وبالحق نزل
وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين فان تولوا
فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم بسم الله الرحمن الرحيم الم
اللهم رب ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط ورب جبرئيل وميكائيل و

لا فی لیلة ولا فی نهار ولا فی السفر ولا فی الحضر بحق التورية وایتها وبحق القرآن وقراءتها

لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا ملکا ملیکا عزیزا حضیرا متعززا لا اله الا انت سبحانک

انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین لا اله الا الله الغنی

المغنی العلی العظیم الکبیر العلیم الحی القیوم الحنان المنان الاحد الصمد الواحد الاحد الفرد المعز

المذل الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة

ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما

خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما

وهو العلی العظیم وبخاتم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله وعلیهم اجمعین وبحق مائة واربع

عشر سورة وایة وحرف وقوارع وامر ونهی یا ذا الجلال والجمال وانبیها احفظ عبدک الضعیف

من هذه الاوراق صاحب ومن شیء من شرها ومن کل آفة الدنیا والآخرة من جیلها وسهلها

من فیها وعز بها بالمثبات المتشبثین یا جار المستجیرین یا دیان یوم الدین انه من سلیمان وانه

بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین لا اله الا الله الکریم الدیان یوم الدین

یا الله الذی لیس والاض بحق السموات والارضین ویا الله الها المعین بحق طه ویس وکهیعص

وحم عسق بحق الواحد الاحد الصمد الفرد الذی لم یلد ولم یولد [illegible] احد بسم الله الرحمن

الرحیم

که بعد از من امت تو هم از شر دیو ایمن باشند در همین لحظه جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله حق

سلام میرساند و میفرماید که اکنون در دولت تو نیست مر او را از بلای حق آفریده‌ام از تو سوال کن که دفع تو هم

جز از امت من بر طرف میشود پس هم ام الصبیان را بخوانم بگو که خدای تعالی ترا از بلای این کار که آفریده است

از امت بگو که دفع تو به چه چیز از سر امت من بر طرف میشود ام الصبیان قسم یاد نمود که به آن خدای که مرا براستی به

خلق فرستاده که هر که این بنده که این دعا را بخواند یا با خود دارد از شر من نگاه باید و در امان خدای تعالی باشد

و دارنده این دعا از شر دیو و پری ایمن باشد و اگر گناه عظیم داشته باشد به برکت این دعا آمرزیده شود و در جمیع

هر کس عزیز و مکرم باشد و خدای تعالی این دعا را در کلام مجید خود یاد نموده که شرح این دعا این است اگر مطهر

رحیم ناخواننده و نویسنده الا از ناپاکی بمیرد و هر که شک آورد کافر گردد بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب من الله الملک العظیم و من نقش خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام ملک الجن والانس

والشیاطین و کل بنّاء و غوّاص و جمیع ما فی الارض لصاحب هذا الکتاب من آل الابدان والتوابع

من الغیلان و ام الصبیان من الذی یمشون بالارض و جمیع الارواح الخبیثة عزمت علیکم یا معاشر

الارواح ان کنتم من الارواح الیهودیة فانی عزمت علیکم فتبارک الله احسن الخالقین و ان کنتم

من الارواح النصرانیین فانی عزمت علیکم فتبارک الله رب العالمین و ان کنتم من الارواح المجوس

فانی عزمت علیکم بآیة و بآیات و حروف و حروف و هو کلمة ان لا تقربوا الی صاحب هذا

تمام بحضرت نبی بیا اصحابنا الجنة هذا الجهر و جواب این آیات بعد از نزول این سوره که خونش جاری باد

محکم باشد خونش منقطع شود ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد الحق جاء

منتقل لکل نبأ لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم شرح دعای ام الصبیان روایت کرد از

حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در مسجد نشسته بودم شخصی از در مسجد درآمد و سلام کرد جواب سلامش دادم

و از وی پرسیدم که تو کیستی گفت من فرشته‌ام گفتم در روی بازپرس و رو شخص بودم که جبرئیل در رسید و گفت خدای

سلام میرساند و میگوید که از وی سوال کن که نام تو چیست از وی پرسیدم گفت نام من ام الصبیان است و کار

من نزدیک کودکان و زنان حامله است هر وقت کودکان را بیازارم و خفته کنم و مرضهای عجیب با ایشان رسانم که هیچ

دوا را که ندانند و علتها برانگیزانند و زنان ایشان را زرد کنم و شکم ایشان را بزرگ کنم ایشان را طعام بدهند این باشد

و دیگر دوا را که ندانند و دیگر زنان را بگیرم و ولادت ایشان را بردارم تا وقتی که بیدارکار نشوند و دیگر اهل فضل را

و ... کنم تا هر چند غسل کنند و حضور زن ایشان را نفرت نکنند و دیگر در رحم زنان جای کنم و در سر ایشان

خلل و ... کنم و ایشان را بیازارم چنانکه از زینت ایشان ببرند و ایشان را گویند که فعل بد است و دیگر بر سر

راه ... در زیر پای ... کنم و ایشان را ... آب ... کنم و دیگر ... را ... کنم تا دیوانه شوند و مردم

... اندازم ... این کار ... است ... از کسی ... و ... کنم و ...

... اندازم ... حضرت ... شنیدم ... حضرت ...

ان تضبی من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان من عود شی یا قودش

یا ماصبی یا عوزی یا الجوبی عوزاش و حططن بنجبی نشرت و عسما شوحیل و بحق

فحاک خامرونی و بحق الملائکة و المکاشین و بحق جمیع الجن و بحق الحق علیکم

دینکم و مذهبکم و معبودکم و سلطانکم و امامکم و کتابکم و قبلتکم الوحا الوحا العجل

الساعة الساعة موجب بالصاحب بعزیمت الله احضر بما یکرد به عزیمت و کتاب

الله و امین بغشر دحن عن جج جج جبدیز جبدیز فقط ففهوه غنه و صلی الله علی

محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا [illegible] فلعقات

بهشتیین تمام شود [illegible] بیاور طفل نابالغ بی عیب و این لوح را بر کف

دست او بنویس و بفرمای تا نگاه بکف دست خود کند بجای دیگر نگاه نکند میان لوح که خانه باشد

از عزیمت پیدا کند و این است لوح و این عزیمت را هفت بار بشیر

۲	۹	۴
۷		۳
۶	۱	۸

بخواند حاضر شوند و تخت پادشاهان را بیاورند

عامل باید بداند که چه کند فقط الیس که از جن بر می‌آید

عن شعله کبریا معشر الجن و معشر ایشان است لحق هذه و الکرم

الاسماء و الایات نما و کلمات الله استمع نفر من الجن احضر فقد اجیبوا سؤالی

از جهت [illegible]

ما نظر کنند که حبة دست کی آید لفشر [illegible] والیشا لمین ثم نخفض تهم حول حیاتهم حیثنا ولقد علمت

الجنة انهم لمحضرون انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین

[illegible] اگر بچه سد خواه کودک باشد و خواه مرد باشد و خواه زن این دعا بنوشته نام او بنویسد بوی

آن چهار قل بنویسد و نگاه دارد که دیگر [illegible] اینست جلوس مهبوس مرولیس حلیوس

سلوس مطوس ملکوس [illegible] یا مرو یا احسن برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

دیوار و پریان و جنیان یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض

فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان [illegible] عن [illegible] علیکم

یا الله الذی لا اله الا هو بحق آن نامی که آدم صفی الله خواندند و بحق آن نامی که نوح نجی

الله خواندند و بحق آن نامی که ابراهیم خلیل الله خواندند و بحق آن نامی که اسمعیل ذبیح الله خواندند و بحق

آن نامی که موسی کلیم الله خواندند و بحق آن نامی که عیسی روح الله خواندند و مسیح الله گفت و بحق آن نامی

که سلیمان خواندند خاتم بکف گرفت و بحق آن نامی که محمد صلعم خواندند حبیب الله گفت و بحق آن نامی

که علی خواندند ولی الله گفت و بحق نقش نگین سلیمان بن داود علیهما السلام بسم الله الرحمن الرحیم

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک

بربنا احدا [illegible] فی [illegible] بحق [illegible]

ان

اگر کسی این دعا را بر کاسهٔ آب بخواند آن آب را بر روی مصروع بیفشاند شفا یابد
و هر گاه کاسه را سوی بیمار بخواند شفا یابد طسم کهیعص حم عسق یس والقرآن الحکیم ق والقرآن
المجید ن والقلم وما یسطرون فان الجان یخرج ولا یرجع باذن الله تعالی اگر کسی را عقل و حس را
با الجن بود بگیرد بنفشه و زعفران و عدد شش را در نیش بنویسید و پیش خود نگاه دارد اگر
کسی جن داشته باشد و بیهوش باشد و یا بترسد و یا بنظر آید که این اسم را بنویسید و بنظر او
بگذارید حتی بنظر او آید سوال کند که چند نفر است و چه سبب تا از او عهد کند که عهد کند او
آزار ننماید و مرخص کنید اگر اطاعت کند بعد دعای ناموس عهد دست بخوانند که دیگر نتواند
بیاید و بعد از آن بنویسید باز دعا را به بندد و پیش از خواندن سه بار صلوات بر پیغمبر و آل او
بفرستد و بعد از آن ... مرحوم شیخ ... حدیث کند ... باز دعا را به بندد
و اسماء این است ... بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
وصلی الله علی محمد و آله ... الاعلی ... تشکیل ... نوش ... نوش
... کشططیوش و قطمیر ... بنویسد اسم پادشاه جن را ...
... بنویسید و بعد از آن ... مثل ... اسم ها این است ...
... لا ... ...

بماند تا حال جنین بدست آورد [illegible] که معلوم نماید که در شکم زن حامله پسر است یا دختر این

عمل را بنویسید و با زن گوید که پنجها را باهم گذارد و نیت کند و باز بیگوید که انگشت را بر این خانها

بگذارد اگر بخانه شمس یا مریخ یا مشتری گذارد البته پسر خواهد بود و در یک خانها گذارد دختر است

[illegible] این دو اسم را بنویسید و در زیر زبان

مشتری	مریخ	شمس
عطارد	زحل	قمر

زهره

گذارد که بیاد مجربات ما نمود است

یا شلیخا یا مشلیخا [illegible]

این سر کلیه مجربات بعضی از اطباء و این اشموخای خدعات و اسم اعظم است یک تکه جان [illegible]

گو خیره [illegible] هر که زکام باشد از گرمی زیاد از سردی آن آب که از بینی می آید اگر گرم است سر عدد

با [illegible] که بیفکند تا نرم شود آنگاه بر آتش اندازند تا دود شیرین ببیند یعنی بیفکند بینی شود اگر آب از بینی

می آید سرد است اندکی زعفران بر آتش بیفکند تا بوی شیرین ببینی از دود بینی می شود [illegible] زکام دوا

وقت درد مجربات که طفل باشد همه را باکند یک صلاییه کند و بعض کا دخالقس برهم ساند و بر سر عا

زود بیکو شود [illegible] بر سر بیابند سرخ بنویسید و بر ذکل سر مجرب عالد و بعد الشان

بجلا بیعا بنیراز ندا این است اشموس اوسوما طاسوما مالی سوما [illegible] مکرر

در میان روغن شیر است [illegible] بگذارند تا که همه روغن [illegible] ملا بکنند از موده

[illegible]

ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد

جعل الله لکل شیء قدرا بخواند و بر خود دمد و نام صاحب یا دختر یا نام مادرش ببرد بسم الله یا دختر فلان

بنت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و سرخی یا دیبیان به بچه دهد و طفل و اسم بشان بالاعیان

بگذارد و طرف قبله آن چوب را دفن کند و این دعا را نوشته بر بازو ببندد اللهم انی اسئلک باسمک

یا ربنا یا الهنا یا سیدنا یا مولانا یا ناصرنا یا حافظنا یا دلیلنا یا معیننا یا حبیبنا یا طبیبنا بحاند

بالا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب و این دعا را نوشته آنکس بخود دارد فالله خیر حافظا

وهو ارحم الراحمین فیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ۵ ۱۱۱۱ م ۱۱۱۱ م

چشمک کف دریا توتیای هندی سنگ سرمه بیخ مرجان راسخت

۳ م ۳ م ۲ م ۲ م ۲ م ۳ م

نبات هم را نیم بکوبید در میان آب تر و شاد کشنیز در میان اینها گذاشته و در میان شور

دام کنند و وقت که آب خشک شود و بعد از آن خوب بکوبید اگر از چشم آب بیطلد آید غل سیاه دانه

خرما سیاه آتش اندازد و بعد از آن مخلوط کرده در چشم کشند [illegible] مجرب است باید دانست ماموران

نیم م بیخ مرجان قدری کف دریا نیم م بنات هم م چشمک نیم م اینها را علاحده کوبیده در چشم بزنند

[illegible] عمل دفع بلا که نکت باید باید که اسم آن شخص را و اسم کسیرا و اسم خود را بحساب ابجد

جمع کند و بچهار طرح کند اگر یک بماند بلاست و اگر دو بماند خوب است و اگر سه بماند فتنه است کند و اگر چهار

وی به نیت دوستی و محبت خود در ساعت سعد آن میخ ها را در آتش
دفن کند تا دل وی مانند آتش تفسان شود و بی تاب گردد و دیگر خواهی
که کسی را از راه دور بیاوری بساعت سعد این سوره را بنام آنکس هفت بار
بخواند و باد دهد که فلان بن فلان را بمن برسان در حال حق تعالی او را حاضر
گرداند و باید که در وقت خواندن بوی خوش بر آتش نهد بی شک حاجت
او روا شود و دیگر اگر خواهی که جادو بر وی کار نکند بیار هفت گندم و سه بار
این سوره را بر آن خوان و باد بدمد به نیت باطل السحر چون تمام شود هیچ
سحر و جادو بر وی کار نکند و دیگر اگر خواهی که کسی را بر خود مهربان گردانی بیار
هفت میخ آهنین که طول ایشان برابر انگشت سبابه باشد و بر هر میخی یکبار
این سوره را بخواند و باد دهد به نیت هفت اعضای وی و در آتش اندازد
تا سرخ شود آنکس بی قرار و بی آرام گردد و دیگر بیار دو مغز بادام که از یک
پوست باشد هفت بار این سوره را بخوان در روز جمعه و باد بدمد بنیت
انا امنت افتاح ... در وقت خواندن عود و عنبر بخور کند پس آن دو مغز را با بریشم
بیکدیگر بندد و در پاره جامه آنکس نهد که [illegible] دهد که بخورد
تمام

را بسوزاند تا خطا نشود و دیگر بیار چهل و بکلانند و فلفل سفید و سه بار این

سوره را بخواند بروی دمد به نیت دوستی آن و آن فلفلها را بکوبد و نرم کند

و در میان فتیله در چراغ سبز نو بنهد و با روغن کنجد بسوزاند و روی چراغ را

بطرف خانهٔ آن کس بنهد تا عجایب بیند و دیگر بیار هفت تار موی آنکس

که خواهی و این سوره را بر آن خواند و هر بار که میخواند گره بر سر مو بها

بزند و دیگر خرچنگ را بگیرد و این موها را بر دست و پای خرچنگ ببندد

و در آب رها کند از محبت تو بیقرار گردد و دیگر بیار هفت عدد مویز و

هفت بار سوره مذکوره را بخواند و آن مویزها را بهر کس که خواهد بدهد

تا آن کس بیقرار گردد و دیگر اگر خواهی کسی را محبت خود گردانی بنویس

این سوره را بر شانهٔ گوسفند در نزدیک آتش دان دفن کند چنانچه حرارت

آتش بوی رسد چنانکه بسوزد در عشق وی دیوانه شود و دیگر بنویس

این سوره بر کاغذ بنام هر کس که خواهی بدرخت بیاویز چنانکه باد بزند

آنکس بی آرام شود و دیگر بیار هفت دانه میخ آهنی که طول هر یک مقدار

یک انگشت سبابه باشد و بر هر میخی یکبار این سوره را بخواند به نیت هفت اندام

سر بخورد را بطرف خود نگهدارد و از میل دو حصه کند حصه راست را بساید

و در چشم راست کشد و در اثنای کشیدن سوره الم نشرح را بخواند و می باید

که هفت میل بکشد بطریق سرمه بکشد بعنایت الله تعالی شفای کامل می یابد

بهر بند که دیگر درد چشم بکشد شرح سوره یس بدانکه سوره یس را خواص

بسیار دارد انجمت و نقض معقد اللسان و عقد النوم و کفای است از مهمات

و غیره بغایت مجرب است بسیار چهل و یک دانه سنگ ریزه و بهر کدام یکبار بخواند

و باد بدمد و در وقت بر آمدن آفتاب روز شنبه یا جمعه آن سنگ ریزها را در کوزه

نو بهد و در زیر دیک آتش بنهد که به آتش محبت کسی در قلب کسی گرم کرد و دیگر

چهل و یک دانه گندم و سیاب این سوره یکی بخواند بنام الکس و نام مادر کس

و نام خود و نام مادر خود و باد بر گندمها دمد در وقت طلوع آفتاب روز شنبه

یا جمعه آن گندمها را در آتش دود کند بنام الکس که خواهد البته بی قرار شود انشاء الله تعالی

گردد و دیگر بیارد قدری شکر هفت بار این سوره را بر آن شکر بخواند و باد

بدمد و بر آنکس دهد تا بخورد بغایت دوست و مهربان گردد و دیگر بیارد هفت

عدد با هفت بار چوب صندل بر هر پاره یکبار بخواند در شنبه

انا انزلناه بخوان و بعد از آن جماع کن وجیب وقتی که بچه مادر حرکت کند هم

چنین دست راست بر ران راست زن بنه هفت نوبت انا انزلناه بخوان

آن شخص چنان کند حق تعالی هفت پسر مستولی باو داد جهت دزد یافتن

اول باید که اسم آنکسان که گمان دارند یکی یکی بنویسند و در بالای این طلسم

بگذارند و بعد در میان مصحف گذارند و مصحف را در بالای ابریق سفال

آب نارسیده بگذارند و دو نفر دهن ابریق با دو انگشت بگیرند و شخصی

کند که [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب هرکاه این

شخص [illegible] بسیار صلوات بفرستند

[illegible] سوره یس را تا

لا یبصرون [illegible] باشد ابریق گردد و طلسم

این [illegible] ع ی ا ه ه م سعالجیر دردخشم

بردارند بگیرند [illegible] یکی هفت مرتبه آیة نور را

برو بخوانند [illegible] در میان دو انگشت حرکت دهند

و بعد از این [illegible] آن ابریق بیندازند تا بشکسته و بعد از آن [illegible]

[illegible]

باب از جهة سوزنك سرخشت يك مثقال وآب كشنيز يك ... كس

پياله حل كرده ناشتا بنوشد باب انزال ...

وتنكى منى باشد اين معجون ... تنك

وزعفران فلفل ...

ودايم بياميزند وبعسل ...

بيشى از نماز خفتن يك ...

امام جعفر صادق ع گفت كه ...

هر پيرمردى فرمود كه چون ...

نشسته باشى دست راست بر ...

بدر روا نمی شن [illegible]
از دلت به رزد بت [illegible]

دو دم [illegible] بو
[illegible] زدها ن

[illegible] وبین بخجد
بنبد ز ادر جوان

[illegible] ز دو دو زان [illegible] زرا
[illegible] نفعان

[illegible] از زلم جو [illegible] زرا
در دو ت [illegible] ارد بردن

[illegible] از [illegible] از جعل بر
دو دم [illegible] در [illegible]

[illegible] ستم کی

[illegible]

[illegible] لعنت خدا [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

دارم [illegible]

[illegible]

آون آمد [illegible]

تو [illegible]

راحوار زحمض غنچقان
اندکی زعفران کرده [illegible]
سس بکوبد و [illegible] کن اعمل
سهل بلغم است و [illegible]
سرمه [illegible] بدور اندبول و حیض
تن کند [illegible]
دفع درد دل کند تمام
برد درد دل است و باد [illegible]
زگش انگور زده بود در چشم خویش
حب ثم لاز [illegible] باشد در امان

دفع [illegible] کند از نقرط
بول را اند حیض [illegible] بیکان
نفع [illegible] خوراند خوار
لوح [illegible] ماضعوان
[illegible] دادات [illegible] کند
[illegible] ان
[illegible] کارد [illegible]

دربا [illegible] کی از زهر
[illegible] عادت [illegible] زبان
[illegible] ولی [illegible]
ارزد [illegible] بچشم خود ببرد
[illegible] خارش [illegible] نشان
[illegible] کند [illegible] حوار
[illegible] از
[illegible] مفصل
[illegible] زبان
بسکند دفع سم جانوران

از زبونی کاهو خوردن مخلص · دیگر خوردن ... کنده عسل
در تب گرم خوردن جو موجب ربح · ناشتا ... مسلا حمام
در ... خوردن از زبونه · ... بدن را از ... حمام
خوردن ختمی ... آرد خواب · رفتن ... از بیدار ...

خوردن ... ساعت ... · ... خفت ... طعام ردی
... بعد ... طعام · ... ضعف ... غذا
... خوردن · ... درم ... از ... حمام
... ختم ... · ... از ... نفع عظیم

خوردن ... [illegible] · ... از ... [illegible]
... کاه ... · ... [illegible]
... بعد ... · ... از خوردن ... از ... حمام
... از ... · ... از ...

بعد ... جماع · ... از ... اصلا
بعد دارو ... · ... خاک آرد
... · ... بعد ... و السلام
... · ... و السلام

[illegible]

از برای ... و ذوق ... ساز محبوب شد ... بی
داند که ... ... از دل و ... و ملال
... شد دیع ... از ال
بسکه از دار ... صیف و عرق
رود آتش در دشت و ... عبیل
... بر ... در ...
سر دارم از شوق قتل ...
سینه ها ... خون ...
قدرت ذو الجلیل و الافضال
... بحق ... بود
... بدو ... ز ...

[illegible]

[illegible] انداخته اند
زنجبیل [illegible]

فلفل سوده [illegible] روغن گل
جمع [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

خوردن مثل [illegible]

علاج حبس البول [illegible]

[illegible]

[illegible]

برگ بو کرم در حلوا باشد
کو طلب است بوستن از درد

وانکه ز بید طلب طبیب کن
خطمی و گل بنفشه و ختمی [illegible]

گل بنفشه چوب بید هر دانه
بار [illegible] خطمی [illegible]

[illegible] بر آید چو [illegible]
[illegible] بیا بیا [illegible]

روز چهار [illegible] دو [illegible]
[illegible]

[illegible] کنند دفع [illegible]
[illegible]

جعفر الابد که بر دوان آورد
[illegible]

[illegible] دفع [illegible]
[illegible]

۵۶

درد کمر [illegible]

قند   [illegible]

مثل خوب بدیدار [illegible]

جالیوس [illegible] از آن

فندق باشد زبده [illegible]

از پی علاج این [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

رها کند ز نعید [illegible]

از [illegible] و [illegible]

درد [illegible]

سنبل الطیب معده را قوت

بنفشه باشد [illegible]

[illegible]

سفوف ازجهت

اسهال ضعف و معده

[illegible]

زنبق با [illegible] بنفشه نیشان

[illegible] دار [illegible] مداوا

علاج سازد [illegible] نیشان

اگر [illegible] کاشند درو [illegible]

[illegible] بعان

[illegible] ریحان

شکم بندد [illegible] بدریان

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible] بعان

[illegible] ریحان

[illegible] خورد

[illegible] ضمان

[illegible] مجید

جرب و [illegible] دان

[illegible]

نویسنده این مجموعه [illegible] سمان

سردرد و جمیع زرد دفع نماید

بسم الله الرحمن الرحیم

انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین

سلیمان بن داود

بسم عظیم و کریم

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد

ایاک نعبد و ایاک نستعین

از آنجمله زرنیخ و درکوزه آب کنند حرکت دهند بجوشد آید از آنجمله اگر قدری کهربا
بسایند و درکوزه آب کنند آن کوزه را نگونسار نمایند آب نیاید اگر سرکه در آب
در زیر نی که دیسنا باید دود کنند بجنبد و فرود آید اگر هم مرده شود فرود آید
از آنجمله افیون سفیدی و فرفیون و حشیشه سوس هر یک یک جبه جبه بیایند و بجنبد
در طعام بخورد هر کسی که بعد خوابش بیاید از آنجمله بیضه که بتانکه از مرغ تولد
شده باشد و سرکه بیارند حاضر نموده آن تخم را در آن سرکه انداز و در میان سرکه
قدری نشادر حل نموده باشند آن بیضه نرم گردد بی آنکه در میان شیشه نهند
و آب ریزند که بیضه مذکور بحال خود آید از جمله عجایبات است و اگر بیضه خام را
سوراخ نموده و میان آن را خالی نمایند و بعد از آن شبنم پر نموده در جای بلند نهند
که در حال آن بیضه متصاعد گردد از آنجمله جو را در میان شبنم خیسانیده چون
در جای گذارند بحرکت در آمده براه میرود از آنجمله موی طریقی عارض یا موی زیر
ذقن مقراض نموده با آرد گندم آمیخته بخورد بهر زنی دهند از عشق بیقرار گردد از آن
جمله هر که سه قطره زهره زاغ سیاه را بگوش چکاند موش سفید نگردد یا
کم صلاح وحطاه [illegible] برد   حرف منقوطه [illegible] دود باب قول حکما

مردم

کوفته با زرده تخم مرغ مخلوط نماید و با روغن خوشبوی و بیر بط طبخ نماید و بجای
نمک نمک سقمقونیا کند و ادویه بقدر احتیاج کند من اعمال اسرار افلاطون از انجمله
اگر هر دو قدم خود را بصمغ عربی آلوده کرده بالای آتش برود نسوزد و از انجمله اگر بیضه
تازه را سوراخ نموده اندکی کافور بسایند و در چشم کنند با آب کنیز تا زیر بیاید
و پارچه را بدان بیالاید و در آتش اندازد نسوزد و از انجمله اگر کبریت را بروغن
زیبق بیالاید و در بیت بیمانی نزد حاضران بسوزانند مدهوش شوند از انجمله اگر
زاج را با نفط اسفنجه فتیله را بدان نهاده برفروزند روی اهل مجلس سیاه کرده از انجمله
دارچینی در حقه نان کنند بخورد سگ دهند آن سگ در خنده و رقص آید چنان
۱۴۵۵ ح ح ۴۵ ۳
خیال میکنند که برای و عروسی ماست از انجمله اگر نمک را با آب و دهان بیاشند نیشترها
فرار شوند از انجمله اگر دندان مرده و زبان هدهد را در زیر کسی بنهند هر چند کند
از خواب بیدار نشود اگر پوست ... در میان روغن اندازند تا ... انگاه در جای علك
نهاده تا بسوزند تمام خانه پر کژدم باشد اگر زهره ... با ... دور بسایند بهر جا
مالند موی بر نیاید از انجمله اگر کسی را خون از بینی آید نام آنکس را بر کاغذ نویسد
در پیشانی خودش ببندد چون خون بایستد خود ابتة فی الحال خون بایستد

سی درم جوز هندی ده سیر گوشت طرز لکی اضافه نموده خشخاش ده درم و زعفران

قدری حبابد و در روی ضم کند و مرغ را با نمک جوش کرده و در تنور آویزد و بالای دیگ

و سر تنور که دیگ آنجاست محکم نماید تا بریان شود یکی بیرون آورد و میل نماید

کرده را قوی کند و ذکر را سخت کند و اگر زن بخورد اندام وی را گرم کند و نرم نگه

دارد و روی سرخ کند طریق دیگر بلکی مقداری گوشت که میل داشته باشد

هموار سازد و خشت تنور را آتش کند تا سرخ شود گوشت در روی افشاند

و بخورد و از پی کار شود طریق دیگر پاره گوشت فربه گوسفند در شیر گاو گرم کرده

دو درم دارچینی کوفته در روی افکند یا در روی خشت یا در روی سفال آب

ندیده بریان کند و بخورد نیم من شراب بالفعل میل نماید [illegible] عظیم بیند صفت

کوکوی که قوت باه دهد نخود و باقلا و پیاز مجموع را در شیر گاو تازه بجوشا

تا مهرا شود و بعد از آن از شیر بیرون آورده خوب بکوبد تا باهم خوش مخلوط شود پس

چند عدد زرده تخم مرغ با ادویه بقدر احتیاج با روغن خوشبوی کرده در تابه بریزد

اگر روغن گاو باشد بهتر است و کوکو باید که بسیار برشته شود کوکوی دیگر بکلا

مارچوبه نخود و باقلا و لوبیا و پیاز با هم بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن مجموع

کوبند

وزن ده عدد میان وی بریده کرده پیش از جماع بقدر درم شود و سقنقور کرده در روی ختم بکند

و سر دیگ را محکم بپوشانند تا پخته شود اگر ترشی میل کنند ترنج با اندکی لیمو

او اعتدال داشته باشد نیکو بود و قضیب را سخت کند و گرده را قوت دهد

چنانکه معقوبت جماع کند مضرت بوی نرسد و نشاط آورد صفت قلیه

دیگر بگیرید گوشت فربه بلوریکها از وی دور کنند چنانکه گوشت بماند

پیاز را با روغن گردکان بریان کرده و اگر زیت روغن نباید عدد سقنقور

خوش کند پیش از جماع و فلفل هر یک بقدر درم باشد گوشت پخته بر آن نهید

باشد و با نان فطیر بخورد و چون شبانگاه بخورد و بامداد قوت عظیم دهد

طریق دیگر ... چون ماهی تازه را در ده درم زعفران روغن بریان

کند و پنج عدد زرده تخم در او افکنند تا بریان شود و از عقب آن صد درم شراب

انگوری میل نماید و از پی کار شود نشاط آرد و قوت عظیم دهد دیگر بگیر

نیم من گوشت فربه و بریان کند و سه عدد تخم زرده تخم در روی افکنند و بعطر چینی

زنجبیل اضافه نموده بخورد دیگر بط فربه و مرغ خانگی با انگور پخته چند به

انشکم الکتاب بیرون آورد پیش فطر که در کار بود شیر گاو تازه بدان بریزد

بیدل این باغم و این باغ گلندام منست

طالب باشد و در دل نشاط و قضیب در نهایت استحکام و هوف و ضعفی نباشد بکار
مشغول باشد ولکن افراط نیکو نبود هر چند جماع کند که مضرت نداشته باشد
اما در آخر عمر ضرر او ظاهر شود باید همه بنی در فصل بهار صواب تر است اگر کسی
سله و یو ابزنبکین گوشت کل سیاه را بریان کند و بخورد او دهد تا بخورد شفا
یابد که تجربه رسیده است اما در وقتهای تابستان بسیار گرم و در زمستان بسیار
سرد جماع بسیار بد باشد هر چند نفس طالب باشد اعضا را بیخ و ضرر رساند هر
کسی که در وی مزاج باشد و شراب خورده باشد که عادت بجماع کرده ضبط خود نتواند
کرد گاهی جماع میتواند کرد اما در فصل بهار جماع بدتر از همه وقتها است و در روز جماع
کردن بهتر از شب است اما بعضی گویند که اطبا گفته اند نباید که این نقل
حکایت و نه موافق شریعت مطهره زیرا که راه توالد و تناسل بالکلی برطرف شود
بلاشک در جماع چند چیز باید قوت باه و قوت دل و دماغ و نشاند کرده که اگر یکی
از اینها ضعف داشته باشد مخلوط نشود بدانکه هر چند در جماع افراط نقصان
باشد چون [illegible] خلقی آماده و نفس طالب و مطلوب دلخواه بوده باشد در
جماع نقصی نباید کرد چندان هم نفس بسیار و [illegible] صحت ارد

کند

در باب مطلب نایاب سقوط فرزند و اندروحتی که هر چند از رحم بفرمان

طبع باشند اما چون نحوست این باب لازم الاجتناب که مقتضای خالق است از ادب

شریعت و دین بیرونی می نمود ترک تحریر و تقریر آن واجب شمرده مبنی آنست که مردی

که باین معنی راضی شود کرد نیز نگردد و زنی که این صورت قبیح را نماید مستوره

پرده نشین نگردد در اختیار اوقات جماع و بیان اوقات مذموم امر مذکور شرح

آن اما اگر در وقت طلوع و غروب روز جماع کند فرزند بوجود آید هنگام جماع به

موضع مخصوص زن نگاه کند چشم را زیان دارد اما اگر مکث رجینی کند آب بیا

اوفتد و فرزند نابینا و بد چشم متولد شود و در وقت طلوع و غروب هر که جماع کند

فرزندی که بوجود آید کل باشد و اگر نیز نشد نابینا ست و عنین ست و اگر کسی قصد کرده

در آن روز جماع کند فرزندی که بوجود آید کل باشد و اگر نه اشتها و فسر بعد باشد

جماع کند با بیمه بحال حیض دو فرزندی که بوجود آید ضعیف و ناتوان باشد بد اکثر

جماع اگر در هر چو وقت بهتر از فصل بهار نیست در آن وقت هوا در نهایت اعتدال

و کمال نیست درد مادی که مایل بگری باشد و بعضی از حکما گفته اند که این کار را

بعقت نیست نیز که چون کسی را اشتهای و غذای لایق و مطلوب موافق و

کهدی

یا بنی الله نام ما انجاییان است و مقام ما در رویشها و سر بیها و علفها و درختها و برده
چهار راه و جای ستوران باشد هر که بدین طالع باشد بدین جایها آید بنام خالق تعالی الا او را
افت رسانیم و ضرری بهم و علامت آن روز شنبه بوده از درد موده بی بالله از خشم نفخ و لرز
دیگر و درد سر و جستن از ایذا می شود و دارو طبیب حضرت گفت علامت افت شما چه باشد
ایشان گفتند که ما حول و بایشان بکیم و ما تکلم و صفت آن آتش میکند و سست شود و تب کند
و تشنه و قرارش نگیرد و خسته شود و در خواب بی سبد و خواب برود حضرت گفت علاج اینها
چه باشد گفتند که یک گوسفند سیاه اگر نباشد مرغ سیاه نشان بکشند و قربان کنند و درین
دایم او بوقت نماز شام و خاک چهار راه و بید و کند پوست سیر و عنبر و بخور کنند و این تعوید را
بنویسد با خود نگاه دارد اما روز شنبه زحل است هر که درین روز بیمار شود تا سر روز بکشد
و حساب بحیه سیر طرح کنند اگر یک بماند نیک شود و اگر دو بماند دراز کشد و اگر سه بماند فوت شود
و این دعا را بنویسد با خود نگاه دارد بسم الله الذی الرحمن الرحیم اللهم اشفع و احفظ صاحب
هذا الدعاء و الکتاب فلان بن فلان بحق اعوذ بعزت الله و قدرته و من شر ما خلق فی الارض و السماء
اعیذ صاحب الدعاء من شر الشیطان الرجیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بحق قل اعوذ
برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد
اذا

بشوان برآمدن آفتاب دو نصف کند یکی را خود بخورد و نصف دیگر را صدقه کند و چراغ در میان

قبرستان دفن کند و چراغ در مسجد روشن کند اما روز چهارشنبه عطارد است هر که اندرین

روز بیمار شود سیزده روز بکشد چون بگذرد شفا یابد اما حساب ابجد سر سطح کند اگر زیادت

بماند همان [illegible] و اگر [illegible] بماند شفا یابد و این دعا با خود نگاه دارد بسم الله

الرحمن الرحیم اللهم اشفع صاحب هذا الدعاء فلان بن فلانه بحق ان ربکم الله الذی

خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل والنهار یطلبه حثیثا

والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین اسحر اعیذ صاحب

الدعاء بحق کلمات الله بکلمات الله کلها من عین ولامة وسامة ومن شر الشیطان [illegible] یا الله

یا رحمن یا رحیم یا قیوم یا بدیع السموات والارض بحق اهیا شراهیا الذی [illegible] من القرآن

ونقطة الیوسف ولا یزید الظالمین الا خسارا وبحق ه ۲۱۱ م [illegible] ااهه وبحق محمد وآله اجمعین

برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible] سلیمان [illegible] ستاره [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] سر داشت [illegible] سر [illegible]

سری [illegible] چون سری [illegible] مانند پای [illegible] سری تاج دارد و سلیمان [illegible] گفته

اگر [illegible] باشد و مقام [illegible] و [illegible] رسانید ایشان

سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا و بحق نجعلنا من بین ایدیهم

سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و بحق انها ترمی [illegible] اصبارت و بحق انزلنا

و بحق و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا

ذکر للعالمین و بحق ههههه [illegible] و بحق محمد و آله اجمعین باب

طالع [illegible] سلیمان علیه السلام فرمود تا دیوی پری طالع قوس را بیاوردند حضرت دید که ایشان نفر

چهار گز بالا داشت رو درو سیاه بودند و سرهای ایشان مانند سر [illegible] و پایها مانند پای خر و بر جزوی

نشسته بودند مانند فیل سلیمان علیه السلام گفت ای ملاعین شما نام شما چیست و مقام شما کجاست

و بنی آدم را چگونه می رسانید ایشان گفتند نام ما [illegible] است و مقام ما در کوهها و صحراها

و ویرانها باشد هر که بدین طالع باشد و بدین جایها آید بی نام خدای تعالی ما او را [illegible] بزنیم

و صرع رسانیم و علامت وی آن است روی [illegible] بوده باشد [illegible] و از بینی اش [illegible] خون رود

دل وی صفرا کرده و بیدار شود و درد پهلو و شکم بهم رساند حضرت گفت علاج [illegible] شما

چه باشد گفتند که [illegible] کنیم و [illegible]

و لرزیدن [illegible] ساعت [illegible] باشد حضرت گفت علاج او چه باشد گفتند

که این تعویذ را بنویسد با خود دارد [illegible] مرغ سیاه قربان کند [illegible]

وبری طالع عقرب بیا بیاوردند حضرت دید که ایشان بمثال مانی اگر بنج سر داشتند چون

سرها مانند سر آدمی و پایها مانند پای گاو و بر اسبی نشسته و ماری عظیم بدست گرفته بودند

سلیمان علیه السلام گفت ای ملاعین شما نام شما چه باشد و مقام شما کجاست و بنی آدم را چگونه رنج می

رسانید ایشان گفتند یا نبی الله نام ما خیطروت است و مقام ما در آبها و جاهای ستورها

و گورستانها باشد هر که بدین طالع باشد بجز نام خدای تعالی بدین جایها آید ما آفت

رسانیم و علت وی روز دوشنبه بود و بیان برهی جادو کرده و شکم و تهی گاه او درد کند

حضرت گفت علامت شما چه باشد ایشان گفتند که ما بیان باوا بگوییم و علامت هر یک با او آوریم

وسخن بیهوده گوید و اندامش سست شود و گلویش درد کند و سر و همه اندام او بیدرد آورد

دلش می طپد و چشم تاریک شود تا بیمار گردد سلیمان علیه السلام گفت علاج این چه باشد گفتند

که این تعویذ را بنویسید با خود نگاه دارد و گوگرد و سپند بخور کند و در زیر پاسبان اول یکی

زرد رنگ قربان کند و خون او را در زیر آستانه خانه بریزند اما پنج دوشنبه قرائت تا هفت

روز بکشد اما سر کور و به ز ... طرح کند اگر یک ماند بمیرد و اگر دو

بماند گران باشد و اگر سه بماند شفا یابد و این تعویذ باخود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم الله

اشفع ... الله ... انا ...

عما

ونقاش در آسیابها و در بابها و بیابانها جمع باشد و هر که بدین طالع باشد و بنام خدای تعالی بدین

جایها آمد ما اقبال اقت رسانیم و ضرر دهیم و علت وی تب آید جمع بوده و سراب روان باد بز بدرخت

اثر بیابان و دیوان باو رسید طی تا الی کند حضرت فرمود که نشان اقت سیما چه باشد گفتند

نشان اقت ما آنست که سر و چشم اورا بگیریم و به درد آوریم و استخوانهای جمله درد کند و سپید

دل او را بگیریم و هیچ نگیرم و در هفت اندام باشد سلیمان علیه السلام گفت علاج آن چه باشد گفتند که این

تعویذ را بشوید و با خود نگاه دارد و نان گرم و نمک صدقه دهد و در وقت شام چراغ دفن کند و در

مسجد چراغ روشن کند و بوهای خوش چون سپند و پوست بیابان و سیر در زیر دامن بسوزاند اما

در شعر جمیع نهواست تا سی روز بکشد در روز چهاردهم بوقت برآمدن آفتاب بهتر باشد

اما هشتاد با مجد سر سطح کند اگر یک بماند نیک شود و اگر دو بماند درازکشد و اگر سه بماند بمیرد

و این دعا با خود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احفظ و اشفع صاحب هذا التعاود و کتق

بعزت الله تعالی قل انا انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین

افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون طوس اطوس انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه

وفی آذانهم وقرا و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و یحق هیهیهیه ... ووووو

وم حرم و بحق محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

... بود باد

آید و در سر وی دد و قولنج و درد دل طبیبان بکند و چشمانش تاریک کند تا بیمار شود سلیمان علیه السلام گفت

علاج او چه باشد گفت که این تعویذ بنویسند و آهن نگاه دارد تا تعویذ بنویسد مشترها

تا چهارده روز بکند و بعد باید هم بوقت غائب بیشین بیک شود در حق بیمار و بیک شب و روز

داس او سوخته کنند و خاکستر در بیت بالله و در میان صلیخ رشت کنند و صبا با یکجا سطح

اگر بیمار بیک شود و اگر وی بماند بیاید و اگر بیمار بیند در آن کشد و بیند عال با خود نگاه دارد

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احفظ حامل کتابی هذا فلان بن فلان ... فلا اعوذ بالله

وادعوا الله ... بالحق انزلناه وبالحق نزل ... اصحابنا

اصابت ... من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ... انما ... من الحق

فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا وانه تعالی جد ربنا

ما اتخذ صاحبة ولا ولدا وانه کان یقول سفیهنا علی الله شططا ...

... سلیمان ... یا ... الراحمین

... سفره [illegible] ... گفت سر

شود تا بوقت ... هفت سر ... دید ... دیو ... که هفت سر

هفت پای ... سلیمان علیه السلام گفت ای ملعون

نام تو چه باشد و مقام تو کجاست ... کنید ... گفت ...

واگر سحر کرده باشند یا جادو کرده باشند این دعا بنویسد و با خود دارند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اشفع صاحب

هذا الدعا و بحق بسم الله الرحمن الرحیم الحنة لله العزة لله العزة لله و بحق محمد و آله اجمعین و ابطل

با خود دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اشفع صاحب هذا الدعا فلان بن فلان بحق یا سبات

یا اجابت ها بلیها یا اجی یا شما نوس اهیا شراهیا اعید صاحب الدعا من کل بلیة و ساحر و ساحرة

و محیق و محیقة کل نفس اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم فقد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان

زهوقا طاسیفا ساهیة یا الله طاسا ساحقه یا الله یا سلطانا ای یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام و لا

حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و بحق ه ه ه ه

[illegible] و بحق محمد و آله الطیبین [illegible] سلیمان [illegible] نادر برای طالع [illegible]

ببایدید حضرت دید که ایشان با چهار سر بودند یکی سر چون سر اسب و یکی سر چون سر خر و یکی سر چون

سر گاو و یکی سر چون سر آدمی سلیمان [illegible] که ای ملاعین شما نام چه باشد و مقام شما کجاست و چه

کار کنید ایشان گفتند یا نبی الله نام ما [illegible] است و مقام ما [illegible] و خندقها اند میان

[illegible] باشد که بدین جایها آید نام خدای تعالی ما [illegible] ما نام و ضرر دهیم

[illegible] سلیمان [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

و یحقق حق ... سلیمان ع گفت تا دیو پری طالع اسب بیاوردند مصروع شدید که انتا ...

در سر داشت یکی سر چون سر غول و یکی سر چون سر ... و یکی سر چون سر ... سیاه بیا ... ما انتبا ای

خر سیاه بود و کبود چشم سلیمان ع گفت ای ملاعین نام شما چه باشد مقام شما کجاست وجه

کار کنید ... گفتند یا نبی الله نام فرعون است مقام ما در خانها و ... و ... هفت روز

است ... ما با شد ... جایها ... نام خدای عز و جل ... رسانیم و ...

دهیم در روز چهارشنبه ... شد ... هفت اندام ... شود و علامت ...

کند در سر ... و درد ... آواز ... در دو ... چشم ... کند و ...

... سر ... درد ... مسلط شود تا بیمار شود سلیمان ع گفت علاج او چه باشد گفتند

... سفید ... الله ... باشد مرغ ... بریان کند و ... در زیر

آستانه ... بنهند و ... سینه ... الله و این تعوید ... شود ... موم ...

او ... فولاد ... بنهند با خود نگاه دارد ... ضوش ... او ... آب ...

... باو بخورانند و این دعا که آب باید بخورد اما ... چهارشنبه ... است

... روز ... سر ... او ... طعام

کرده با او بخورانند ... کند ...

مولود روز یکشنبه علت او روز سه شنبه بود اما در راه گذر یابد حضرات است و علامت او آن است [illegible]

درد کند و چشم تاریک شود و دلش بلرزد و درد معده آورد تا بیمار شود سلیمان علیه السلام گفت علامت آفت

چه باشد گفت که استخوانهای وی درد کند و بندهای او گرفته شود و تب بروی آید و تشنه [illegible]

پیدا شود و به تب سرد تا بیمار شود حضرت سلیمان گفت علاج او چه باشد گفت علاج او آنست

که یک گوسفند سفید قربان کند اگر نباشد مرغ زرد قربان کند و سر و جگر او را در گورستان کهنه

دفن کند و بوی خوش زیر دامن او دود کند چون عنبر و سنبل و کندر دود کند و در مسجد چراغ

روشن کند و این دعا را بنویسد با خود نگاه دارد اما روز سه شنبه برج حمل است [illegible] زوال

باشد اما شاخ جانور کوهی سم سیاه باشد زیر دامن او دود کند خاکستر آن طعام کند بخورد

و [illegible] سه طرح کند اگر یک [illegible] دراز کشد و اگر دو [illegible] و اگر سه ماند شفا یابد

و این دعا را با خود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اشف و احفظ صاحب هذا الکتاب

فلان بن فلان بحق بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر

مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم اللهم احفظ بحق اهیا شراهیا [illegible]

[illegible] فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم بحق وننزل من القرآن ما هو

شفاء ورحمة للمؤمنین ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین و بحق [illegible]

تا بیماری او هفت روز بکشد اما صاحب الجد سر سطح کند با سم او اهل بیت بماند بعید و الکرد بطاند

کر اه باشد و الکمه عاالله شفا یابد یا نه ده و نفر او باشد و بیست روز بکشد دعای ام الصبیان بنویس

بنو بنبه و این دعا را هم بنویسد با مود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم بحق ملخا و ملخا و علی اللهم

احفظ صاحب هذا الدعاء و فلان ز بنده فلان بالا اعوذ سوره ها بی عسا بطون طوش طوش طوش

بحق ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل والنهار

یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله احسن الخا

رب العالمین اللهم احفظ صاحب الدعاء بحق الحق توریة موسی والانجیل عیسی و زبور داود و فرقان

محمد المصطفی و بحق ونن لمن القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بحق

و بحق محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

۹۹۹۹۹ ۹ ///X و و و و و ط م و و ح م

دعا حضرت سلیمان علیه السلام فرمود که دیو بیرون طالع سر او بیا وردند حضرت دید که ایشان را

هفت سر و هفت دست و هفت پای داشت و سرهای ایشان مانند سر فیل و دستها مانند بوزینه

و پایها مانند... صورت عجب خلق سلیمان علیه السلام گفت ای ملاعین شما نام شما چه باشد و مقام

شما کجاست و چه کار کنی ایشان گفتند نام ما... مقام ما در کوهستانها و...

لب و دریا... باشد... طالع باشد و... خداوند تعالی...

[illegible]

لحمة ومن شر الشامة والهامة ومن كل عين لامة ومن شر الشيطان ومن شر حاسد اذا حسد اللهم

احفظ بحق اهيا شراهيا وبحق ادن لناه وبحق تنزل وبحق فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وان يكاد الذين

بالعز وبحق ههههههه ///× ووووووووو ههههم وبحق وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين

ميم ١١١١٥ ///١١١١ ههه وبحق ههد والله حفيظ سليمان فرمود تا دیو بیک طالع چون

بیاوردند حضرت دید که چهار سر داشتند که سرهای ایشان مانند سر اسب و پایها مانند پای اشتر و بر آن

نشسته بودند پا نهاده دست کشیده بودند سلیمان گفت که ای ملاعین شما نام شما چه باشد و مقام شما کجا

و چکار می کنید ایشان گفتند یا نبی الله ما نام ما عقل البوس است و مقام ما در کوه ستها و در زیر درختها

نخلها و سرابها که بنا شده باشد هر که بوی طالع باشد و نام خدای تعالی بر وی جابجا آید و سر او بر هنه باشد

و بی هنگام باشد ما او را آفت رسانیم و صرع دهیم و علامتش آن است که روز و شب باشد و هفت اندام می بالد

و چشم سیاه و زبان بیرون می شود و از خال الحاجه کرده و علامت آفت ما آنست که درد سر آوریم و دندان او درد

در وی کند چیان که مرکر او را بینند بر تمیز و درد کمر و آدمی بار شود سلیمان گفت ای ملاعین

علاج او چه باشد گفت که یک مرغ سفید سیاه اگر باشد مرغ بهمان نشان قربان کنند

و گوشت قربان را با ویشند و نان و غلّه صدقه دهند و در مسجد چراغ روشن کنند و این دعا را برای او

نوشته باو بندند نگاه دارد و بوی های خوش و بر وی دمد ... در شب بیع قراءت

٩

٤		٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

لا اله الا الله ... [illegible]

[illegible]

سلیمان علیه السلام موحکله با دیو و پری طالع تو را بیاوردند هفت دید که ایشان را سر و دست بی چون

سر چون ... سر چون سرهای ... سر چون سر خوک و پایها مانند فیل و اعضای دیگر دست کرده بودند

سلیمان علیه السلام گفت ای ملاعین نام شما چه باشد و مقام شما کجاست و بنی آدم را چگونه می رسانید ایشان گفتند

نام ما خبیث و خبث است و مقام ما در خانهای کهنه و بیرون ... و ... جایگاه ... بود ستون ...

و سایگاه باشد هر که بدین طالع باشد ... آید نام و خدای تعالی ... آفت رسانیم سلیمان

گفت رسانید آفت جهات ایشان گفتند ... که خود را با ... تا ...

... و ... دست و پای او ... بدید ... ظاهر گردد

بیمار ... باشد که هم خوابیده باشد اعضا ...

... سلیمان گفت ای ملاعین علاج این چه باشد ایشان گفتند که ...

... کنند ...

و این ... باید ...

اندر ... حساب ... کند ...

باید ...

اللهم احفظ ...

و بعید است بیشتر از بعد نظر عرب آن قدر مسافت است که در زمین هموار در نظر مردم که در دیدن

ایشان قصوری نباشد و بیابان نیز بین نیز نباشند تا بآنجا نظر تواند رسید و در صحاح و

قاموس و مغرب اللغه و در بعضی کتب معتبره فقهیه نیز بهمین وجه مذکور ساخته و شیخ زین

الدین در شرح شرایع مقدار رسیدن نظر را که مذکور شد چنان نموده که می باید که در دید

مذکور بیابان را از سوار [illegible] نتوان کرد و این نیز گفته که نظر مردی معتبر است که بصر او

در دیدن میانه باشد چنانچه اشاره شد و در ابتدا و نهایت آن قدر مسافت نشانه

و علامت که گاهی مفتوح و میل ساخته اند چنانکه بشکل عمود و طی در بعضی راهها در غیر های

[illegible] ساخته اند آنها را نیز میل خوانند گفته اند باعتبار آنکه این علامت مذکوره مقدار مسافت

که میل است معلوم می شود و جمعی دیگر میل را بوجهی که مذکور شد مستحق ساختن

آن مخصوص است بزمینی که هموار باشد بنابرین مقدار مسافت مذکوره را در زمین هموار

ملاحظه نموده بحساب ذراع نیز بیان نموده تا مقدار مذکور در زمین هموار و ناهموار

مطلق تواند شد و میل را بحساب ذراع چون تقدیر چهار هزار ذراع یافته اند تعبیر

وجه مقرر نموده اند و میل هاشمی میگویند و آن که مقصود مقدار چهار هزار ذراع است

و میل هاشمی گفتن او در کتاب مغرب اللغه و بعضی از کتب فقهیه [illegible] بیان نموده اند

طالع عمل

که میل را بحساب ذراع ... چهار هزار ذراع ... نموده اند ... مقرر نموده ... که حضرت ... و ذراع که در بیان میل مذکور ... عبارت است ... [illegible]

اوقیه باشد و جو هم بین نیز از جمله اوزانی است که در کتب طب مذکور میاورده

و جو هیی در قانون شش مثقال درمی است و بنابر آنچه شیخ در قانون بعضی را بیان نموده

که بیست اوقیه است و سابقا مذکور شد که یک جو هیی مقدار یکصد بیست اوقیه خواهد بعد

در بیان وسق

بعد و نیز در قانون بلفظ نصف و ثلث اوقیه خواهد بود سنه هنم و ثلث شصت صاع است

در بیان ذراع

که قریب بچهارده من از من متعارف ست رهتم که مقدار شش منصف است یعنی شش

شت که انگشتان عرض انگشت بیست بایکدیگر متصل ساخته باشند مانند

مجموع بقدر بیست و چهار انگشت خواهد شد که از جانب پهنا بیکدیگر گذارند که پهنای

هر انگشت هفت جو است که از جانب پهنا میان آنها را بیکدیگر متصل سازند و بعضی

شش جو گفته اند و بعضی گفته اند که پهنای هر جو بقدر هفت موست از اسپان یا

در بیان فرسخ

فرسخ که بفارسی فرسنگ گویند بحساب میل نه میل است چنانکه دوازده هزار گز باشد

و بعضی گفته اند که فرسخ سه میل است و هر میل چهار هزار ذراع و برید بقدر دوازده میل است

چنانکه در صحاح مذکور است یک برید چهل و هشت هزار گز خواهد بود که چهار فرسخ باشد

در بیان میل و فرسخ و برید و غیر آن که در بیان تحدید مسافت راهها مذکور میشود و در فقه

مذکور است از جمله امور است که جهت احکام شرعیه کامعمول ... میل گفته از فرسخ

مذکور را من به تجربه صحیح و موافق یافتم صاع نبی ص اینقدر نمی شود که مذکور شد اما

اعتماد در مثل این ابواب بر قول فقهای امامیه است و تحقیق صاحب قاموس که سابقاً بیان

اشاره واقع شد بدین وجه است که صاع نبی ص آن قدر است که آدمی که دستهای او در بزرگی

و کوچکی معتدل باشد چهار مرتبه هر دو دست خود را پر سازد بیان مکوک از نوازده وزن

که باصل ساخته اند آنها مقدمه رساله اشاره شده مکوک است و مکوک بنا بر آنچه صحاح

و قاموس مذکور است پیمانه ایست بقدر سه کیلجه و کیلجه معلوم شده و در بعضی کتب

لغت مذکور است که مکوک پیمانه ایست بقدر یک صاع و نیم و قفیزی که نیز انتقله پیمانه

ایست که در صحاح و قاموس گفته که آن هشت مکوک است و صاحب ذخیره گفته که

قفیز پنج من تبریز است و این هشت مکوک باشد بیان قنطار صاحب صحاح گفته که بعضی

گفته اند که قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و بعضی گفته اند که قنطار صد و بیست رطل است

که یک پوست گاو را از آن پر کند و در صحاح این نیز گفته که قنطار را عرب از بربر نیز گفته اند

والله اعلم و در جوامع الادویه ... و تحفه و قرابادین ... در بیان معنی قنطار همین

قدر مذکور است که یکصد و بیست رطل است شاید نزد اطبا و غیر این مستعمل باشد بیان

طالبوره در ذخیره گفته اند که آن یکصد و بیست و پنج رطل است انهی رطل که هر یک دوازده

اوقیه

در بیان مکوک

در بیان قنطار

در بیان طالبوره

صاع بنحوی در کتب معتبره فقه چون ارشاد و دروس و غنیه هم چنان تحقیق شده که چهار

مد است و چون بنا بر قول فقهای امامیه دو رطل و ربع عراقیست چنانکه سابقا تحقیق شده

پس صاع نه رطل عراقی باشد و بحساب درهم یکهزار و یکصد و هفتاد درهم می شود چنانکه

شیخ شهید در کتاب دروس در مبحث زکوة فطره بیان نموده باین عبارت که الواجب

صاع وزنه الف درهم و مائة و سبعون درهما شرعیة و بحساب مثقال هشتصد و نوزده

مثقالست و بحساب نخود چهل و شش هزار و یکصد و شصت نخود خواهد شد صاعی که در زکوة

فطره بجهت هر کسی بمقدار یکی آنرا دادن واجبست نزد علمای عظام امامیه این صاع است

و شرایط و بعضی تفصیلات آن در بعضی رسائل مطبوعه است در محل خود مذکور است و قدر این صاع

بحساب سیر متعارف در کتب بنا بر آنچه تحقیق و بیان نموده مذکور کرده به نه سیر بیست و هفت

مثقال و سه ربع یک درم و چون در نخودها تفاوتی می باشد بنابرین عدد نخود که در توله

اعتبار شد شاید اندک از مذکور تفاوت پیدا کند و از این جهت در صاع نیز بحساب سیر

که مذکور شد اندک تفاوتی یا کمی یا زیادتی محتملست که راه یابد پس بغایت احتیاط

در ادای واجب مقتضی است که بجهت هر کس موازی ده سیر بدهند پس مقابل [illegible]

بر تحقیق که ملا [illegible] در باب صاع نیز هم از بعض علما نقل نموده و گفته [illegible]

آن پیمانه ایست که در عراق معروفست گویا مقصود عراق عرب باشد که بغداد از آن جمله است
و کیلجه بنابر آنکه در صحاح و قاموس تحقیق شده پیمانه ایست بقدر یک من و هفت ثمن از یکی
که آن را هفت ثمن برابر یک من باشد و از کلام صاحب ذخیره که در بیان قفیز انشاء الله تعالی
نقل خواهیم نمود مقدار کیلجه که در ذخیره بعبارت کیلیه ذکر شده موافق صحاح و قاموس ظاهر
می شود و از ملاحظه مذکورات سابقه نسبت او با باقی اوزان ظاهر می شود و ابریق نیز در بعضی
کتب طب مذکور است و در جوامع الادویه گفته که آن مقدار دو من است و نبی در جامع مذکور است
که قدحی صغیره چهار مثقال است و جره مطلق ربعی و چهار قسط است و معنی قسط بیان شده
و منوس نیز در کتب طب مذکور است و شیخ در قانون گفته بوده که منوس از زیت سه رطل است
و از شراب ده رطل و از عسل بیست و سه رطل و نیم و صاع نیز پیمانه ایست که در زمان حضرت
پیغمبر شایع بوده و در بعضی احادیث نیز مذکور گردیده بنابر آن فقها در بعضی مباحث کتب
فقه ذکر و تحقیق آن نموده اند صاحب صحاح و قاموس صاع را چهار مد گفته اند و چون مد را
در صحاح و قاموس دو رطل بیان نموده اند بنابر آن صاع هشت رطل خواهد بود و در [illegible]
و لانشی نیز از کتب طب صاع را چهار من بیان نموده اند آنچه مذکور شد و چون من را در لغت طب
نیز دو رطل بیان نموده اند آنچه ملانشی در بیان صاع گفته موافق [illegible] خواهد

در بیان صاع

و صاع

هفت درهم و یک خمس از هفت خمس یک درم است و شاید که اختلاف مذکور که در بیان مد

معلوم شد بسبب تفاوتها چنانکه در رطل نیز اشاره باین واقع شده و صاحب قاموس در بیان

مد آورده که آدمی که دست و انگشتان او در بزرگی و کوچکی میانه باشد هرگاه که هر دو دست

خود را از غله پر سازد چنانکه انگشتان را دراز کرده باشد مقدار پیمانه مذکور است که مد

باشد و دعوی نموده که من تجربه کرده‌ام و این نه موافق با اقسام و جامع این رساله که بکار تجربه

صاحب قاموس آورده و دعوی تجربه نموده و ملاحظات واقع شد در بیع و زنه و بعضی

اجناس موافق آنچه گفته ظاهر شده مقدار مذکور سلمی از پنج رطل بود و بعضی نزدیک بربع

سیر از دو رطل کم ظاهر شده و بعضی از این کمتر اما آنچه گفته در گندم بقدر موافق است چه

که مقدار گندم که هر دو دست سلمی از آن خوب پر کند گاهی دو سیر و دو توله و گاهی اندکی

از این بیشتر و گاهی اندکی کمتر یافت و دو رطل نیز نزدیک باین است چنانکه سابقا بیان

شده پس اگر در بیان صاحب قاموس از ذلک تقیید و تخصیصی بود اولی و انفع بود و از جمله آنچه

در بیان ذورق

نزدیک بمن در کتب طب ذکر نموده اند [illegible] ذورق و در بعض جوامع ذورق را سه رطل گفته

در بیان قسط

که اکثر و نیم باشد [illegible] قسط دو رطل و نیم است نزدیک بعضی یک رطل و نیم است [illegible]

در بیان کیلجه

از دوانده وزن کیله باصل ساختن آنها اشاره رفته کیلی است و در بعضی کتب لغت گفته که

رطل دو رطل بغدادی که ضبط بحساب استاد چهل استار و بحساب وقیه بیست و چهار وقیه

بیان نموده و در جامع الادویه نیز بجانب نیز بهمین موافق همین تفسیر مذکور است و در رطل

رومی با بستعمل اوقیه که ضبط وزن انطاکیه و مصری را شانزده اوقیه و در قرابادین

فلونس در قرابادین چنین نقل نموده که من رومی بیست اوقیه است و شیخ در قانون نیز از بعضی

کتب بر به بعضی نقل نموده و ایضا در قرابادین فلونس مذکور است که من مکی دویست و شش

درهم است و من انطاکیه و مصری را شانزده اوقیه است و شیخ در قانون نیز از بعضی کتب

بین بعضی نقل نموده و ایضا در قرابادین فلونس مذکور است که من مکی دویست و شش درهم ست

۱۴

ومن انطاکیه و مصری شانزده اوقیه است این است بیان من که در کلام اهل لغت و اطبا مذکور است

و در کلام فقها بیان من ظاهر نیست و در کتب فقه مد که پیمانه ایست برابر یک من با آن دیده

با آن تقریب و تحقیق زکوة مال و زکوة فطر و تقریب بعضی کفارات و غیر آن نیز مذکور سازند

و مد بنابر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است دو رطل عراقیست و معتبرین فقها چون شیخ مطهر

و دیگر شاگردان شیخ و شهید در کتاب دروس مد را دو رطل و ربع عراقی بیان نموده اند پس مد

بنابر قول فقهای عظام دویست و نود و دو درهم خواهد بود چنانکه از حساب رطل عراقی مخفی نیست

و در دروس تصحیح با این نیز فرموده و بنابر تفسیر و بیان اهل لغت [illegible] دینار

هفت

رطل بغدادی دوازده اوقیه است که بیست استار باشد

در بیان مد

در بیان ملعقه

ملعقه شش درهم است و در تحفه آن را در جوامع مذکور چهار مثقال گفته‌اند یازدهم ملعقه

و ملعقه را گفته که در معجونات و عسل بقدر چهار مثقال است و از مایعات یک مثقال

در بیان تولجه

دوازدهم تولجه در اوزان دویست و پنجاه و دو جو باشد یک مثقال و پنج درهم و سه قیراط خواهد بود

در بیان اوقیه

و بحساب مثقال سه مثقال و نیم و سه قیراط سیزدهم از اوزان مشهوره که سابقا اشاره بآن

شده اوقیه است که آن را وقیه نیز گویند و اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیم است

و بحساب درهم ده درهم و پنج بخش از هفت بخش یک درهم است اما درین وقت آنچه میان مردم

در بیان اکسوثافن

متعارف است ده درهم و پنج حصه از هفت حصه یک درهم است چهاردهم اکسوثافن هم در کیل مستعمل

در بیان رطل

می‌شود و هم در وزن در کیل گفته‌اند هیجده درهم است و در وزن هشت قیراط پانزدهم رطل است

رطل را صاحب صحاح و قاموس دوازده اوقیه گفته‌اند بنابر آنچه در بیان اوقیه گذشت

در بیان من

دوازده اوقیه بحساب مثقال نود مثقال می‌شود شانزدهم از وزنهای مشهوره که باصل ساختن

اشاره شده من است که در زمان عرب متداول بوده و من بنابر آنچه در صحاح و قاموس و مهذب

اللغة مذکور است که دو رطل است و کلام اطبای معتبر نیز باین موافق است و شیخ در قانون

فرموده که من چهل استار است و صاحب تحفه من را بحساب درهم دویست و پنجاه و هفت

درهم و یک بخش است از هفت بخش یک درهم گفته و بحساب مثقال یکصد و هشتاد مثقال و ...

۹۶

که چهل و هشت جو میانه باشد چنانکه در صحاح و قاموس و دیگر کتب معتبره مذکور است

حضرت شیخ جمال الدین مطهر در قواعد فرموده اگرچه درم بحسب وزن مختلف بود در اسلام

برین معنی قرار گرفته هر یک درهم شش دانگ باشد هر دانگ هشت جو میانه است **ششم**

درهم بغلی که در بعضی احکام شرعیه ذکر نموده اند عبارت از این درهم هشت دانگ است

چون از آن درهم سبک و سنگین را با هم جمع کرده اند هر دو درهم برابر مقرر داشته اند که شش

دانگ باشد **هفتم** باقلای یونانی و باقلی یونانی در ذخیره وزن آن را بیست و چهار

جو بیان نموده که نصف درهم باشد و باقلای مصری در جواهر مذکور چهل و هشت

جو گفته که برابر درهم باشد و باقلای اسکندریه نه قیراط گفته اند که سی و شش جو باشد

هشتم در بیان مثقال از اوزان اهل شریعه مثقال شرعی آن بوزن شصت و هشت

جو است و چهار حصه از یک جو که آن را هفت حصه برابر کنند **نهم** بندقه در ذخیره

یک درم است و در جواهر بعضی بندقه را یک مثقال گفته اند **دهم** جوزه نیم طسوج و در جواهر

مذکور گفته که جوزه نیم طسوج عبارت از بندقه است و در ذخیره گفته که جوزه نیم طسوج

یک مثقال است **یازدهم** درهمی ده وزن یک مثقال است **دوازدهم** استار است صاحب صحاح و قاموس

استار را چهار مثقال و نیم گفته اند **سیزدهم** نبطل در جواهر [illegible] **چهاردهم** جوزه

در بیان درهم بغلی

در بیان باقلای یونانی

در بیان مثقال هشتم

در بیان بندقه

در بیان جوزه

در بیان [illegible]

در بیان [illegible]

در بیان [illegible]

ملکیر

که بحسب مشهور در اعتبار آورده اند اوقیه است و وزنه مقدار آن یک جو است چنانکه در

صحاح و قاموس مذکور است و جو که در بیان مقدار وزنها مذکور ساخته اند مقصود از آن

جوی که در بزرگی و کوچکی میانه باشد مقدم طسوج است که بفارسی تسو گویند و وزن آن

مقدار دو جو میانه است سیم قیراط است و آن مقدار چهار جو است چهارم از اوزان که بحسب

مشهور دانق است که بفارسی دانگ گویند و آن مقدار هشت جو است در بیان اوبولو اوبولو

در اوزان مذکور است و مقدار آن سه قیراط است گفته اند که دوازده جو باشد در بیان غرما

در جوامع ادویه آورده اند که غرما یک بخش است از چهار بخش درهم که یک الک و نیم باشد

و در ذخیره گفته اند که غرما یک دانگ و نیم است در بیان سامونا در ذخیره گفته که سامونا

یک غرما و نیم است در بیان نواة در ذخیره گفته که نواة دو دانگ است یعنی زر و در جامع

الادویه گفته که نواة سه مثقال است و بعضی گفته اند که نصف درهم است و این قول حق

و صواب نزدیکتر است در بیان بولوس و در ذخیره گفته که بولوس یک دانگ و نیم است بوزن

زر و در قرابادین فاضل فلانی مذکور است که بولوس شش یا هشت مثقال است یا هفت مثقال

و قول نیز گفته اند شاید که این اختلاف بسبب اختلاف شهرها یا زمانهای مختلف یا غیر

آن باشد هفتم از اوزان درهم است که بفارسی درم گویند و آن مقدار چهل و هشت جو

در بیان [illegible]
در بیان طسوج
در بیان دانق
در بیان اوبولو
در بیان غرما
در بیان سامونا
در بیان نواة
در بیان بولوس
در بیان درهم

امین باشد بجهة سوزش سینه عرق بادیان بجهة دفع فواق کلقند علی رادیانه عل

قرنفل ۲ ل کلاب بقدر حاجت شربت ساخته بخورند نسخه حب نزله حکیم محمد باقر رحمة
۲۰ ل

الله بزرالبنج ۲ ل زعفران ۲ ل تخم کاهو ۲ ل افیون ۲ ل کتیرا ۲ ل نشاسته ۲ ل بعده الصمغ

بنج لعاب ۲ ل در نسخه دیگر وزن هر یک یک مثقال نوشته بود عماد الدین محمود نسخه معجون

جهة حصول ولد مروارید ناسفته درم عاقرقرحا درم زنجبیل ۲ درم زرنباد ۲ درم مایه

مصطکی ۲ درم تخم ترکش ۲ درم شیطرج هندی ۲ درم قاقله کبار ۲ درم جوز بویا ۲ درم

بسباسه ۲ درم قرنفل ۲ درم بهمن سفید ۲ درم بهمن سرخ ۲ درم فلفل سفید ۲ درم

دارفلفل ۲ درم دارچینی ۵ درم عسل سه وزن ادویه اجزا جدا جدا کوفته و بیخته با عسل

منزوع الرغوه سرشته و بعد از دو ماه در وقت مجامعت زن و مرد هر کدام دو مثقال بخورند

که نافع قریب الاثر است جهة ریش سر کودکان مازوی سوخته سه درم اشق سوخته سه درم

مرداسنگ ۵ درم توتیا ۳ درم زفت سه درم روغن گل قدری سرشته طلا کنند جهة درد

پستان زنان تریاک حل کنند و طلا کنند بالله دفع شود زعفران نیز اگر داخل کنند خوب است

جهة دفع سم پانزده عدد تخم انبج را سائیده بخورند شفا یابد جهة دفع گزیدن سگ گوله را

سائیده با آب بر روی کاغذ ملت ضماد کنند دفع شود [illegible] از اونان

که حب

کند و قدری جو با او بیامیزد تا انحواض خلل نیاید در معرفت صندل و منفعت او بدانکه صندل

بسیار باشد بهترین او نوعی بود که بزردی زند و سفید [illegible] آن منع خلل و [illegible]

نشاید و درد سر گرم را طلا کند نافع بود و حکمی جمعه گرم را قوت دهد و حرارت را اعتدال

آورد مشک ناف جانوریست مانند آهو و قدری از وی بزیر ناف باشد و دنبال دارد و به

قدر نیم مثقال زیاده از اطراف دست و پستان او حاصل آید و بوی خوش کند و به نوع مشک

بجوشانند و از همه زن آن [illegible] بوی خوش آید بفرمان خدای تعالی حلوای فربهی از مجربات حکیم

عماد الدین محمود مغز تخم خربوزه مغز تخم خیارین بادام مقشر مغز فندق مغز پسته مغز

گردکان خشخاش سفید از هر یک [illegible] و ده من شیر گوسفند و نیم من آرد برنج

بجوشانند تا پخته شود و قند با عسل بقدر حاجت داخل کند تا شیرها با آرد برنج غلیظ

گردد و بعد از آن تخم ریحان ۲۰ ل تودری ۲۰ ل شیردان ۱۰ ل پاک کرده خیسانیده درست

داخل کند و قدری بجوشانند که بقوام عرقی آید بعد از آن زرنباد [illegible] ۲۰ ل خولنجان

سورنجان [illegible] دارچینی ۱۰ ل زنجبیل ۱۰ ل بوزیدان ۵ ل کوفته و بیخته داخل کند که طعم

آن را با خوشی بدل نسازد و [illegible] کوفته در ظرفها کند چون سرد شود بخورند

نافع باد در دفع مقرحی خاصیت فی الثت که در هر خانه که قطعه از وی بیاویزند [illegible]

بجهة وجع دندان [illegible]

کبیکج

و معجونها کنند و معده ضعیف را سود دارد و چون بخایند دهن را خوش کند و بقیه اعضا را

نافع بود در صفت کافور و صفت آن درختهای معظم باشند و درخت مذکور در

زمستان برگ ندارد و نمی‌توان شناخت و در تابستان در آن بیشه‌ها ماران خوابند از جهت

خنکی بر درخت پیچند و رفتن در آنجا دشوار باشد پس در تابستان مردمان بر سر کوهها

می‌روند و تیر بر آن درختها زنند تا به شماره در زمستان شناخت و چون زمستان در آید

در آن بیشه روند هر که تیر خود را بر درختی زده آن درخت از آن او باشد و درخت کافور

درختی باشد سفید و کافور در میان چوب باشد بشکافند و بیرون آرند و آنچه از میان

چوب مانده باشد کنند و بعد از آن چوب را بجوشانند و از آب کافور معمول حاصل

کنند آن را ریاحی خوانند و آنچه بیرون قیصوری و الجمله سفیدی باشد که به زردی زند

انواع دیگر هم باشد اما ریاحی و قیصوری یکی سفید را رزد یکی ماسول به [illegible] بعد کافور

خیانت بسیار است در معرفت آن و بد کافور شناختن کافور را بر آتش نهند

اگر تمام گداخته شود خالص بود و اگر چیزی بماند خیانت کرده باشند و بر طعم و بوی اعتماد

نباید کرد خاصیت کافور آنست که حرارت نشاند و در تبهای گرم بکار آید و بوی های گرم بدل

اعتدال کند و قوة باه را ساکن کند از محافظت کافور آنست که زیاده و هم آنکه نیاز ندارد تشنه

باشد امتحان مشک آنست که بر آتش بنهند اگر بوی خوش آید نیکوست و اگر نه خیانت
کرده اند بسیار باشد که به سر سوزن خیانت کنند اگر دانه جو یا گندم باشد مشک فروشان
گویند که آهو خورده است و آن دروغ است و اگر در نافه چون باید دلیلست که نافه را زود
شکافته اند و نرسیده است و اگر رسیده بود نم یافته باشد و تباه شده و خیانت مشک
بسیار باشد احتیاط باید کرد خاصیت او نفعها سود دارد و دردهای چشم و مفرح قوا
کند و در مزاجهای سرد بکار برند و مضرت مشک بکافور دفع کنند عنبر بهترین
عنبر اشهب باشد باید که رنگ سفید بود و بوزن سبک باشد و چون بشکنند میان وی
سفید باشد و چیزها و بسیار بود و بوی او بر بوی مشک غلبه کند و بعضی از آن سفید بود
در جهت هوا سیاه شود چون بشکنند خالص باشد و آن جز غالیه را نشاید امتحان او
و همچو امتحان مشک باشد امتحان عنبر خالص آن بود که چون روغن تمام گداخته شود و بر دیگ
آبگینه روان شود و اگر خیانت داده و قدری سفل بماند انواع عود بسیار است هر عود
که بر سر آب آید بد باشد اگر در بن آب نشیند نیکو باشد و چرب و سطبر و محکم بود آتش
پایدار بود و چون در آتش بنهند اول و آخر بوی خوش یکسان بود و سوخته گردد بوی آخر
نگردد البته خاصیت عود آنست که بدماغ و اعصاب سود دارد و قوت دل دهد و مفرح قوا

بلکه

[illegible marginal notes]

دارد و در تسخیر سلاطین و هر طلب عزیز گردد و دو خاصیت بسیار است در معرفة مهر و محبت

سفید و درشت باشد اندک به بلندی مایل و از پس کردن در میان گوشت بیرون آید و گر خیر را

باشد خاصیت او زهر را نافع بود و چون بسایند و بکسی که دق دارد سود دارد و آن رقیت

بسیار باشد معرفة نوعی بجنست سفید و گیاه او در کوهها باشد موضع و ماوای

بلیکان بود و اوراق پهن که از زمین بر آید بر شکل برگ خربزه بود چون مقدار دستی بلند

شود شکل او بگردد و برگ او چون برگ کشنیز بود و او را بدین جهت از گیاههای دیگر توان

شناخت و چون گیاه او را بشناسند آن موضع را نشان کنند تا بیخ برسد و بعد شش ماه آن را

از بیخ برکشند خاصیت او آنست که اگر در شوربان افکنند تمامت نان در شور افتد و چون

بر حلقی تانه بیند سوراخ کنند و اگر در میان سرکهی بطلبید نتوان یافت و تانه با قوة نباشد

و هر که برگ او را با خود دارد زن و یا مرد او را دوست دارند و اگر زنی آبستنی مقدار دو بخورد

بخورد در حال بچه بیفکند و اگر بر دستهای کهن بخند سودمند دارد باب سیم در معرفت [illegible]

مشک چند نوع باشد و از همه بهتر مشک ختنی باشد که از ختا آرند و نافه او بانده

متقل باشد و بر ناف او هیچ موی نبود و بعد از آن تبتی و نافهای تبتی موی دارد و مشک او

زرد باشد آنچه تازه بود و آنچه ساعت [illegible] بود و ناف [illegible] بود تبتی ترک

باشد

جوان باشد نیکو و مجرب بود و آنچه سپید و خورد باشد نیکو بود و آن را قیمت بسیار است و چون

با خود دارند هیچ زهر کار نکند گویند که چون زهر نزدیک افعی نهند عرق بروی نشیند و دندان

ماهی بر وی مالند کی خاصیت سود دارد و سوده بچه اسهال خوب است چون در میان زرده تخم

مرغ کرده بپزند و بخورند و بواسیر را نیز سود دارد و در ایام قدیم قیمت بسیار داشته است و اگر

زرد شود و در شیر بجوشانند سفید شود علاج استخوان فیلست و بعضی گویند همه اعضا او مهره

زیاده تقویت و خاصیتی باشد در معرفت آبنوس چوبیست از سواحل زنگبار آرند و از ظرایف

بغایت تر باشد و آبنوس را چون بسوزانند از وی بوی خوش آید خاصیت آبنوس آنست که چون

با آب بسایند و در چشم کشند سفیدی از چشم ببرد و بر اندام سوخته کنند نیک گرداند و ریگ مثانه را

سود دارد و بجهت دندان شکر نیک باشد در معرفت مهره مار از پس سر مار گیرند و او نیک نیز

باشد و بعد از آن مایل بزردی رنگ بود و بروی نشانها باشد شناختن مهره مار چون بر چشم بیا

مالند سفید شود و چون بر موضع زخم مار بنهند بچسبد تا زهر را از آنجا بیرون آورد و تمام

زهرها از آن جا رفع کند و بعد از آن مهره از آن موضع باز افتد و چون با خود دارند بغایت سودمند

باشد و آن مهره که اصلی و معتمد بود عظیم ضعیف باشد که اگر زنان با خود دارند در وقت زاد

بچه تار در شکم نگیرد و اگر در دیگ جوشان اندازند دیگ از جوش باز ایستد و مهره اف

وآب بادیره بکیرواند واکر بدن شیر تازه بچکانند در حال شیر بسته کردد وآب ازو جدا شود واکر

بتحقیق منفعت نه روغن واکر پشمی را بروغن زنند وبسوزانند خاکستر او بلعاب بسرشند

اکر چون موم در هم کرده آن روغن بلسان باشد والا نه وبعضی تازه باشد وبکشند زود

بود خاصیت روغن بلسان بجمیع زهرها سود دارد وتریاق فاروق الا بآن سازند وبجهت کلان شکم

ماند دیر ماند چون روغن بلسان ... بر زند بیرون آید بیخ وصرع ورنجهای

سرد وبیخ جگر ومعده ودردهای که از سردی بود سود دارد وگفته اند که اگر کسی ... دندان

دور کند بار یکی فی الجمله خاصیت او در کتب طب بسیارست در معرفت سقنقور تازه بهتر

سقنقور ... بود که در وقت بهار ... آن جانوری بود مانند سوسمار وسقنقور اصلی

که بدست آید بعضی بجایهای ... و شکم ... کرده آن موضع باشد وتا نمیهتر

از ... باشد واز جهت ... سود ... بلند ... نکاه ... داشتن

سقنقور ... که چون بخورند قوت باه ... غالب شود که ... کند دیکر بجهت

که ... مانند ... شود بای ... کسی را که رنجهای سرد باشد

سود دارد ... ماهی بعضی ... که سردی ... مانند ... وآنچه

دست ... انواع ... ماند ... اند ... و ... زند ... نند والخبر

جواره

وبر ورمهای گرم نهند سود دارد و ورم را بنشاند حجر الفتوه سنگی باشد که بکف دریا

ماند و چون بسر آب آید خاصیت وی آنست که اگر بر کاغذ نوشته بالله نوشته با بود

وگویند که نقره مغشوش کند چون مقناطیس آهن را و هر که بدندان مالد سفید گرداند

و چون بر موضعی که موی باشد بگذارند موی را ببرد و چون بریش کشند از وی گوشت

برآرد و اگر بسایند و بعضی را بدان بشویند نیکو کند آبله را ببرد حجر الفاره سنگی باشد

سیاه که از وی بوی موش آید جراحتهای عظیم که ریش شود و گوشت زیادتی ورا ببرد

و زود به شود و چیزی که خورد دارد همه جنبندگان از وی بگریزند و از بهر صرع یا خورد دارند نیک

باشد در معرفت طلق آنرا کوکب الارض خوانند پارهای تنک و سفید و شفاف باشد و بعضی

اندر امر عارید سازند و چون حل کنند و بیست دیا ما انعقد با آتش بند شود بانه قوم

در معرفت روغنها روغن بلسان درختیست در مصر در موضعی که آنرا عین الشمس خوانند

بوی برگ او بشراب ماند و روغن و چوب و دانه او منفعتهاست اما عزت در روغن است گویند

که بلسان در موضعهای دیگر باشد الا آنکه روغن ندارد و شاخهای او بسر نشتر سوراخ کنند چون

طلوع شعری یمن تا بلسان از آن سوراخهای او روغن بیرون آید و در سالی حاصل شود ...

بلسان آنست که اگر روغن بلسان را ... چکانند در بن آب شود با هستک باید ...

حجر القمر یعنی سنگ ماه و او را در عرب بزاق القمر خوانند و بوقتی که ماه زاید النور باشد

بهم بر یرقان بندند سود دارد و درختی که بار ندهد بر وی بندند بار گیرد و گویند بر وی نقطهاست

که بوقت افزونی ماه آن نقطها می افزاید تا پانزدهم ماه و بعد از پانزدهم ماه در کاهش افتد

او نیز می کاهد حجر العقاب سنگی باشد که چون زنی را زادن دشوار آید چون بروی بندند

آسان بار حمل بگذارد و آن سنگ را از آشیان عقاب بهم می رسانند بهر آنکه عقاب را تخم

گذاشتن دشوار باشد برود و آن سنگ را بیاورد تا تخم گذاشتن بروی آسان گردد و نشان

آن سنگ آنست سبک باشد و جنبانی پنداری که چیزی در وی هست چون بشکنی چیزی

در میان او نباشد و چون پارهای وی بجنبانی باز پنداری که در میان چیزی دارد و باز

بشکنی هیچ نباشد چندانکه جنبانی حرکت کند و بشکنی هیچ در میان او نباشد حجر الباغض

للخل یعنی سنگ دشمن سرکه و آن سنگیست در ولایت مغرب باشد و چون در سرکه اندازند

بسر آید و هرگز قرار نگیرد او را بدین سبب این نام نهاده اند و از جهت آنکه غریب بود آن را بت

تحفه پیش پادشاهان برند حجر اللبنی یعنی سنگ شیر و آن سنگی باشد [illegible]

ملح بود و چون با آب بسایند همچو شیر باشد و آن را در کاسه از زیر [illegible] را سود

دارد و خارش چشم را بنشاند و ریش چشم را نیکو کند و پارهای [illegible]

از چشم بد و زیان بد ایمن گرداند بفرمان خدای تعالی سنگ مغنیا سنگی باشد که آهنگران

و کاسه گران بکار دارند و آن چند نوع باشد که ظاهرش زرد بود خاصیت سنگ مغنیا معده را

پاک کند و ریگ مثانه را بیندازد و نجاست مقعد را نشان بود حجر الیهود سنگی دیبای باشد و گرد

بود و آن سنگ گرد باشد و بقدری جوزی و بعضی مانند زیتون بود و بعضی بیضی

می شود و بر وی خطهای کشیده بود در بالا و پهنا درخشان بود سیل بکوبد و ...

داند داروست و سنگ مثانه را سود دارد و خون از معده باز دارد حجر الحیه یعنی مانند لعبا

باشد و مانند مار رنگ خاکستری دارد و بعضی باشد که بروی خطها باشد چون مار گویند ...

بدو شفا یابد و زهر از وی بیرون آرد و علت ... را نافع بود حجر الجبنی سنگی باشد زرد

رنگ و چون با آب بسایند سفید نماید مانند شیر شود و چون بجوشد طعم او ... دارد و در دوا

روغنهای چشم بکار دارند و گوشت انگیزد که دیرینه باشد و ... حجر الزیت

سنگی است چون آب برو زنند آتش از و بر انگیزد و چون روغن زیت برو زنند آتش از وی

بنشیند خاصیت او آنست که هر که همراه خود دارد و مار کژدم و گزنده بوی نزدیک نیاید

حجر الدم یعنی سنگ خون چون بسایند مانند خون چون ... است و اقسام است ...

او ... روغنهای چشم بکار دارند و بر ریشها و جراحتها کنند سود دارد ...

نفع یا آنست که هر که با خود دارد چشم بد کار نکند و بر یرقان صاحبی نافع است بدست نگاه دارند

و همیشه نظر بدو اکنند یرقان را دفع کند سنباده [illegible] صفت زرد صافی و شفاف و او دو گونه

بعضی آن بود که باشد که با [illegible] کند و چون علك سنباده سنگیست بغایت سخت

و انواعست سیاه و بکبودی زند و سبزی باشد اما کبود بهتر است اجود کبوده است سلیمانیست

و با وی حکاکان او را صلایه کرده لعل و یاقوت و فیروزه و نگینهای دیگر هرچه باشند او را تیز کنند

و کارد و شمشیر که بود [illegible] بسی و [illegible] اصناف بکار آید و سنگها با او سوراخ کنند و مروارید را

بی سوراخ با سنباده کنند و چون [illegible] شد و بسایند و بر درختهای کهن و [illegible] شده

ریزند درست گرداند البته مار [illegible] او را سنگ روشنای گویند و انواع او [illegible] است یکی را [illegible]

و آن بدان ماند که زرد [illegible] باشد و دیگری [illegible] ماند [illegible] ماند

لعل را بدان جلا دهند و [illegible] چشم بکار برند نور چشم را بیفزاید و چون [illegible] طلا

کنند [illegible] مشرق آید اما در [illegible]

[illegible] بهم رسد و آن سنگ سیاه است و [illegible] است و قیمتش ارزان و در ولایت هند بهم رسد

خاصیت [illegible] روشنای چشم زیاده کند [illegible]

انگشتری کند چشم [illegible] باشد [illegible]

باشد دهنش بسیار آب کند و خوابهای مختلف بیند و با مردم جنگ بسیار واقع شود
و چون کرسی بیند نو دکان کند آب دهن اطفال بسیار حاصل آید و خواب کند و طبع او سرد
خشک است و نخست از یاقوت و جزع دیگر جواهر نسبت می نماید همچو آبگینه است و از انواع
چیزها سازند و رنگهای مختلف دارد مثلا سبز و سرخ و سفید و سیاه و زرد و سبز از جمله رنگها
بهتر است و مینای سبز را بجای زمرد بکار برند و از مینا ظرف سازند چون قدح و کوزه و دوشته
کارد و بازوبند و غیر آن و در صنعت نیز بکار برند و فند زند دهند بطلا بکار برده کارهای خوب
می سازند و آن آبگینه است که او را با آتش بسیار داده اند تا صافی و شفاف محکم شده است و اول
سوده در داروی چشم و داروی دهان بکار می برند کاسه چینی که او را پرورش بسیار می کنند
تا آن حد برسد که از و ظرایف سازند خاصیت چینی آنست که اگر زهر در کاسه چینی
کنند عرق در وی پیدا شود بر همه معلوم گردد که زهر بکار برده اند و اگر چینی را تا الله سوده میان
بعالله سفید شود بجهة اقسام کارها نیکو باشد که هر با هیچ درخت جوی روی باشد و شفاف
بعد بهر چیز صاف است بهتر است جامه که گاه نشسته باشد چون او را بعالله گاه با بکوبد و
داروهایی بکار دارند خون را که کلو برآمدن را نافع است و اسهال خون را هیچ بهتر از مهره
نیست و خوب از نیف و جواحت باز دارد و قی را نیز باز دارد و مرهم کرم بجهند سوده

از لاجورد شسته جز دیگری نیست و اصحاب مالیخولیا را نافع باشد لیکن آنکه خواب نداشته

باشد بسیار سودمند بود و چون بیک حجر طلا کنند موی شسته را برویاند خاصیت یشب

یشب انواع بود یکی سفید و دیگری زیتونی بود و رنگ زرد هم مایل باشد و بعضی باشد اندک

سیاهی گراید و باشد که سیاه بود خاصیت یشب هرکه با خود دارد از صاعقه ایمن باشد و هرگز

صاعقه باو نرسد و ایمن باشد و سنگ چشم مرهم [illegible] بود و یشب با معده خاصیتی تمام است تا

بجایی که گفته‌اند اگر کسی کوزه بنکی(?) از یشب بکند و در گردن افکند چنانکه برابر معده او باشد

معده را قوی کند و از ضعف و رنج معده ایمن باشد جزع معدن او در یمن است و هیچ سنگ محکم‌تر

از جزع نیست وزن برابر عقیق است و او چند گونه بود سفید و سیاه و آمیخته برنگهای مختلف

و بعضی خطهای کشیده در وی باشد و بعضی صورتهای تمام و ناتمام باشد و حکما گفته‌اند اگر

کسی جزع با خود دارد از تعلیق(?) نشود و خوابهای ترسناک بیند و میان او و بسیار مردمان

خصومت بسیار بیفتد و اگر کودکان بینند از دهن ایشان آب بسیار رود و بال باشد و در نسخه

دیگر نوشته‌اند که جزع را عرب بفال بد دارد و ملوک طایفه هیچکدام بالاستی او ملتفت نشده‌اند

و گویند که نام جزع مشتق است از جزع و جزع بزبان تازی اندوه را گویند و اهل چین از وی کراهت

دارند که در معدن او [illegible] و بفال بد دارند خاصیت جزع هرکه با خود [illegible] ساخته داشته

باشد

بایدار بود و رنگ او تغیر نیابد دهنه فرنگ سبز باشد و بعضی را مانند برنگ زنگار نیز

مشبه هست و بعضی خطهای باریک سیاه باشد کشیده هرچه صافتر بعد از آن زاد دهنه شیرین

خوانند و آنچه بعد از آن باشد تلخ خوانند و معروفست در کوهها باشد و نیز می گویند که در جانب

ترکستان شهریست که او را افراسیاب ساخته و در آنجا دهنه سرخ برنگ یاقوت می باشد اما

دهنه فرنگی بهترین همه نوع باشد نوع طلای و دیگر نقره ی و دیگر مسی و آنچه طلای باشد

از همه بهتر بود و شیرین و آنکه مسی است تلخ باشد و نقره ی نیز بهتر از مسی است و محک نیز

می کنند و نیز ما قلمها نیز می سازند و عزیز دارند شناختن دهنه فرنگی بعضی گفته که هرکه

ترش بمالند بلکه بروی کارد و بعد از آن دهنه را بروی کارد بمالند اگر طلایست جوهر کارد را

برنگ طلای می ماند و اگر نقره ی باشد بنقره می ماند و اگر مسی بوده باشد برنگ مس می ماند

دهنه دهنه طلای چشم را سود دارد و اگر بهم ... دیده بمانده ناشتا ... سپید

شده باشد اگر برجای بمالند ... که سطبر شده باشد

بنشاند ... اما دهنه شیرین بود و اگر تلخ باشد خوب ...

هرچه طلای بوده باشد و خطهای زرینه داشته باشد و طلا نماید و صاف باشد و خوش رنگ

تر بود و قیمت وی بسیار بوده باشد خاصیت لاجورد اسهال را سود دارد ...

فیروزه دیدن بیفزاید چشم را روشن کند و بعضی دارو های چشم بکار دارند و با خود داشتن مبارک
باشد و بر خصم پیروزی دهد و هر که اول صبح بر خیزد و چشم خود بروی فیروزه کشاید تا شام اندوه
نکشد و پادشاهان فیروزه را پسند داشته اند در ایام اول رسم پادشاهان آن بوده است که چون
آفتاب به حمل شدی جوهرهای قیمتی را ملاحظه کردندی و در آن نگریستندی و یاقوت و زمرد
و مروارید در طبق شربت آشامیدندی و بیشتر میل به فیروزه کردندی بجهت آنکه [illegible] یاقوت
سرخ باشد بغایت نیکو [illegible] لعل [illegible] و بسیار باشد که بیجاده بیاقوت بیشتر
باشد اما با آتش فرق توان کرد و بعضی باشد که با آتش هم فرق نکند اما یاقوت تشنگی را بنشاند
و [illegible] شود بیجاده چنین نباشد بلکه بهترین [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جون نیک شفاف کرد باشد در مقابل آفتاب بدارند عکس او آتش [illegible] عقیق
چند نوع است و انچه صافی و شفاف [illegible] بود و آن [illegible] که هست قیمت زیاده ندارد و عقیق
با خود داشتن بغایت مبارک است [illegible] شکستن باشد و عقیق [illegible] دست دارد
بوده باشد صاحب عقیق تا زمان [illegible] باشد [illegible] و حرارت را هم نافع است [illegible]
[illegible] باشد در دهن نگاه دارد تشنگی را بنشاند و در [illegible] با خود نگاه داشتن نفع نما[ید]
و [illegible] روز با خود دارد [illegible] یابد و فواید بسیار [illegible] آتش
[illegible]

بدرد دندان بکار برند و نزدیک اند که ببرند و الماس را بصر سقمت نشانند سنگهای سخت را

سوراخ کنند و الماس ریز سوده نگردد و سخت تر از همه جواهر است و حکما گفته اند که الماس را

در دهان نشاید داشتن و با خود نگاه داشتن علت عسر البول را نافع بود احوال لعل بدخشان

قدیم لعل نبوده است و قیمت و خاصیتش در کتب یاد نکرده اند سبب پدید آمدن او آن بوده است

که زلزله سخت پدید آمده و کوهها از هم شکافته و در آنجا معدن لعل پدید آمده اول سرخ

یافته اند و بعد از آن زرد و از سرخ محکم تر باشد و دیگر نوعها بنفش و سفید باشد لعل پیازی

همچو پیاز سرخ باشد صافی و شفاف باشد و بهایش بهای زرد باشد و بعد از آن قمری و عنابی

هم پیازی چهار دانگ آید و زرد و دیگر رنگها را قیمت زیاده نباشد خیانت لعل بیجاده باشد

که بلعل ماند بلور رنگ کرده هم بلعل می ماند بیجاده از لعل سخت تر باشد و بلور را چون در صفا

آفتاب بدارند بعضی سرخ و بعضی سفید بود و چون بسوزند هم سفید بود لعل چون بسوزد سرخ

باشد محافظت او مثل مروارید باید کرد خاصیت لعل بخاصیت یاقوت نزدیک است احوال فیروزه

و قیمت فیروزه که ابداله و عسوج و سکانکی باشد نیم مثقال ده دینار ارزد و یک مثقال سی دینار

ارزد و دو مثقال هفتاد دینار و سه مثقال صد پنجاه دینار ارزد و اگر سبز رنگ باشد هر دیناری را

پنج دانگ آید و فیروزه ابداله را قیمت چنان است و فیروزه از صحبت دشمن و آفت چشم بد [illegible]

که سبز رنگ بود صافی مسوع امتحان زمرد آنکه زود شکسته شود و بعضها سوده شود و طاقت
آتش ندارد و سنگهای سبز باشد که به زمرد ماند مشتبه شود قیمت زمرد و بعضی گفته‌اند که درمی
پنجاه دینار و سه درم دویست دینار ارزد و در ایام قدیم هزار درم زمرد بهزار درم مغربی فروختند
و زمردی که عیب نباشد کم قیمت نیاید خاصیت زمرد هر که زمرد با خود دارد دل را قوت دهد
و از صرع ایمن باشد و در مفرح بکار برند و زمرد سود دارد زهرهای که داده باشد مردم را
علاج کند و از زهر گزندگان خلاص دهد چنانکه [illegible] سفید کند [illegible] که زنان را
زادن دشوار بود چون بر ران ایشان یا بر شکم بگذارد و با خود داشتن بفال نیکو باشد و تجربه است
بسیار خوب است [illegible] احوال الماس سنگ سفید باشد شفاف مانند آبگینه و بعضی انگوری
رنگ نیز خوانند اندک بارنگ سیماب [illegible] را سیماب خوانند و بعضی آنکه به سبزی زند و
گفته‌اند که سرخ رنگ و سیاه رنگ نیز باشد و [illegible] شود اما نادر افتد امتحان الماس آنست
که مانند [illegible] دارد چون سر سوزن [illegible] بر سنگ [illegible] و دیگر
الماس را گرم کند و [illegible] بر یخ [illegible] اگر سفید و نیکو [illegible] آید [illegible] نیکو باشد و چون
کنارهای او موم گذارند و مقابل آفتاب بدارند مانند قوس قزح پدید آید نیکو باشد خاصیت
الماس اگر کسی با خود [illegible] دارد از صاعقه ایمن باشد و الماس [illegible] الماس سوده را

بازوها

وتشنگی را بنشاند و درد دهان سرد نماید و چون با خود دارند در چشم مردم با شکوه باشند و در مفرحها

و معاجین بکار دارند و دل را قوت دهد و نشاط بیفزاید و قوت زیاده کند معجون را اضاف کرده اند

تا عجب ریگی گوید اگر بمرده بندند هوش مرده شمرده نشود و در معجون مفاریح نه فرح بیفزاید و در

دانههای چشم کشند صحت چشم نگاه دارد نسبت بجواهر بوزنه با یکدیگر خواجه ابوریحان اعتماد

کرده است و میگوید که یاقوت سرخ از یاقوت آسمانی پنج دانگ و سه تسوع چندان باشد بشکل

و بزرگی و از زمرد چهار دانگ و تسوی و از لاجورد چهار دانگ و سه جو از مروارید چهار دانگ و از

عقیق چهار دانگ کم جوی و از جزع و بلور چهار دانگ و نیم کم جوی و این همه را از غایتش با آب نگاه کرد

و ظرف را لب کنند و پلیک جوهر را در میان آب نهند و بکشند تا چه قدر آب از آنجا بیرون

می شود چندان آن جوهر بود احتیاط تمام احوال زر گوهر زر از همه گوهرها که از معدنیات در چشم

اهل عالم عزیزتر بود خاصیت زر زر را در مفرح کنند قوت دل می دهد و در دانههای چشم برند

نور باصره را زیاده کند و در دهن گیرند بوی دهن خوش کند و زر آتش ندیده در جیبهای کابها

بعوض بوده باشد احوال نقره چون نقره در دهن ماند و بعد بسیار بگذرد بسوزد مانند خاکستر شود

بدانههای سوخته یا حیض شود خاصیت نقره در مفرحات و دانههای چشم بکار آید و باد گرا دفعه

در معجون کنند و بوی دهن را نیز برد احوال زمرد انواع زمرد بسیار است بهترین آن

ونیم دانک را هفتاد دینار یا هشتاد دینار باشد و سه تسو صد دینار و دو دانک را صد و پنجاه

دینار و دو دانک و نیم را سیصد دینار و نیم مثقال را چهار صد دینار و چهار دانک را ششصد دینار و

پنج دانک را هزار دینار و یک مثقال دو هزار دینار و ابو ریحان گفته است که یک مثقال یاقوت سرخ صافی

پاک که سوراخ و عیب نداشته باشد مصوغ و طولانی بود پنج هزار دینار ارزد و هر چه بدین مقدار برسد

زیاده بها از ترتیب بیرون شود و بجنس فروخته شده و بر قیمت خزینه بها توان کرد اما ارغوانی را

بیست آید و طاووسی را بهای باده اندر رمانی و آسمانی بها بیست و بلک یاقوت زرد اگر نیکو

و مصوغ و شفاف و آبدار باشد یک مثقال پنجاه دینار ارزد و یاقوت سپید بهای بلور باشد

و امتحان را فتنا بها باشد و عقیق او را لحیا شد و دوم آنکه او را شعاع باشد جز لعل هیچ جوهر

دیگر را شعاع نباشد و سیوم آنکه از همه جوهرهای سنگی گرانبهاتر باشد چهارم آنکه در آتش

بماند و پایدار باشد و در آتش سپید نماید و چون بیرون آید به رنگ خود باز آید و اگر در ... جا

خواهند که یکی دارند بسایند و در آتش می نهند و بعد بر آب می زنند باز نم شود ...

بسایند جلا دادن یاقوت جز به ... نتوان ... سود ... بسایند

... بسازند ... صفحه مس ... جلا یابد و با طراوت شود ... یاقوت چون بلور

دانه ... [illegible]

شود و آن صدف را بیرون آورد و دری بود در میان وی صاف و نیکو و ایدا ربعا الکسا لعابدین

صدف کفته باشد و غواص وی را بگرفته باشد چون بلکی درد و بی رنگ بوده باشد

و صافی نبود چون میوه که دیرگاه بر درخت بماند پیش بندی و هوا بیدا ازانست طبع مروارید

سرد و خشک است زیرا که برطوبت مایل است و اصل وی از رطوبت است و خدای تعالی اعلم

و آب او بد است خاصیت یکی آنست که خفقان دل را سود دارد و دیگر کسی را که هیچ یا اندوهی

و سودای غالب بود برای دفع مارید خورد بساید و با انگبین معجون کند و بخورد تا آن علت زایل

شود و چون صافی کنند و اگر وی را بسای و در میان سرمه کنی و در چشم کشی روشنائی چشم را

زیاده کند و اگر بسای و بر بهق و برص طلا کنی نیک شود و سر درد که از کبی و خشکی بود وی را

بسای و طلا کنی و با دریغی چکانی سرسام را نیک شود انواع یاقوت یاقوت سرخ بهتر معصفر

رمانی باشد و بعد از آن ارغوانی باشد که اندکی تیره باشد و بعد از آن یاقوت این جنس که در وی

سبزی و شعاعی بمثال طاوس توان دید و بعد از آن سیاه رنگ و یاقوت زرد انواعی باشد و بهتر

آن باشد که برنگ زرد آلو باشد و بعد از آن نارنجی و بعد از آن کاهی و بعد از آن سپید که بنزدیک

ماند و یاقوت سنگی سخت تر بود و بلور سپید است نرم تر باشد و قیمت یاقوت بقدر آن و رنگ

رنگ و عجیب اگر بعینه شبهی باشد سپید باشد و اگر صحیح باشد بهادار باشد

و دریای محیط در ظلمات و ناپیدا است زیرا که روشنای آفتاب بدو نرسد اگه چون وقت بهار آ

اندر خواهد آمدن باری عظیم بر آن دریا بود و از حرکت آن باد صدفهای که اندر ایشان مروارید

بندد که آن را در خوانند بدین دریای هفت کانه آرد اکنون چون صدف بدین دریا اندر آید

هر وقت که ابر از آسمان پیدا گردد و باران خواهد بارید صدفها بر سر آب آیند و دهان باز کنند

تا باران اندر دهان ایشان بارد و آن قطره بپرورد و بخوشتی می برد و هم چنانکه رحم حیوان نطفه را بگیرد

بدریا رود و چند ... باشد و یک باره بر سر آب آیند و دهان باز کنند و نسیم هوا به

خوشتی می کند تا آنگاه که آفتاب فرو شود و هر روز که آفتاب بر آید ایشان نیز با آفتاب

بر آیند و باد و هوا بخوشتی می کشند هم چنانکه آن رحم شد یعنی از آنجا هوا و حرارت آفتاب

آن قطره باران اندر شکم ایشان می پرورد چنانکه کودک را خورد در شکم مادر و صدف هم برین

عادت می رود جاید و بانبش هی شوند تا وقتی که آن در در شکم صدف رسیده و تمام گردد ایزد

تعالی هر حیوانی را الهام داده است بدانچه ایشان را بکار آید آنگاه آن صدف بدریا شود و دیگر

بیرون نیاید هیچ که آن بود که این صدف بر اصله باشد مروارید او نیکوتر بود و چنان باشد که گرمی

اندر دهان او بود هم آن بود که هوا باشد و حرارت آفتاب نبود و بدین بسکرم اندر [illegible]

آید ابر [illegible] مروارید بدان سان از ... است ... المعینا

سود

نجمی خوانند یعنی به ستارها مانند و بعضی که بیشتر بود باشد آن را خام خوانند

و بعضی سفید باشد بیتی و بعضی لاوردی گویند و آن را اندک زردی باشد که بسبزی زند

و اغلب مرواریدها مروارید نیکو دری بود و دیگر انواع نیز باشد اما چون نیکو بود چنانکه مروارید

بناه کنند استادی که آتش بر بالا آید و بند شود و باشد که بپوسند و صدف و طراوت برود

و بوی هایی بوی [illegible] کافور مروارید باز یابد و بجای غبار آب و بعد و آمیختن با جواهر

دیگر شاید که مروارید مانند باشد زود سخت شود و نشان پدید و چنانهای [illegible]

و نشاید که مروارید را خورده و پوسیده کنند و محافظت مروارید اگر خواهند که احتیاط نگاه

دارند در شیشه باید کرد و سر شیشه را محکم کنند و هر سالی دو بار بیرون آرند تا هوا بروی

خورد و جایگاهی بلند آرند که نم و غبار نشیب باشد و [illegible] خاصیت مروارید

که [illegible] مفرحها کنند دل را قوت دهد [illegible] از دل [illegible] که از [illegible] باز

دارد و در داروهای چشم کنند و شای چشم را از [illegible] نگاه دارد اما در کتاب ارسطا

طالیس حکیم خواندم و در کتاب عجایب [illegible] که ایزد سبحانه و تعالی اندر دنیا هفت دریا

آفریده است بزرگ که آن را دریای محیط خوانند و آن دریاییست که گرد جهان درآمده و عالم

بجملگی اندر میان نهاده است و آن دریای محیط بدین دریای هفت گانه شاخی پیوسته است

حب غوره بکذارد بخشکد و محبتش با نقره و عدس بسازد اکر بزرک باشد هفت حب عوض جو اکر

کوچک باشد چهار حب بخورد دو روز قبل از خوردن آش سفناج بخورد و بعد حبها را بخورد

تا سه روز و از نان اجتناب و پرهیز نماید که صحت رساند قال الله تعالی فی کلام المجید مضمنا

فاذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها یعنی سلام دهند ترا پس تو بکن جواب سلام را اکر بکویند

سلام علیکم در جواب بکوید علیک السلام و رحمة الله و برکاته در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله

هرکاه کسی داخل مجلس شود سلام دهد اهل مجلس تواضع نمایند نیم خیز نصف کناه ایشان

می ریزد اکر تمام برخیزند تمام کناه ایشان بطرف و فرو ریزد خدای تعالی بلطف کرم خود

باب در معرفت مروارید ابتدا بی عیب بدانکه دانه مروارید که نیم دانک بوده باشد بجهله دینار

بخارزد چون سرطسوج بود بشصت دینار ارزد و چون دانک بوده باشد بهشتاد دینار بخارزد

یعنی هر طسوجی در وزن بیفزاید بهای آن دو چندان بود و دانک هم چنین باشد و بعد از دو دانک

هر چهار یک که در وزن بیفزاید بها مضاعف شود و چون بدو دانک رسد آن را عیون خوانند

یعنی چون دو دانک و نیم باشد بهای آن صد و هشتاد دینار بوده باشد تا دویست دینار

و بعد از آن چون نیم یکی زیاده باشد بها مضاعف شود یعنی دانه که نیم مثقال بوده باشد

بهاش تا چهارصد دینار رسد و بعد از آن تعلق باراده خرنده و فروشنده ... بهتر ...

باشد واگر بعد از ده ماه خورد در امان خدا باشد و بوعلی گفته هر که این معجون را یکماه

خورد که انصد سالکی به سبب سالکی می آید بعد افلید بکس خورد و نافع بود

هلیله ۱ ام هلیله هندی ۱ ام هلیله کابلی ۱ ام جوز بویا ام قرنفل ام دارچینی ام سعد

۸ م قاقله ۸ م کبابه چینی ۸ م سنبل الطیب ۱ ام افتیمون ۱ ام طباشیر ۳ م

سورنجان ۱ ام قولنجان ۱ ام مروارید ۳ م تره با ند ۳ م کاج چینی ۵ م املکه ۵ درم

تن فدس ۳ درم گل مختوم ۵ درم عود ۵ درم نطبص ۳ درم ساذج هندی ۲ درم زعفران ۲ درم

یاقوت زرد ۲ درم سهلیلج و مرجان ۲ درم سنگ لاجورد ۵ م ابریشم مقرض ۱ ام ورق طلا

ال ورق نقره ۲ م خشخاش ۱ ام هلیون ۵ درم عنبر ۲ درم صندل ۱ ام عاقرقرحا ۳ م کند

۳ م تو بلاغ ۳ درم مصطکی ۵ درم الک ۳ درم سیاه دانه ۵ درم گل سرخ ۳ درم لسان العصافیر

۸ درم مشک ۱ درم تخم زردک ۵ ل تخم شلغم ۲ م تخم کرفس ۲ م این جمله اجزا را کوفته

بیخته با عسل بیا سرشته و در ظرف چینی در میان جو دفن کند تا خاصیت تمام بخشد

خاصیت احجط که در سبع بود حرف مشتحش بجای خود بود خاصیت مرض هیره

و قبض و درد سانیدن در شکر و غیره نفع تمام دارد که بهتر از این چیزی نیست که طبیعت را

نقلی کند ریوند چینی نیم ل گل بنفشه ال حب سلاطین نیم ل الیمانا کوفته و باب

۸۶

باذهره کاف بیامیزند و بیرون کی بعالند بنوعی قوت کیرد که چند کنیزک را خون ستن نماند تا

ملک دایه برو افشانند طاقت نیارد و نفع تمام در بین ادویه دارد نوع دیگر موبز و دارچینی

وعاقرقرحا از هر کدام یکدرم نرم سایید و بروغن البلسان یکساعت باعسل صاف بیامیزد

و بر ذکر مالد و بعد از یکساعت شروع در جماع کند چندان لذت یابد که امکان بیهوشی منعول

کردد و مرد را ندست رها نکند [illegible] که در محرومیتها باید خورد حکما این معجون را لولوی کویند

و معجون بلادر نیز کویند هر علتی که در بدن باشد زایل کند و اعضا را قوت دهد و هفتاد علت

باد و چهار علت مرارة و هشت علت بلغم و سی و ده علت سودا دفع کند و جالینوس کوید اکر

در سالی یکماه بخورد بیماری بروی عارض نشود و تن را فربه کند و قاضیه را قوت دهد نیکو کوید

هر که یکماه ازین معجون بخورد موی سفید نشود و اکر دو ماه خورد چشم روشن کردد و اکر سه ماه

بخورد طبیعت را نرم کند و اکر چهار ماه خورد فهم زیاده شود و خشکی دماغ ببرد و اکر پنج ماه خورد

سردی معده را ببرد و مثانه را پاک کند و اکر شش ماه خورد علت بواسیر قطع کند و قضیب را قوت

بخشد و اکر هفت ماه خورد جمیع بیماریها و دردها ببرد و اکر هشت ماه خورد برص و بهق و جذام

و ناسور برطرف سازد و اکر نه ماه خورد نقرس و عرق النسا را برطرف کند و اکر ده ماه خورد

نیست و بطلو ببرد و آدمی را توانا سازد و اکر یازده ماه خورد تن [illegible]

و ... را دفع کند و بغایت مفیداست مجرب اجوف سحق نمایند با سرکه شیخی که مانند مرهم شود

و بر سر مالند و درد سر و صداع که به سبب آن نداند زایل سازند صفت مرکب حاشی خوب

مازو چهار دانگ صمغ عربی چهار درم و دوده ده مثقال زعفران صدی نیکو پسندیده باشد صفت

نیکو بسایند مازو چندانکه خواهد و هشت مقابل او آب درو نمایند بجوشانند تا با چهار

یک آید آنگاه فرو گیرند و بپالایند و زاج سرخ پانزده درم در وی افکنند و بسایند پس از آن او را در

چینند در آفتاب نهند تا نیکو شود و صمغ عربی داخل نمایند صفت ... صفت طباشیر ...

ابریشم مقرض تخم خرفه گل گاوزبان صندل زعفران پنج نقش قند سفید مساوی اجزا ها را

کوفته بیامیزند سفوف سازند و زعفران اضافه نمایند ... فلفل دار فلفل زنجبیل
۲ درم ۲ درم ۳ درم

قاقله ۳ درم قرنفل ۲ درم زعفران ۲ درم مصطکی ۱ درم جوزبوا ۱ ل جبا سه ۲ ل قاقله صغار

۳ ل بزرالبنج ۴ درم زنجبیل ۵ درم بیخ ... ۲ درم ... ۲ درم عسل ... اوزان ادویه اجزاها

کوفته و عسل ... اجزا را داخل نمایند ... دارچینی ۴ ل قاقله ل ...

مقشر ۵ ل شیطرج ۴ ل بیخ ... ۴ ل ... ل ... ۴ ل مصطکی ل صندل ل

ابریشم مقرض ۴ ل زعفران ۴ ل قند ... درم بادام ... زنجبیل ... ادویه را کوفته و بیخته ...

و عسل کف گرفته اضافه نمایند اگر بیاد ... و مویز ... قرص ها از هریک دو درم کوفته ...

ایضا نیخ بنفشه را با کلاب بمالد و ضماد کنند و سنگ گرم بالای آن بگذارد و یکان چون بخیل

بانبات بخورد و چرغ با نخود آب غذای او باشد و ماست و ترشی نخورد افسون دزد پیدا کردن

بکاغذ نویسد بنام هر که گمان دارد و در خمیر گیرد و در آب اندازد و هر کدام که بر سر آب آید دزد او

باشد و می باید که خمیرها برابر باشد هذا الدعا الهیا الهیا اهیا بحق عیسی بن مریم

والله تعالی اعلم صفت معجونی که لقمان حکیم جهة سلطان زمان نوشته زرنباد ۲ ل سنبل

الطیب ۲ ل زعفران ۳ ل مصطکی ۲ ل فلفل ۳ ل دارچینی ۳ ل خولنجان ۳ ل افتیمون ۳ ل

بابونه ۲ ل نوزیلان ۳ ل خصیة الثعلب ۸ ل سعد ۲ ل قرنفل ۳ ل جوزبویا ۳ ل کبابه ۳

تخم جزر ۳ ل تخم کرفس ۳ ل بزر زرد ۲ ل عاقرقرحا ۲ ل عود قماری ۳ ل تخم رازیانه ۳ ل زیره

کرمانی ۲ ل مغز نارجیل ۲ ل مغز جلغوزه ۲ ل این همه را کوفته و بیخته در عسل مصفا سرشته

و نیم درم عنبر اشهب و یک درم مشک خالص اضافه نموده معجون سازد که بغایت نافع است فواید

معجون مذکور آنست که او تلطیف آتش را خوش دارد و دل را قوت دهد و دماغ و صلب را تازه دارد

و قوت منی را بیفزاید و جماعت را نافع باشد و معده را تقویت دهد و گرده را قوی و فربه سازد

و درد پشت و درد کمر را سود دارد و آب رفتن را اندهان باز دارد و شکم و باد قولنج را زایل سازد

و مقدار الیلیا سود مند است و درد زانو و درد رعشه و فالج و لقوه و صرع [illegible]

تن باک انیسون ۲ ل تن قنانه ۲ ل عاقرقرحا ۲ ل سنبله ۲ ل دعالـه ۲ ل فلفل سفید ۲ ل

دارفلفل ۲ ل اسفنده ل بزر البنج ل زعفران ۲ ل سمع عربی ل کتیرا ۲ ل حب نموده

بعمل تن باک منی شد نافع است دستور العمل شاه نه بلکه شاه نمره دستهٔ که بویند ده نمو

ده درم بوده باشد و در آب صافی بجوشانند تا پخته شود بعد از آن صاف نموده ساده یکی

سه مثقال انخاشاک پاک نموده و پخته اضافه نموده و شش درم ترنجبین صاف کرده نیز

داخل نموده بنوشند که از جهت جریان و خارش اعضا بسیار بسیار مفید است ادویه که قوت

خشک نماید تن باصبر صبر و سوخته از روت استخوان خودهای سوخته اهک نشسته نافع

جهة قوت باه بسیار مفید است تخم جرجیر تخم کرفس و پشت و بان خواه و بادیان و مغز تخم

خربوزه و تخم خیار و بالنگ از هر یک بخه درم عاقرقرحا و قرنفل و زعفران و مصطکی و قوحا

از هر یک ۲ درم بسباسه و قرنفل و فلفل و کبابه چینی از هر یک سه درم عنبر اشهب یک درم

باسر چندان عسل مصفی سرشته بعد از و شربتی دو مثقال بنوشند چنان شود که اگر ده کنیز

داشته باشد خوشنود گرداند نسخهٔ دیگر جهة شکم بند که در زخم می باشد شنی لفظ

نبات مصری جلقان زرد چوبه صلایه نموده بر زخم باشد و برگ سبزی بالای او بگذارند

علاج درد کهنهٔ کمر یا جدوار ضماد نمایند یا [illegible] سحق نمایند و [illegible] ضماد نمایند

مالیده را با یکدیگر ممزوج نموده در پیاله چینی نموده بر سر آتش گذارند تا بجوش شد بعد از آن از سر

آتش فرو گرفته تندیک دماغ آورند و سر را بطبخ آن دارند و نیم گرم بر سر ضماد سازند نافع

تخم تا تولد را یکجا سایند و [illegible] شیر بجوش آیند بعد از آن بیرون آورند و در میان تابه کنند و تنکی

روغن بریزند و آتش نرم در زیر تابه برافروزند و بهم زنند تا بسته شود و خشک شود

آنگاه بکوبند یک مثقال اذخر و ده مثقال زنجبیل و دارچینی و [illegible] و صمغ عربی [illegible] نموده

با قدری زعفران ممزوج سازند و حب سازند هر یک مقدار نخود و تناول نمایند [illegible]

مذکور را از هر کدام دو مثقال [illegible] داخل نمایند نسخه [illegible] زنجبیل سه مثقال

بادیان [illegible] مثقال [illegible] مثقال دارچینی ۸ مثقال جوز بویا ۱ مثقال زعفران

۸ مثقال [illegible] مثقال کبابه چینی [illegible] مثقال [illegible] مصطکی [illegible]

و بجهت [illegible] عسل [illegible] معجون نمایند [illegible] باشد [illegible] اسفند

داخل نمایند که در این نسخه [illegible] بیان کرده اگر احیانا [illegible] مثقال [illegible]

این معجون را [illegible] نماید [illegible] از [illegible] بکنید از این

[illegible] خلاص شده اند اما باید که بعد از [illegible]

و دیگر [illegible] است نوع دیگر [illegible]

و اما هر حامله باشد بنفشه را بکوبد و با گلاب بر هم زند و بر کف چشم بمالد مرتین ا کند اگر

موی سر آدمی را با سرکه تر کند و بجای بنهد که سلاح بر آن کن بده باشد به شود اگر بید خود را

با الکینی بخورد سیر زند ابود اگر استخوان آدمی را بسوزانند و بسایند و در بواسیر بنهند نیکو شود

اگر بول آدمی را بخورد بیرون دهند بهتر شود و اگر کسی بنا شامد جادوی برو کار نکند اگر کسی را

کژدم بگزد بول آدمی را بر دمی ریزند بعد کل آن [illegible] ساکن شود اگر بول مذکر یا

مونث در چشم کشند آب انگور را از چشم باز دارد اگر شخصی را العیاذ بالله عقرب بگزد نعناع

دغن را با هم بکوبد بر زخم بنهد بهتر شود هو الشافی ماید شتر را بگیرد در یک کم بیاشامد

بیشوانه بجامعت قوة باه زیاده کند و این از یادگار زهره او فرمود است ایضا ماید شتر دو دانگ

زعفران دو دانگ مشک خالص دانگی کوفته بیخته حب نماید هر یک عقد ایک بخود در وقت

حاجت یکی را بخورد و یکی را در دهن نگهدارد که بسیار چیز مفید است ایضا علک رومی که

مصطکی بوده باشد یک درم مشک خالص دانگی و نیم قرنفل نیم درم و جمله را خورد بساید و به

عسل و زنجبیل پرورده سرشته و حبها سازند هر یک عقد نخود و بوقت حاجت یکی را

در دهن نگهدارد که قوت تمام میدهد در خواص اشیا ماید خر کو [illegible] عجب بی مهره علوم

کند و در دهن نگهدارد همین فایده دهد و سود مند است دفع صداع سرکه

از میان روغن بیرون بیاورند و آرد اضافه روغن نموده برشته نمایند آنگاه عسل و زعفران را اضافه

(سرکه) نمایند و همه روزه مقابل یک جوز تناول نمایند و غذا نخود آب با مرغ و گوشت بخورند و از ماست و از

پرهیز نمایند اگر کسی از سر مهری افتاده باشد که اصلا حرکت نکند چند تار موی دم استر بر نصیب

بندد بر چنبره وقت کند و اگر بنهره زاغ سیاه آلوده نمایند و به بند بند را شود جهت بند کردن

اسهال جوز را در میان به گذاشته پخته نمایند و نصف او را تناول نمایند نافع است علاج زخمی که ناسور

شده باشد مردارسنگ را بکوبند و داخل سرکه تر نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک شود آنگاه در روی

سنگ بمالند و بر زخم پاشند بهتر شود جهت بند کردن اسهال آرد نخود را با بلوط و آرد کنار بو

داده کوفته و بیخته با روغن بادام شیرین حب نموده یک مثقال صبح و یک مثقال شام تناول نمایند و اگر

دموی باشد چند لا ... تناول نمایند نافع است دفع برص بحمام رود و کیسه بمالد بعد از آن که

از حمام بیرون آید خون خفاش ... بمالد بر طرف شود اگر کسی را مقعد بیرون آید ... را بکوبد

و بر مقعد بنهد و بمالد باز بجای خود رود علاج احسن مصطکی مردارسنگ روغن بادام با یکدیگر

ضماد نمایند نافع است جهت کشودن دماغ که از نزله بوده سیاه دانه بریان کرده کوفته بخیسانند

روز دیگر که آفتاب ... بعد از آن بعطسه فی الحال بگشاید اگر کسی را موی ریختن باشد تخم

ترب را با روغن ... بجوشانند و بر ... بمالند کشاده شود نافع ... آمده باشد

ملماس

بگذارد و در میان شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا خشک شود و دهن شیشه را چیزی بگذارد

تا گرد و خاک میان شیشه نرود بعد از آن جمع کنند و بهمراه میل در چشم کشد درد او برطرف شود

مجربات صفة داروی که روشنای چشم را زیاده کند و مژه نیم را درست کند و برویاند بگیرد

سنبل الطیب استخوان خرمای سوخته و لاجورد شسته از هریک جزوی همه را نرم کنند و بر بالا

بیخته در چشم کشند نافع است فایده چیزی که تشنگی را نشاند و یا از آب خوردن و این است

که مسافران ترتیب نمایند جهة بیابانها که آب کم باشد بستانند کشنیز کرمانی و بجوشانند

و بکوبند و سرشته و در آتش بنهند تا کف بر آورد هر وقت بوی احتیاج افتد مقدار جوزی

استعمال نمایند از آب خوردن مستغنی شود و دفع تشنگی شود جهة قوت هاضمه ضعیف

کرده قولنج و ضعیف کرده بیرقان و فاسد و بواسیر و علت شکم پیدا شود علاج آنکه انار ترش را

برابر بکوبند و بهمراه انگبین معجون نمایند هر روز شربتی سه مثقال بنوشند نافع است

جهة قوت باه فلفل و زنجبیل و دارچینی و تخم ترب برابر بگیرد یکی یکوبند و با ده تخم حرف نیم برشته

بخورند مجربات است علاج قولنج نخ نقشه را با کله قند و عصاره ماء الدین ساند چند مرتبه شود و

شل را گرم کنند و در بالای او گذارد درد او برطرف شود علاج درد اطفال اما علاج یرقان زرد

سیر زعفران سیر با یک عوده فیمه کنند و در میان روغن اندازند تا خوب بجوشد

درهم کل خطی تخم سدر گل نخود

کتیرا رکوه عنب الثعلب

نوع دیگر زرشک ۵ م موم سفید

ببم م ۱۰/م

زنجبیل رومی قسط

۵ م

۱۰/م

خون سیاوشان کات

۳ م ۳ م

زرد روت مصطکی

۵ م ۲ م

تخم بو قاناق موم حب

۲ م ۳ م

کافور چینی نوع دیگر

۱ م

زنجبیل موم سفید

ببم م ۱۵/م

کافور اسفیداج

۱ م ۳ م

مغز حرام بادزهر

سنگ حرام مغز

بزغم انداز زرد

دندان مردم مرده بو زند بندد آبستن نگردد استخوان شاخ شتر را بسایند و با آب بیامیزند و در سوراخ

مور ریزند بگریزد اگر کسی را درد سر باشد بیاید رطل الجنی در آب افکند و بیک شبانه روز بعد از آن

ناخن سیاه در آن حل شود و بجوشانند و بخورد نافع باشد اگر سرگین اسب تر با بیضا ... درد گوش چکانند

که گوش ده سال البته باشد به شود اگر کسی را عقرب بگزد سوار خر شود و روی خود را بر جم طرف دم خر

غاید درد بر طرف شود دعا اگر درد گوش ... بگوید الله ... عقرب ... درد ... خر رود و این از عجایبات است

اگر موی سگ سیاه بر مصروع بندند صرع از بر طرف شود اگر کسی را سگ دیوانه گزیده باشد در

آیینه نگاه کند اگر صورت آدمی به بیند به شود و اگر صورت سگ به بیند اگر کسی را عقرب بگزد

انگشت ... در مقعد او گذارند درد تسکین یابد اگر کسی المشتری از سم خر بسازند و مصروع در انگشت

غاید صرع او بر طرف شود ... بدهد کسی که ... طلا ... شود و اگر ... بندد

دیگر ... باشد تخم ... چون ... اسماء الحسنی ... اگر موی سگ ... بکند ... کسی

بندند که صرع دارد به شود گوشت ... را بریان کرده آب آن را در گوش چکانند ... زایل سازد

... باشد زهره گاو یا روغن ... بجوشانند گشاده ... زهره گاو را

با روغن ... بمالند ... غاید ... و باز ... بعد از آن ... غاید

... کرده ... که درد ... کند ... شود

... دارد

... گردن ... تخم ... بوست ... ناخن ...

جهت گشوده شدن گوش کر مغز تخم شفتالو را بسوزانند و در روغن شلتک عاقرقرحا در روغن اندازند دو

زهره گاو با او به عسل و موم با شیاف کنند و اجزا را بلبل کرده کنند چهار یوم در اندرون گوش بگذارد

گشوده شود اگر شکر و قرنفل و هار و گلنار و شکر ... بسایند و شیاف ساخته هر زن که بخورد

بردارد فرج او بغایت خوش شود و تنگ شود اگر پوست کدو را خواه خشک و خواه تر باشد بکار برد

و قوت شهوت بیفزاید بنوعی که در یک شب ده نوبت جماع تواند کرد اگر تخم ریحان را به روغن بریان

کنند و در گوش چکانند کری ده ساله را برطرف نماید و اگر بیاز نمیسر را در آتش بخته کنند و آب آنرا

در چشم کشند شب کوری را دفع نماید اگر کدو را فرزند نشود در کس ملو بعد الله و با آن بیالاید

نکو بردارد و بعد شوهر با وصحبت دارد البته حامله شود نوعی نیک هر زنی که حامله نشود فتیله

از گوش خرگوش را خشک کرده بخود بردارد و با شوهر صحبت دارد حامله شود علاج سوزاک مجرب مغز تخم

مغز تخم البالو ده مثقال شیره و عرق و دار فلفل صاف نموده سه یوم بهار بخورد و از ترشی و سفیدی اجتناب

نماید برطرف شود غذا نخود آب خورد حب ماه پروین جهت قوت باه و هضم طعام بسیار نافع است

مصطکی مشک عنبر صندل زعفران عود طلا ورق نقره مروارید تریاک بابلی کوفته و بیخته با

بها حب نماید و ببیاد عسل الله بعد از آن دست را با روغن زرد چرب نموده هر یک بقدر نخود

حب نماید و بخورد نافع است ... اگر کسی آورند که ... کنند برطرف شود

مجرب ...

وبجهت تعجیل پیرشدن و شیاف سازند بسیار نافع است ایضاً جهت دفع بواسیر پیه بط و کوهان

شتر با مقدار مرهم نموده ضماد سازند و مانند مرهم دود نمایند بسیار بسیار نافع است هر که را دندان درد

کند سداب با مویز بکوبد و بر سر دندان نهد درد او برطرف شود شیافی که اسهال دم را نافع باشد

اقاقیا بنگ صمغ عربی برنج بریان کرده مساوی کوفته و بیخته با آب مورد سرشته شیاف سازند شیافی

که خون شکم را سود دارد اقاقیا صمغ عربی گلنار کندر مازو … بلوط برنج بریان کرده کوفته و بیخته

شیاف سازند شیافی که از جهت خون شکم و بیرون آمدن مقعد مفید است افیون دانگی خون سیاو

شان دو دانگ زعفران دو دانگ کندر دو دانگ … ازرق دو دانگ صمغ عربی دانگی کوفته و بیخته با سفیده

تخم مرغ شیاف سازند مقابل … استعمال نمایند نافع است علاج بواسیر که مجرب است

اگر خواهند … بکوبد … زرده تخم مرغ … نموده دو مثقال از آن

استعمال … برطرف شود … پیه بط و کوهان شتر با مقدار مرهم نموده

… برطرف شود اگر مانند مرهم … دود نمایند چند نوبت بواسیر را برطرف می سازد و اگر

استعمال … خاکستر آن را بر بواسیر … چند روزی برطرف می شود و دیگر عود

نمی نماید اگر … نمایند … بواسیر … برطرف شود و …

… سود ندارد علاج …

در بیان تعبیر میوه‌های الوان اگر انگور سفید در خواب ببیند روزی یابد و اگر انگور سیاه در خواب

ببیند روزی یا رنج یابد و اگر در خواب غوره ببیند رنج باشد صدقه باید داد اگر خربوزه در خواب ببیند

دلیل شادمانی بود و دوستی بوی رسد و اگر سیب شیرین در خواب ببیند روزی حلال یابد و اگر انار

را مرده در خواب ببیند شادی و طرب یابد و اگر میوه‌های الوان در خواب ببیند یا مویز یا کشمش

سبز و مانند آن با دوستان در شادی باشد اگر جوز در خواب ببیند یا شکند سخنی یابد و از آن

شرکت و معاملت پدید آید والله اعلم بالصواب نقل است از حضرت امیر المؤمنین علی [illegible]

که فرمود که طلب کردم در خواندن قرآن یافتم [illegible] طلب کردم در [illegible] یافتم شرف و سروری

طلب کردم در خوشی یافتم راحت طلب کردم در [illegible] یافتم روشنائی طلب کردم در نماز شب

یافتم رضای حق تعالی طلب کردم در [illegible] یافتم رستگاری اندر دوزخ طلب کردم در ترک

معصیت یافتم بهشت طلب کردم در ترک آرزوها یافتم راحت و آسانی طلب کردم در ترک

دنیا یافتم صدق یا ولی الله باب [illegible] بسیار که [illegible] و آب کشنیز [illegible] بسم الله [illegible]

صداع [illegible] اگر شخصی ده مثقال روغن [illegible] با شکر بخورد [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] کند [illegible] نافع [illegible]

باز دارد [illegible] سفید [illegible]

رسد نسبت بحال او و اگر سیمرغ در خواب بیند بزرگی و سروری یابد و کار وی رفعت پذیرد و در

سرانجام یابد اگر خروس و ماکیان در خواب بیند مال و نعمت او زیاده گردد و ایمنی و تندرستی و خوشی

بوی باشد والله اعلم بالصواب باب دوازدهم در بیان زراعتها و کشتها و نهرها و مانند آنها اگر آب را

ایستاده در خواب بیند با زن فتنه کارها بود و میراث یابد یا سفری کند که منفعت یابد یا مال بوی

بسیار شود از آن منفعتی باو باشد اگر آب صاف در خواب بیند صفای خاطر باشد و اگر آب تیره

در خواب بیند در هر حاله که بخواب دیده باشد آن گواهی را از ظلمی آگهی باشد صدقه باید داد تا

بلاها رفع شود اگر آب ایستاده در خواب بیند که تیره باشد نیز همین حکم دارد و اگر کشتی در خواب

بیند از غمها بیرون آید و اگر کشتی غرق شده را در خواب بیند از سلطان خوف بود صدقه باید داد

تا حق تعالی او را از آفات خود [illegible] و عاقبت او بخیر باشد و اگر ماهی گرفتن در خواب بیند روزی

حلال باو دست دهد و اگر گوشت خام در خواب بیند کراهیت خاطر باشد و اگر گوشت پخته در خواب

بیند عظیم نیک بود دلخوشی و راحت یابد و فراخ روزی گردد و اگر [illegible] در خواب بیند [illegible] باشد

و [illegible] در خواب دیدن دلیل سختی و تشویش باشد صدقه باید داد تا بخیر بگذرد و اگر [illegible] کشتی

و [illegible] بسیار در خواب بیند با [illegible] دلیل [illegible] باران باشد اگر رعد و برق در خواب بیند

[illegible] اگر [illegible] در خواب بیند از تاریکی بیرون آید و بجمیع مرادات دنیوی [illegible] و نعمت

در خواب بیند حاسد بروی ملکی کند حاذر باید بود و اگر عنکبوت در خواب بیند با ظالمی او را کار افتد

و اگر خود را بکشد بر آن ظالم ظفر یابد و اگر خروس در خواب بیند همین حکم دارد روزی خوانی بود که

قصد او کند اگر کرکس در خواب بیند دشمنی بود که قصد او نماید به سختی باید که خود را از آن نگاه

دارد اگر روباه در خواب بیند دشمنی یا حرامزاده قصد او کند اگر کبوتر در خواب بیند دوستی یا منفعتی

با وی رسد و اگر موش در خواب بیند یا مردی یا زنی نوازش کننده روزی کار او بود و اگر گربه دم در خواب

بیند او را با عوانی کار افتد اگر شتر در خواب بیند و خورد بود میان مال بود و اگر بزرگ بود متاع بود

یا دشمنی باشد والله اعلم بالصواب باب ... در خواب ... و مانند ایشان در خواب

دیدن دلیل بهتری باشد اگر همای در خواب بیند بر بالای سر خود بر نعمت عظیم برسد و بر

بی این حکم دارد و اگر شاهین و باز و چرغ و مرغان شکاری در خواب بیند از پادشاهان و ملوک

انعام یابد اگر بوم در خواب بیند دشمن مکار بود اگر کرکس در خواب بیند مردی کم آزار بود اگر

زاغ و کلاغ در خواب بیند مردمان او را بدگوی کنند از ایشان حذر اولیتر است و اگر کبوتر و فاخته

و طوطی و قمری در خواب بیند شادمانی یابد اگر کلنگ و مرغان دیگر در خواب بیند ...

نعمت حلال بود که بوی رسد اگر گنجشک و بلبل و صعوه در خواب بیند دلیل خوشدلی و ...

بود و اگر سر گنجشک در خواب بیند ... یابد یا آنچه خوردنی ...

چهارپایان و غیر آن هر که اسب خود را سواره ببیند بمراد رسد و دولت یابد و اگر اسبان در خواب

بیند بمراد رسد و نزد محتشم نیز مقبول گردد خواه خود را بیلک اسب سوار بیند و خواه بالحال

اسبان و اگر استر در خواب بیند از سلطان نیکی یابد و در حق او مرحمت بسیار بود و اگر الاغ بیند

خواب بیند هم نیکی و هم جراحت رستگار باشد و اگر گاو فربه در خواب بیند روزی بروی فراخ گردد

و اگر گاو لاغر در خواب بیند عیاذا بالله منها عسرت و هم علت بود و اگر شتر چاغ در خواب بیند

بجهد یعنی تعبیر نموده اند بعضی گفته اند که منفعتی باو رسد و بعضی گفته اند که سفر کند

و اگر شتر بیند که در خانه او ایستاده و حمله باوی می کند بیم عزرائیل دارد و اگر شتر ایستاده

بقی حمله در خواب بیند بر شتر بر او گذر کند و تعبیر نیک نباشد و اگر گوسفند در خواب بیند

ایمنی و فراخ روزی و دولت و عزت و نعمت و راحت بود اگر سر گوسفند در خواب بیند مبارکی

و فرزندلی جلال است و اگر آهو در خواب بیند فرزندان ذکور و اناث باشد و بعضی گفته اند

که فرزندان او اکثر دختر بوده باشند و اگر گوزن و گاو وحشی کوهی و مانند آن در خواب بیند رسد

و نیکی بود و غنیمت شود و اگر خرگوش در خواب بیند فرزند اناث بود یا متاع بها بود والله اعلم

در بیان بیند که در دکان و شتر و پلنگ و گرگ بود ... آن شغل نیک بود چنانچه

آن شغل منفعت تمام یابد اگر پلنگ در خواب بیند از پادشاه [illegible] بلا گرفتار

در خواب

بیند جمعیتها و حشمتها پدید آید اگر بیند که در خواب بینی بر کرد او را نفقه و جاهی و نعمتی بود

اگر قبا پوشیده در خواب بیند جفت شایسته بدو کابین در یابد و اگر قبا را از بدن خود بیرون

کند بعضی چنین تعبیر کرده اند که زن خود را طلاق دهد یا کنیزک خود را بفروشد و کفش

و موزه هم این حکم دارد و اگر در خواب بیند اجناس نعلین یا موزه را از پای بیرون کند زوجهٔ

او یا کنیزک او بجای که ناشایست بود الفت کند منع ایشان نماید که از خانه قدم بیرون

نگذارد **باب هفتم** در بیان شربتهای الوان هر که در خواب شربتی بیند یا خواهد بطار حلوی

بعضی ثنا گوید لون بلون جمله حلواها اگر در خواب بیند یا بخورد تعلق به نیت و حل دارد

اما نیت یا بدو نعمها خلاص کرده و اگر شکر و نبات یا گلشکر و انگبین و مانند آن اسباب در خواب

بیند تعلق به نحو یا دارد در خواب بیان خلایق خورد که در راحت عام یا بدو نعمت

او در افزونی بوعده باشد و جمله شربتها همین حکم دارد اگر ملکت دارد در خواب بیند سستی

و راحت یابد و معیشت و نیکی بوعده اگر گرسنه وقتی در خواب بیند از نغ بیرون آید اگر خود را

برهنه در خواب بیند از شت حلقه او بیرون کند و یا تمت باشد و اگر عضوی از اعضای

خود را برهنه در خواب بیند دلالت بر رد یکی از خویشاوندان کند والله اعلم بالصواب

باب هشتم در بیان جامهای رنگین در خواب سماع و عادت بود و صحبت **باب** ... در بیان

بیند باد نیجان یا کو باس یا کچیر یا تیمنا ماند در خواب بیند اندیشا حتی عبا منفعت یابد والله

اعلم بالصواب باب پنجم در تعبیر روغنها و انواع شیر و صفرات و کچیر بدینها ماند اگر روغن کنجد

در خواب بیند روزی حلال یابد و اگر روغن بادام یا بادام چهار مغز در خواب بیند میراث یابد

اگر کوسفند در خواب بیند نعمت یابد بی‌خلل و اگر بادام چهار مغز در خواب بیند با شکنبد غا

از برادران یا از بابا و بستگان خصومت پیدا شود و با آشتی کنند و هر روغن که گنده

باشد در خواب بیند نعمت بروی فراخ شود و اگر شیر گاو و شیر تیمنا در خواب بیند موجب تندرستی

باشد و ایمنی و خوشحالی و نعمت و رفعت یابد والله اعلم بالصواب باب ششم هر که جامه

سفید در خواب بیند رحمت یابد و موجب زیادتی نعمت بود و جامه زرد موجب بیماری بود

صدقه باید داد تا بلا دفع شود و جامه سرخ پوشیدن در خواب سیاست سلطانی بود و جامه

سبز خوشی و جامه کبود نیز این حکم دارد و بعضی گفته اند که موجب [illegible] بود و اگر جامه سرخ

و زرد در پیش خود نهاده بیند از جای بلندی حذر باید کرد و صدقه باید داد تا ایمنی یابد در خواب

آسمان رنگی در خواب دیدن موجب منفعت و رفعت باشد اگر سماع و آواز و سرودهای خوش در خواب

بیند موجب راحت و ایمنی باشد و اگر جامه نو پوشیده باشد در خواب رحمت و حشمتی او را

تازه پیدا آید اگر جامه ستبری در خواب بیند خلاصی از غمها بود و اگر [illegible] در خواب

الله

حروف مقطعات

الم الر المص المر کهیعص طه طسم یس ص حم حمعسق ق ن

کردد و کارش بدولت گراید و هر که زر سرخ از خود در خواب بطرف دیگری دوان بیند بپسندد

خواب را چیزی مصیبت باید داد و اگر از ظرف بیند و آید آلت زر و سیم اندر او در آید در عاقبت

الامر و مرادی برسد و اگر سیم پیاله در خواب بیند اندک رنجی باو برسد اما سهل بود و اگر در خواب

جواهر بیند باید صرف کرده و اگر مروارید و مرجان در خواب بیند او را دختری حاصل شود و اگر در خواب

انگشتری نقره یا طلا بیند نقد سرور حاصل گردد [illegible] شود باب پنجم در جنگ و دعوی و خصومت

کردن و آنچه بدین نوع ماند از مدعی و دشمنان حذر باید کرد و زبان را از غیبت نگاه باید داشت

تا آفت باو نرسد و هر که از اهل آهن و پیچ و مس و امثال اینها در خواب بیند از جانب سلطان

و ملوک و متمکنان کاری که احوال او از آن نیکو شود رجوع شود و قوت تمام یابد و شادمان شود

و هر که تیغ یا کارد یابد و با خود [illegible] بوشد یا بدست گیرد یا کمان و تیر کند و امثال اینها در خواب

بیند قوت یابد و شادمان گردد و از سلطان و ملوک باو راحتی باشد و اگر حصار در خواب بیند

از غم بیرون آید و اگر کسی در خواب خود را بر بالای کوهی یا بلندی بیند بمقدار ارتفاع آن بلندی

کارش در آن [illegible] ترقی پذیرد و رونق تمام در کارش پدید آید و عمر او مرتفع شود والله

اعلم بالصواب باب ششم در خواب دیدن جو و گندم و حبوبات و آنچه باینها ماند اگر گندم

در خواب بیند روزی بود فاما نجس و اگر ارزن در خواب بیند با منفعت رنجی باو رسد [illegible]

با بلاها دفع شود و هر که آفتاب و ماهتاب بخواب بیند بدولت و سعادت عظیم رسد چنانکه

خویشاوندان و فرزندان و مخلوقه دیگر از وی شادیها بیند و به نعمت عظیم رسد و مولود کردد

وحق تعالی او را فرزندی با دولت و سعادت دهد چنانکه از وی شادیها بیند و چون در خواب

درس علم کوید یا بیاموزد یا علما را یا نیک مردان را بیند از وی چیزهای نیکوی بظهور رسد و نعمت

علم یابد و هر که زنده را در خواب بیند ایمن کردد از اندوه و محنت و اگر چیزی کم کرده باشد بیابد

و اگر مرده را در خواب بیند و آن چیزی طلبد نان کرم و صدقه باید داد و اگر زنده را در خواب بیند

که مرده را باشد عمر او دراز کردد و ایمن شود و هر که در خواب بانگ نماز یا اقامت کوید دین حق

قبول کرده و حرمت او زیادت شود و عاقبت حج کذارد و اگر در خواب نماز کذارد از همه غمها فارغ

شود و اگر در خواب خود را مرده بیند درین دو معنی است یکی آنکه از گناهان پاک کردد و دیگر آنکه سفری

کند چنانکه با نعمت رسد و هر که پادشاه در خواب بیند اگر بخشم بیند خوش نشود باشد از وی

و اگر خندان بیند اعراض باید صدقه باید داد اگر او را نوازد و محروم کردد یا نوازش شاهان

سرافراز شود و اگر فیل در خواب بیند که از طریقی می آید و را از پادشاهی یا از وزیر یا از ملوک را

یا از اغنیا نعمتی رسد اگر شخصی در خواب نک بد یا خود را کریان بیند یا غمگین شادمان کردد

از کوه [illegible] اند [illegible] در بیان تعبیر دنیا [illegible] و کلی هر که بدین نوع [illegible] شادمان

ببیند هر که کند تا جیا در خواب دید دهانش بوی ناخوش پیدا کند و دندان او معیوب شود هر که
کند تا بر روغن بریان کند و بخورد در خون که از بواسیر بود باز ایستد هر که تخم کند تا با یکدیگر
شکر هر روز بیاید بخورد در خون از شکم باز دارد هر که آب کشنیز با گلاب در چشم کشد در علت
بر آمدن آبله سالم ماند و آبله به چشم ضرر نرساند و اگر آبله در چشم باشد نفی برد و اگر کسی را زهر
داده باشند باید که آن شخص قطعاً خواب نکند دفع کند و معده را پاک نماید و سیر و خنک بخورد
و سعی نماید که معلوم او شود که چه زهر بوده است که خورده تا علاج کند الحمد لله رب العالمین
والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین بدانکه علم تعبیر علم شریف است
و از معجزهای یوسف پیغمبر علیه السلام است و معبران در این باب رنج بسیار برده اند و تاویلها
کرده اند از برای فایده مخلوق و این کتاب یوسف پیغمبر علیه السلام است که برگزیده ساخته اند
و الجمله کتابها این تعبیر مختصر را برگزیده شده بیست و دو باب مختصر نهاده اند تا خواننده را
تاویل و تعبیر آن آسان گردد و در نزد معبران دیگر حاجت نیفتد زیرا که از کتابهای پیغمبران
انتخاب شده اند و بالله التوفیق **باب اول** در دیدن پیغمبران علیهم السلام و پادشاهان در خواب
و شنودن بانگ نماز و قامت و فرشته و کجیتن علما و نهادن مشایخ در خواب هیچ بگذارد است
در جهه عمر و هر که صراط و قیامت در خواب بیند بیم سلطان بود صدقه باید داد و بد نباشد

درد دندان را

گرم و سرد بیان نمایند اگر با آب سرد ساکن می شود فصد باید کردن و بسرکه و گلاب مضمضه

کنند و عاقر قرحا و کافور در بن دندان کنند و اگر از درد بی طاقت شود فلونیای رومی بر نهند

یا آدین فلونیای فارسی یا کاورسی و افیون و غیره گرم کرده و تخم بادیان و عاقر قرحا و پودنه و سعتر

و زرنباد و گلنار و تخم الحنظل اندر سرکه جوشانیدن و بدان مضمضه کردن سود دارد و اگر در بن دندان

کرم باشد تخم گندنا و تخم پیاز که بتازی بنج گویند و بیابند بکوبند و با موم سرشته و دود کنند و دهان

زیر آن دارند سود دارد و تخم حنظل و بیخ آن هم دود کردن هم سود دارد علاج جنبیدن دندان بگیرند

سماق و پوست انار ترش و جفت بلوط هلیله زرد و شکر و گل سرخ و گلنار و مازو و کزمازو و شبت

یمانی برابر کوفته و بیخته اندر بن دندان کنند نافع بود هر که تخم سداب با روغن بریان کند یا الکنفی

بجوید نماید هر روز یک مثقال بخورد سستی اندام ببرد و قولنج بگشاید هر که بهی با شکر خورد

تب بنشاند و اندوه از دل ببرد و دفع غم دائم نماید و هر که بیوهندا با عسل بجوشاند و بر پهلوی چپ

طلا کند سپرز را بگدازد هر که پودنه سرخ را با آب شکر خورد غم از دل ببرد هر که پودنه را با آب شکر

بپزد و بخورد کرم شکم بکشد هر که آب بادنجان و حنا است بر پهلوی چپ طلا کند سپرز بگدازد

هر که را کژدم زده باشد تر خوب بخورد در ساعت آرام یابد دفع سموم کند اگر مار زده بود بجوشاند و آتش

بخورد خوردن از شکر باز دارد و سرفه را بنشاند اگر دق شد [illegible] بیفتد

بیفتند

باشد بگذارند و چند روز ببندارند که آن کرنجیه در کار خود حیران و سرگردان گشته بروی

باز آید و باذن الله تعالی فایده در شعبدهای که مردم را از آن حیرت افتد اگر تخم زیت

یمانی و زنجبیل بساید و هر دو را با آب حی العالم یعنی همیشه بهار بسرشند و در دست مالد

در دیگ گرم و آب بسیار گرم گذارد فسوزد اگر قبض پوست مار را فتیله کند و بروغن زیت و

نفط بر افروزد هر که در آن خانه باشد پندارد که آن خانه پر از مار است اگر گوشت شتر

از میان بیفکند و بر کی نهد و بنام محبت آن بر آتش نهی افکند آن شخص دوستدار شود اگر

بیله اشتر را بسوزانند و خاکستر آن در سرای پاشند که با هم دشمن باشند دوست شوند اگر

شاخ میش بگیرند و سر نبشت این آیه بر وی خوانند و در زیر سر یا بالین زنی نهند که آن زن

از آن با خبر نشود هر چه در دل آن زن باشد با وی یک یک بگوید یوم تجد کل نفس

ما عملت من سوء لو ان بینها و بینه امدا بعیدا فایده اگر تخم کتان و بادیان هر دو را

بساید و بنوشد خواب بیاید و اگر خواهند که خواب کرده را بیدار نگردد هر چه دیر هد

و بر کاغذ نوشته بالین وی نهند بیدار نگردد اگر ببیل و کوکرد را از هر یک جزوی بساید

و با روغن یاسمین بیامیزند و بر ... قام بید الله ...

از او ... از هر یک دو دانگ بگیرد و جمله را نرم بساید و شراب ... بیامیزد و ...

دو دانگ روغن زیت در حلق اسب بریزند و سر کین آن اسب را بیرون آورند و این دوا را در بینی آن اسب بریزند تا نیک

شود علاج اسبی که در زمستان حرارت بهم رسانیده باشد آنست که از سرما دور نگاه

دارند و علف خشک باو ندهند و از پیچ کوشتهای او خون بگیرند و آتشی که دود نکند نزدیک او

بگذارند و جل صحیحی بر آن اسب بپوشانند تا آنکه عرق کند و بعد از عرق باب گرم او را بشویند و به

روغن شیرج بدن او را چرب نمایند و جو بآن ندهند تا حرارت برطرف شود و بعد از آن بنجاه مثقال

جو باو دهند و بتدریج زیاده کنند تا یک هفته نیک می شود علاج اسبی که حرارت تابستان

بهم رسانیده باشد آنست که خون او را بگیرند و سه تخم مرغ را در دو وقیه شراب صاف ممزوج نمایند

و در حلق اسب بریزند و در مکان سردی او را به بندند که محل وزیدن باد باشد و علف سبز بخورد

آن اسب دهند و سر روز او را جو ندهند و در روز چهارم با و جو بدهند و بتدریج زیاده نمایند تا نیک

شود والله اعلم بالصواب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ دوم شهر شعبان المعظم بطالع

سنه ۱۲۴۳ هجری فایده هرگاه شخصی را غلامی گریخته باشد قاعده آنست که نام گریخته را بر کاغذ

بنویسد و مثلث نماید چنانچه حرفی از نام در میان مثلث افتد در یک کنج مثلث و در کلام

حمید مجید سوره انعام را بگشود و آیه و ما الحمد لله که در آن سوره است پیدا نماید این نوشته را

در آنجا گذارد چنانچه حرفی از نام دو الله افتد مصحف را بهم گذارد انشاءالله تعالی عنقریب پیدا

باشد

شاید که صحیح بار دارد
سر دکلمنا مد متکا اورد تا سا بسلد باید
عرفه بار در تستند دختم بار صیلان انروده کند شی
ریحدار دید و کسا قاسا و بست عالب و مانعو در دار الشا بیدرد ابا
دیدار دید در تا دمع ببد
سفوخند نشد صعف بعد در نمکم بدنیا بد صعت
اروه در آن بد حصد و تبلد وانا ردها در زیر
آن ستاق و تا شکاه و تبلد نشد و بر دست کیاد
عربان دو در نشد حضید بعد سب
هبیند بود رم بنا نشت سفید
دیم لعصید نشد بتقشیر مشتر تعلیمال

شاید که بعضید بر حد هدد
اکد صنعت ان سر سارفتی
ره نقوع سفید سار بر هیم
سه صحه کای لار بحیح
ریشا تحسا سد باید ابا

ممزوج نمایند و در حلق آب ریزند نافع است و اگر تشنگی بهم رسانند و آب اندهن

خود مثل پوست مرغ بچسبانند آب جو را به روغن گل ممزوج نمایند و یک هفته در حلق آب سرد ریزند

می شود علاج دیگر آب الکوه و آب کتیرا با شراب بو شیر به نیند و سه روز در حلق او ریزند تسلی شود

علاج دیگر [illegible] آب را ضماد آن نمایند بعد از آنکه لعاب [illegible] خورند اولا تا

کند آنگاه [illegible] او را و از هر دو [illegible] علاج دیگر جهت تشنگی [illegible]

فلفل [illegible] نیم [illegible] نصف رطل حب الصنوبر مقشر [illegible] با نیم رطل عسل

ممزوج کنند و در ظرف کاشی نمایند [illegible] باشد آنگاه دو مثقال از آن [illegible]

با شیره [illegible] ممزوج کرده باشد و در حلق آب ریزند [illegible] کنند نافع

باشد [illegible] که این دواها [illegible] دواها با شیره خرما

ممزوج نمایند [illegible] ممزوج نمایند [illegible] نصف مثقال زعفران

[illegible] نافع است علاج [illegible] باشد [illegible] باشد

[illegible] نمایند [illegible] باشد نفع می کند علاج دیگر آنکه [illegible]

و با عسل [illegible] علاج [illegible]

بجهت [illegible] رطل روغن [illegible]

بسیار می ترسد و از دهن او فضله می آید مثل پوست مرغ بجهه بواسطهٔ جراحتی که در شش او بهم
رسیده و اکثر اوقات نفس او از دهن او بیرون می آید و در وقت نفس کشیدن استخوان پهلوی آن اسب
از یکدیگر جدا می شود و بیرون خاییدن علف را از دهن می اندازد و آن علف گندیده باشد و جمیع
که بسبب درد شش و جراحت او می شود بسیار است چون دوانیدن اسب و جهانیدن او از بلندی بالا
کوهی یا از بلندی یا از بسیاری کم خوردن و تشنگی حادث است و اکثر اوقات این مرض از دوانیدن بسیار
بهم می رسد و شش بواسطهٔ آن از این اسباب متألم می شود زیرا که عضویست نرم تر از جمیع
اعضا که داخل بدن است و مانند باد است و گوشت و پی ندارد و طبیعت او سرد طبیعت دل است زیرا
که در دل سختی هست و در شش نیست بلکه نرم است و این شش در زیر دل است با اندک چیزی در شش بلا
برسد متألم شود و پهلوی حیوان متغیر شود پس از آنچه که بیان شد که شش در نهایت لطافت
با اندک چیزی متألم می شود و درد آن و گشاده می شود پس معلوم است که زود در علاج مرض شش
کنند زیرا که علت بسیار شش چرک و خون می شود و متغیر پهلوی حیوان می شود پس هر علاجی که
در طرف شدت مرض مذکور شد همان علاج درد شش است و علاج دیگر آن است که شیر [illegible] باید
جو [illegible] در حلق اسب ریزند [illegible] باقی مصری بهم رسد با شیر [illegible] اسب [illegible]
[illegible] می شود علاج دیگر [illegible] خوب [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و آب جو

مجروح

[illegible]

که درد می کند و گمان می شود که اسب چیزی می خواهد که بجوی کند و دهن او سخت شده باشد

و زبان او ورم کرده باشد و خشونت بهم رسانیده باشد و در پهلوی راست بجوا بعد از بینی او آب کندی

روان باشد و بطریق عادت سکون نکند علاج آنست که بدن او را بروغن زیتون و شراب چرب نمایند

و جل منقّد بر او بپوشند و آب گرم بخورد او دهند و باهستگی هر روز او را بکشند و چهار روز شرابی

و آبی که در وی زاج سفید جوش داده باشد در بینی او بریزند علاج دیگر جهت درد حلق اسب نصف رطل

زاج سفید را بکوبند در یک رطل عسل و یک رطل آب و دو وقیه عصاره خرمای که جوشانیده باشند

ممزوج کنند و بر هم زنند و در بینی اسب چکانند و هر روز یک باره در سر و گوش تمام اسب بمالند

و اگر این دوا علاج نشود از هر دو دست او خون بگیرند و جانب راست او را داغ کنند و علف سبز او

بدهند و از کاه و جو منع نمایند و هر گاه آب دهند او را با فلاطون دهند علاج اسبی که سرگین مرغ خورده

باشد سرگین مرغ سفید را بکوبند و با شراب ممزوج نمایند و در حلق او ریزند ملتئم شود علاج اسبی

که نفس او درد کند و این درد در فصل بهار زیاده می شود و اسب را ضعیف می کند و مرض بهم

رساند و گمان می شود که در حلق او استخوانی بهم رسیده باشد و واقع نیست که ضرر بسیار دارد

و از بینی لعاب سردی بیرون می آید و اسب بسیار نمی خورد و نفس او در وقت علف خوردن ضعیف

می آید و پهلوی خود را بدندان می گیرد و بواسطه نفس کشیدن درد او زیاده می شود و از سرفه

ممزوج نمایند و با بیخ و قیر عسل تر سرشته و در حلق اسب ریزند و سودای جهان بینی اسب را بروغن

گل چرب نمایند و از سرما و هوای سرد محافظت نمایند آن اسب را و علف خشک نخورد او و دهند و

روغن سیم بیه که دود نداشته باشد تعلیک آن اسب چنین باشد علامت اسبی که سپرز داشته باشد

آنست که شکم اسب ورم کند و پهلوی چپ بنشیند و ورم کند و بسیار دراز شود و بلرزد هر گاه بنشیند

نفس او تنگ می شود و حرکت او ضعیف می شود و اسب نیز ضعیف باشد علاج او آنست که ده

وقیه عصاره تخم [illegible] که و یک رطل آب شلغم [illegible] ممزوج نمایند و در حلق اسب ریزند و اگر [illegible] بهم

نرسد چرب کرده با روغن آن [illegible] بکوبند و با آب بجوشانند تا یک رطل بماند و با سرکه شیره ممزوج کنند

و در حلق اسب ریزند و ممکن است به این علاج کنند و در پهلوی آن روغن زیتون و شراب بمالند نافع است

علاج دیگر جهة درد سپرز هر گاه نتوانند که دهن اسب باز کنند از بسیاری سرفه که داشته باشد

چند رطل شلغم در [illegible] آن آب بجوشانند تا [illegible] آن بماند با [illegible] عرق [illegible] و سرکه

شد ممزوج نمایند در حلق اسب ریزند [illegible] شود علاج اسبی که نتواند بول کند و بول آن

بچکیدن آید چند وقیه [illegible] که ترکان [illegible] یاروق گویند با باده نعناع و قطعه‌ای از چوب

درخت [illegible] با عسل و آب ممزوج کنند [illegible] صاف نمایند و در بینی

اسب ریزند نافع می شود علامت اسبی که درد جگر داشته باشد [illegible]

دارد

خشک کرده باشد بکوبند نوره را و از آن بیخته بر [illegible] کنند و با هم ممزوج کنند و در سرکه تند

بخیسانند چنانکه دو انگشت سرکه بر بالای دواهای مذکور ایستاده باشد هرگاه دواها

سرکه را بخود جذب کند دیگر سرکه بر آن ریزند و بهم زنند و چهار مرتبه این عمل کنند آنگاه در

سایه خشک کنند و بر جراحت پاشند در جراحت اسب پاشند و بعد از آن سرکه بشویند

نیک میشود علاج اسبی که سم او آب زده بیرون کرده باشد و سم او ترکیده باشد و از آن

آب گندیده بیرون آید و به این واسطه لنگ شده باشد مرداسنگ بیاد بکوبند و سرکه

بمالند حتی یصیر مثل آن خطمی آنگاه روغن زیتون بر آن بریزند و بمالند آنگاه در شکر

ممزوج نمایند در سم اسب بمالند نفع می کند علامت اسبی که علت درد دل او باشد آنست

که لرزه در زانوی او افتد و رعشه [illegible] از اعضای دیگر باشد و پهلوی چپ او در کرده

باشد در محل ایستادن در [illegible] تکیه کند [illegible] سم پای چپ بیرون آید و سر خود را

پایین اندازد و قطره قطره بول بدشواری کند [illegible] خود را کند علاج او آنست که

کدو را با آب [illegible] کنند و [illegible] جدا کنند [illegible]

و [illegible] کفته [illegible] که [illegible] کنند و [illegible] اسب [illegible]

بی شود علاج دیگر جهة کوفت دل اسب [illegible] کنند و [illegible] بکوبند و با [illegible]

واگر باشد از نمک و رنگ و آن زاج سفید است همه را بکوبند و با یکدیگر مخلوط کنند و به بندند
و بر آن موضع بندند بعد از آنکه به آب دریا یا به آب شور سرد ورم را شسته باشند علاج دیگر جهة
ورم سوزن رقیق بکار برند اما [illegible] بعد از آن سرکه را بجوشانند و بآن
بشویند و دوائی که مذکور شد بر آن بندند نفع می کند و اگر خصیتین اسب ورم کرده باشد
بادیان رومی را آورند با [illegible] و مویز دانه بیرون کرده مساوی یکدیگر بکوبند و بعسل و روغن زیتون
بسرشند و در خصیه اسب مالند و اگر ورم بسیار باشد روغن زیتون گرم شده بر آن مالند
علاج دیگر جهة اسبی که در اعضای او بادی بهم رسیده باشد پیه [illegible] را در آب بجوشانند
اسب را بآن حقنه کنند نیک می شود علاج اسبی که شش بهم رسانیده باشد شش ورم
[illegible] یمانی [illegible] و بروغن زیتون [illegible] اسب را [illegible] بندند و در آن
مالند و بگذارند تا عرق کند آنگاه با [illegible] اسب را بآن بشویند و محلی را که
[illegible] باشد مرهمی از قیر و روغن زیتون [illegible] گذارند [illegible] شود علاج اسبی که جراحت
داشته باشد و آکله یعنی علق که گوشت اسب را خورده است که [illegible] را بکوبند
و آنرا در بینی [illegible] کنند و بر جراحت اسب پاشند نیک می شود علاج دیگر زرنیخ سرخ و سفید را
بکوبند از هر یک ده مثقال و چهل مثقال [illegible] بعد از آنکه او را [illegible]

[illegible]

می آید و علامت راه رفتن اسب درشت و دور از ترس در وقتی که سوار باشد و علاج

آنست که بصدق درست این دعا را ملازمت نمایند **باب هفتاد و ششم** در بیان تاز باز نرفتن

اسب بدانکه اسب را بی زین نمی باید که پوست خام نباشد و بسیار تاز باز برکردن و نعل اسب

نبایلندن و در نشست اسب بسیار سخن نباید گفت و هر دو پای خود را بر بالای اسب بسیار

سخن نباید گفت و هر دو پای حرکت نباید داد چه آن باعث ملال اسب می شود و از سرعت حرکت

کردن باز می ماند و غضب او کم می شود و دیگر از تاز باز ماندن خوردن [illegible] دن

بالا ندارد و قصد و اشاره نمی فهمد می باید که چوب قیمتی از بادام کوهی باشد یا مثل آن در

سختی و محکمی و می باید که در فصل بهار اسب را سبز بخورانند تا گوشت در بدن آن تا فصل بهار

دیگر بماند و هر [illegible] باید [illegible] بدهند که در بهار گوشت را [illegible] علف

علف بدهند [illegible] نعیمی بر کشیده باشد و مثاله

باشد علت [illegible] الجوشنا [illegible] کشند و علت [illegible] آن موضع

ببند [illegible] چینی نمایند و هر دو ران آن حلقه را چوبی نمایند و هر اسبی که [illegible] و نیم کند

علاج آنست که او را در آب گرم دارند و نگاه دارند در مکانی که [illegible] باشد و [illegible] سر

او را [illegible] کنند و دم کم می شود آنگاه [illegible] نظر [illegible] بند

کرم ودر کوش او چکانند و بینی او را بکیرند تا انکه نفس او کرم شود انکاه سر دهند که بقوت

تمام نفس بکشد و راه کوش او کشاده کردد نیک شود علة شقاق اسب علاج او انست

که نوره بر اعضای او نهند تا موی او بریزد انکاه رک زنند تا خون فاسد بیرون اید انکاه نمک

و قلیا را بکوبند و بر [illegible] کنند و بر پای بر ان بمالند انکاه بروغن یا چربی چرب کنند

نیک می شود علت تلف شدن اسب با انکه با هو چیزی خورده باشد که سبب تلف ان اسب شود

چنانکه کرچک همچنان [illegible] اهل حیرت کفته اند که در حضر و سفر همواره اسب خود خود

باید رسید زیرا که ممکن است که دشمن [illegible] صبر و دانه کرچک در میان جو دهند علامت

ان است که اسب جو را بد می زند و لرزه بر اعضای او افتاده باشد علاج او انست

که یک رطل روغن شیرج با یک رطل روغن کاو [illegible] نیک می شود علت کور

شدن اسب با انکه ذ[illegible] در چشم او [illegible] است که چشمهای اسب سفید

شده باشد و ورم کرده باشد علاج [illegible] روغن کاو در چشم او کنند نیک می شود

علة سماد زدن اکر [illegible] باستخوان [illegible] باشد [illegible] علاج او

بیرون اوردن است علت خواب کردن راکب می باید که بادبان را در خرقه کتان کرده در بازو

خود بندد که راکب را خواب نبرد مادام که ان [illegible] بازوی او [illegible] خواب

[illegible]

بجل بلکی ندو در شوره کذارند که بپوسد و بیرون آورند و خاکستران را با روغن شیرج سرشند

وبآن سفیدی عاالله بطرف می شود و این از بهر سفیدی که در بدن آدمی نیز بهم رسد نافع است

بعلاج مرضی که در میان دو ران اسب بهم می رسد انست که آن را داغ نمایند و آب غن تا وجلیه

بآن داغ بهند نیک می شود باب هفتاد و نهم در بیان علاجهای علتهای متفرقه علاج علت

جذام اسب انست که آن را سوار شوند یا بکشند آنکاه زبان اسب را و دهن اسب را نمک بشویند

آنکاه غلت را بآب بریزند و خرقه بر آن تر کنند و در زیر دم اسب و بغل او بندند و زیر زانوی

اسب را غلت عاالله نیک می شود علامت ضعیف بحرکتی اسب بسبب تعب سفر کم خواب

نکند و بر خاک نغلطد و قدرت بر دراز کردن دست و پای خود نداشته باشد علاج او انست

که دستهای او [illegible] این طریق که یک طرف ریسمان را در زیر بغل او

بهند و بر کتف او بندند که اسب [illegible] هر روز نشتر بهتابی جبیف کنند تا نیک

شود علت آواز نشنیدن اسب علامت [illegible] هر چند فریاد کنند نشنود و گاهی

پای گوش بنید از دو یکی را هر دو را دات کند و حیران باشد و در طویله همیشه بایستد علاج

انست که روغن بادام تلخ و قسط و سیر مقشر هم بکنند و سیاهی که در سقف مطبخ بهم می رسد

با هم بسایند و بر که بریزند و هر دو گوش آن اسب سر بسته بکذارند آنکاه روغن بادام

[illegible]

آرد جو و یک رطل شیرهٔ خرمای کهنه و در آن آب بجوشانند تا آنکه دو حصهٔ آن برود سرد کنند

در حلق اسب بریزند بیش از آنکه او را آب دهند نفع تمام می کند و اگر ده مثقال نمک مقدور

نشود قندی داخل نمایند علاج اسبی مادیانی که نخواهد از جای بجای جهد و بی علتی که

فرج او بجهد سیاه باشد آنست که فرج آن را با روغن زیتون چرب نمایند و روغن گاو نیز داخل

کنند و نیم رطله بروغن گاو چرب کرده باشد در فرج او نهند و ریسمانی به بندند و بکشند آن

ریسمان را در وقت جستن مادیان تا آنکه دو روز عمل کنند و اگر فرج اسب فراخ شده باشد و اسب

بآن سبب فوت شده باشد یا ده از صمغ بلاد رصاص فستق یا صمغ و مازو را بکوبند

و در فرج او نهند و مکرر بشویند با آب چیزهای که مذکور شد یا سرکه و غیره بشویند فرج او را

تنگ می کنند و نمیگذارد مادیان که اسب نزدیکی او کند و این عمل مجربست باب چهل و هشتم در

بیان علاج اسبی که سرسام بهم رسانید [illegible] ورم دماغ است علامت او آنست که چشمهای

اسب او ورم کرده باشد و گوشهای او راست [illegible] روی پست او بکوشت چسپیده باشد و لا

شده باشد علاج آنست که چهار درم تیره روغن گاو را بگدازند و بلکه در گوشهای اسب بریزند

و صرفه را بآن تر کنند و در زیر دم اسب و زیر بغل او بنهند خوب می شود و سر او را بروغن گاو گلا

چرب نمایند و اگر بدن اسب سفیدی ظاهر شده باشد و زخم یا در گوشت [illegible]

آن را کم کنند و چنان کنند که روان شود و تمام سم او را چرب نماید سر درون این دوا را تا سه

نمایند و در طویله اسب سرکی خشک بریزند علاج دیگر قطران شامی و نفط سفید را بجوشانند

و در سم او بریزند تا آنکه بخود فرو برد و قوی شود علاج دیگر جهت داغ کردن سم اسب می باید

سم اسب را بالا نمودن و روغن دنبه را آن چکانیدن تا آنکه سم اسب مفتوح گردد آنچه اهل

تجربت گفته اند که درون سم اسب هفت چشمه است می باید که حذر کردن از بسیاری حرارت

زیرا که حرارت بسیار ضرر می رساند و این علاج را سه روز می باید و هر روز روغن را زیاده از روز

دیگر چکانیدن تا نیک شود علاج دیگر آنکه شکر بر سم آن اسب گذارند و چیچه که بر بالای آن

نهند تا شکر آب شود و نفع تمام می کند علاج دیگر روغن پاچه گوسفند در سم او ریزند نفع

تمام می کند علاج دیگر خاکستر را بکشند و بر سم اسب گذارند تا که خشک شود و در سم را ...

بگیرند که روغن از سم بجای دیگر نرود و [illegible] دارد و سم را سخت می نماید و پیه ... جه

هر شب سم اسب را چرب نمایند و اگر اندرون سم اسب [illegible] باشد بروغن گردوی کوهی آن را هر شب

چرب نمایند که مرهمی جهت حیوانات از این روغن بهتر نیست باب [illegible] در بیان علاج

مادیان که دیوانه باشد چون مستی باشد تره بجوشانند و آب آن را بگیرند و دو ثلث یک ...

زنجبیل و شلغم و زعفران و قاقله و فلفل از هر یک ده مثقال و یک مثقال پوست ...

اسبی که شقاق در مفصل دست و پای او بهم رسیده باشد یا در عرض آن ورد کند و سرهای باد

شود علاج آنست که مهار سنگ را بسایند و با روغن گل ممزوج نمایند و در سم آن اسب بمالند

نیک بهم شود علاج دیگر آنکه زردهٔ تخم مرغ را با قطران و بادیان رومی در شیرهٔ حنظل بجوشانند

و در سم اسب بمالند و به بندند نیک به شود علاج دیگر قطران را در سم او بریزند و باده دنبه را

با آتش داغ کنند و صاف نمایند و روغنی که از آن بچکد در آن سم چاک که دارد بریزند و بر رو و سم

اسب را به روغن دنبه چرب نمایند علاج دیگر پیه گربهٔ صحرایی را با آتش گرم داغ بهم رسد کند و ضماد

نمایند که روغنی از آن پیه بهم رسد در محل شقاق بچکد علاج دیگر جهت اسبی که شقاق در سم

او بهم رسیده باشد یا در حوالی موی سم آنست که آن اسب را نعل کنند و قطران بر شقاق آن بریزند

و دنبه را روغن بگیرند بمثابه که روغنی که از دنبه با آتش داشته باشد بر آن بچکد و موضع

شقاق را بزاج شامیده پر کنند و علاج دیگر [illegible] این معالجات را در اکثر اوقات بکار برند که شقاق

ذایل شود بعد از آن بندند پیه را با آتش [illegible] بدارند تا روغن آن بر آن بچکد موم و شیرج را هم

نمایند و بر آن بندند و سم اسب نرم شود و نیک بود علاج دیگر [illegible] کشند و بر شقاق ببندند

نیک باشد و نافع است [illegible] در بیان علاج اسبی که سم او بواسطهٔ نعل [illegible] یابد

باشد علاج آنست که باده کهنه را و سرکه [illegible] بجوشانند [illegible] باشد

ومورد را بکوبند و سفیدهٔ تخم مرغ بکشند و بر آن بندند و بر آن اسب سواری نکنند تا نیك

علاج دیگر پیاز نرگس را بکوبند و در خرقه کنند و سه شبانه روز بر قدم بندند نیك می شود

و اگر نیك نشود داغ کنند با نشتر در و فرو برند تا انکه آب کندیده که در وی بهم رسیده با[شد]

بیرون آید و پیاز نرگس را یك شبانه روز بر آن بندند آنگاه آن را نگاه دارند از روغن و نمك

مصبر و حنا سیاه و نشان را بکوبند و با یکدیگر ممزوج کنند و بر آن بندند تا سه شبانه روز بر سر گردد

و نیك می شود علاج دیگر جهة اسبی که از زانوی او چیزی بر آمده باشد و تر کیده باشد نفت

که خاکستر پوست درخت بید را با آب سرد تر کنند و بر کعب کونه کنند و بر آن سخت ببندند

بهشتی که محل تر کیده است ... کند مد را آید و یك شبانه روز بگذارند تا پاك شود و روز

بگیرند بشویند و اگر انچه بیرون آمده سخت باشد علاج آن غیر از داغ کردن نیست [illegible]

در بیان علاج اسبی که در وی علتی باشد چون ... و علت ... در این علت ... خود را بیاید بخار ... و اهل

خبرت گفته اند که این مرض جهت نگاه داشتن اسب در سایه ... علاج او آن است که ...

و ... را بکوبند و بروغن گاو ممزوج کنند و غالله ... آن اسب ... بشویند نیك شود علاج

دیگر آنکه روغن ... را ... درد غالله نیك می شود علاج دیگر آنکه ... را با مغز سر گو[سفند]

بکوبند و ... در آب غالله را بشویند نیك می شود [illegible] در بیان علاج

بپزند و بران ببندند نیك می شود علاج دیگر آنکه انزروت و مرداسنك و حضض را بکوبند و با
روغن زیتون ممزوج کنند و بران اسب بمالند آن علت را برطرف می سازد علاج دیگر آنکه کرکم
یعنی زردچوبه و مرداسنك سفید و زرنیخ و کبریت و خون سیاوشان را بکوبند و با روغن زیتون
ممزوج کنند یا به روغن تازه بمالند نیك شود علاج دیگر آنکه حنا را کوفته با سرکه خمیر نمایند
بر سم او ببندند و بران آنکه سم او بجا بوده شسته باشند چند مرتبه چنین کنند انشاء الله تعالی
نیکو می شود **باب بیست و هشتم** در بیان علاج اسبی که در حقه او جراحت بهم رسیده باشد
علامت او آنست که هرگاه آن اسب قدم نهد بهم رسانیده باشد علاج او آنست که بران اسب سوار
نشوند که سواری ورم آن اسب را زیادت می کند و اهل صنعت چنین گفته اند که این ورم از سم سبب
نادم است و اب ببایین علت می افتد و این مرض از شکم بهم می رسد و سبب این مرض آنست که آ
ناگاه بدوانند می افتد و این مرض اکثر اوقات روی نماید زانوی اسب موضع شکال او و موضع شکاه ا
بهم می رسد علاج او آنست که ضماد بسیار بکوبند و بران موضع ببندند تا نرم کند بعد از آن شکا
وجراحت آن را بیرون آورند و به روغن زیت معالجه کنند علاج دیگر جهت اسبی که درد سم پای آن
شد تخم مرغ با نمك [illegible] کوچك [illegible] تخم مرغ بهم رسیده باشد و سخت باشد می باید که
شکافند یا داغ کنند و اگر سخت نباشد نشتر بزنند ببندند باید که [illegible] نیاف

وجود را

تا به غا نیند تا سه شبانه روز نیک شود باب شصت و ششم در بیان علاج اسبی که مرض سرطان

بهم رسانیده باشد علامت او آنست که از یک دست و پای او بیرون آمده باشد و رگهای او ورم

کرده باشد و بالای سم او ورم کرده باشد پس اگر آنچه بیرون آمده نرم باشد نشتر در دو فرو برند

اما بسیار فرو نبرند و اگر سخت باشد داغ کنند و اگر این مرض در سفر با اسب عارض شود نبات

غافث و سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن موضع بندند و بجوشانند که بشوید تا آنکه سخت شود و درد

کم شود در این مرض محتاج بداغ کردن نمی شود علاج دیگر پیاز بسیار کوبیده با سیر و خردل با هم کوبند

و بجوشانند و بر سم اسب مالند و بر روغن زیتون چرب نمایند و اگر سم اسب ورم داشته باشد به

سرکه شدید بسیار بشویند تا آنکه خون فاسد را بیرون آورد و در مکان پاکی آن را به بندند تا آنکه

مغز کله گوسفند با مغز استخوان گاو را بپزند و با روغن گاو بگداخته مجموع کنند و با جاوشیر

بجوشانند و صبر بشانند بعد بر ورم ببندند تا آنکه آب کند بعد از دو دفع شود علاج دیگر پاره قلی

سیاه که تمام ورم را بگیرد بر ورم ببندند تا آنکه ورم را برطرف کند و تا چهار بعد تغییر دهند و هرگاه

قلی را بردارند دستی بر آن موضع بکشند و گلی طاهر در زیر آن موضع بگذارند و سخت به بندند

تا آنکه نیک شود باب شصت و هفتم در بیان علاج اسبی که آب زرد در تمام اعضای آن بهم

رسیده باشد و فارش بسیار داشته باشد علاج آنست که یا دو بیدخوک با نصف ...

بکوبند و بر آن موضع به بندند تا آنکه آنچه از سم آورده و اگر آب زرد بهم رسیده باشد که

دست و پای او ورم کرده باشد لیف درازی از درخت خرما بگیرند و به پیچند و پای او به دراز

زانو تا سم را به پیچند و تفحص نمایند که در کدام دست و پای او از کجا میخواسته از آن خون بگیرند

آنگاه جاو شیر را آب کنند و بر موضعی که خون گرفته اند به بندند تا آنکه داخل اسب شود و حرارت

بهم رسانند و نیک بی شود و بعد از خون گرفتن تا آن جوی باید داد تا بخورد و بعد از آن چون

سمهای خود را بر زمین زند باقی اخلاط فاسد از آن دفع شود دیگر تفحص نمایند که آب زرد

از هر مکان که باشد خون از آنجا بگیرند تا آنکه آب گندیده بیرون آید و آن موضع را که خون از آن

گرفته اند بشکافند تا آنچه بر آن موضع مانده باشد بیرون آید آنگاه کند را با سیر کوفته بکوبند

و بر آن موضع بندند نافع است و تراشیدن سم او در این وقت نیکو نیست زیرا که ضرر بعد رساند

و اگر آب زرد در سم اسب بسیار باشد پاره پوست کهنه و پاره سیر را بجا بندند و بر آن بندند تا آنکه

تمام آب آن را بیرون آورد و اگر آب زرد اندرون سم بهم رسد و در زیر نعل باشد نعل آن را بکنند

و اندرون سم را نگاه کنند هر موضعی که نرم باشد نشتر بزنند و بسیار فرو نبرند تا آنکه

الم او زیاده نشود و اما آب زردی که نعل بیرون آمده باشد بر هر جا که از آن موضع رفته

باشد چشم پاکی را با غسل مجروح نمایند و یک شبانه روز بر آن موضع [illegible] [illegible] بر طلا بندد و تا

تنگ دهند و از پس آب بدهند تا بخورد و علف بدهند آنگاه اسب را در آب در آورند تا آب به
پشت او برسد و چون او را از آن آب بیرون آورند دست و پای او را خشک نمایند و شراب کهنه
و روغن بمالند و اگر آن مرض بسبب تعب باشد حقنه را نفط چرب کنند و عنبر بر آن ریزند و آن
حقنه را بر دست و پای آن اسب سخت ببندند مرض را برطرف می‌سازد و اگر اسب در حال راه رفتن
باشد و راه شود آب ریحان سرخ و روغن تازه را با هم ممزوج نمایند و غرغره آن با اسب دهند
دیگر در وقت رفتن نمی‌ایستد و اگر اسب در حال راه رفتن بر زمین افتد و بر نخیزد علاجش آنست
که به خرگوش تر را بکوبند و جو را در آن ریزند تا چرب شود و بخورد اسب دهند و چند روز پرهیز
نمایند دیگر بروی در سال علاج دیگر آنست بالای پیشانی اسب خون بگیرند و پاره گندم و جو را
در روغن و شیر خیسانیده بخورد اسب دهند باب [illegible] در بیان علاج اسبی که از سم آن آب
زرد بیرون آید و آن چنین است و سبب آن سرگین بسیار که در طویله آن جمع شده
باشد و سم و پای اسب در آن فرو رفته باشد چه این هر دو باعث بیرون آمدن آب زرد می‌شود
در سم و در مفاصل اسب و این آب زرد در ساق دست و پای اسب اکثر ظاهر می‌شود علاجش آن
است که دست و پای خود را بر زمین می‌نهد و فی الحال [illegible] ستم [illegible]
ترست آب زرد در آن موضع است [illegible] آن آن می‌کند علاج آنست که [illegible]

اگر کسی [illegible] باشد [illegible]
حاجتمندان خود را [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible] اللهم
[illegible] وحسنه [illegible]
افضل [illegible]
[illegible] فادر
[illegible] بعض دوا
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
باذن الله تعالی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تم تعالی

نمالند که گوشت مرده او را برطرف نماید زایل می شود علاج خوکک ماده نیز این است که

مذکور شد اما فرق این است که در خوکک نر دوای تیز باید بخشید کشت و در خوکک ماده را

سوی ماده آنگاه مرهم اسب را بنشانند و داغ کنند تا آنکه خوکک خشک شود علاج دیگر اگر از خوکک

و بیل بیرون آمده باشد آن را شق کنند و بگذارند برآن جراحت چیزی که شتران را داغ می کنند و

بیفشانند و سر جراحت را محکم به بندند تا آنکه پاکیزه شود و خشک شود زایل می شود و نافع است

باب شصت و [illegible] در بیان علاج اسبی که در دست یا پا یا اندرون گوشت پاره گوشت و سینه او بیلد انبار باشد

بیرون آید خشک به مقدار باقی علاج آن است که زرنیخ زرد و قلیا را بکوبند و با آب خمیر کنند و در

پوست کرده بگذارند و برآن به بندند و هر صباح و شام بشویند زایل شود علاج دیگر کاغذ را

به مقدار آن دانه ببرند و زنگار در آن بگذارند و آن دانه را بخراشند تا خون از آن بیرون آید و نشتر

بعد از آن دانه ببرند و درون چنان نمایند که آن دانه بیرون آید و بعد از آن همیشه موضع

آن را با نیز روغن چرب کنند تا زایل شود علاج دیگر قلیا و نوشادر و غلمضانی از هر یک ده

مثقال بکوبند و با آب خمیر نمایند و قرص کنند و برآن دانه به بندند بعد از آنکه آن دانه را به

سکه نشتر باشند زایل می شود باب شصت و [illegible] در علاج اسبی که در سینه مرض بهور رسانیده

باشد علاج آن است که بادام تلخ و مساوی آن شکر در سبوی آب [illegible]

از آن پر کنند و این علاج جهت جراحت آدمی نیز خوبست علاج دیگر نیمه هلیله و سنگ
مغناطیس را بسایند و با آب حل کنند و بر جراحت نهند ان شاء الله نیک می شود علاج دیگر جهت اسبی
که پیکان تیر در استخوان آن مانده باشد پلپل را با آب کاغ تر کنند و بر آن زخم گذارند پیکان
و استخوان را بیرون می آورد و اگر آب کاغ نباشد آب ماهی شور عوض آن می شود علاج دیگر جهت
اسبی که کوفتی باو رسیده باشد یا چیزی بر سینه او خورده باشد یا مرد را بر جنبی زده باشد
نمک را بسایند و با روغن گاو ممزوج کنند و بر موضعی که درد باشد نهند ان شاء الله نیک می شود علاج دیگر
بادنجان را با پوست چرب کرده و بادنجان را گرم کنند و بر موضعی که درد می کند مکرر ببندند
و در روز دوم در آب بپزند و یکساعت بگذارند و سه روز این عمل نمایند نیک می شود علاج دیگر
جهت اسبی که بعضی از نعلی رسیده باشد و ورم کرده باشد آنست که اسب را جائی که سوار شوند
بکشند و بدوانند نیک شود در علاج اسبی که در حلق آن مرض خوک پیدا رسیده
باشد و آن جراحتی است که بر گردن و کلو پیدا می شود و آن بر دو قسم است یک نوع [illegible] علامت آنست
که یک سوراخ دارد و علامت ماده آنست که سه سوراخ یا چهار سوراخ دارد علاج خوک نر آنست
که شق کنند آن را بلکه این عرق [illegible] را بیرون کشند و تمام او را با روغن [illegible] و آب [illegible]
تا آنکه [illegible] شود و [illegible] آن [illegible] او را بر خوک ببندند و روغن آن را در [illegible] نمایند

باشد برآن اسب بمالند نیکو می شود علاج دیگر اگر اسب حلقه جبیاد داشته باشد انکه

که پاره زیبق و سنط دریای که بنک او سفیدابست و زهره کاو و کتیرا و مورد و حب سیاه و

مردار سنک و کندس با یکدیگر بکوبند و بروغن تازه کرم بسرشند و در اسب بمالند نیک می شود

باب پانزدهم در بیان علاج اسپی که حلقه و کری در چشمهای او بهم رسیده باشد چوب کجد را

بسوزانند و خاکستر آن را در آب کرم کذارند و بیخ دم او را هفت روز او را هفت روز بآن آب بشویند

حلقه او برطرف می شود و موی را دراز می سازد لیکن بآنکه باب ابتیح شسته باشد آن اسب در

روز بهتر می شود علاج دیگر آنکه نشت یمانی را در روغن شیرج انقدر بگذارند که قوام نفط

شود و در بیخ دم اسب بمالند حلقه را برطرف می کند و اگر باکری خشونتی باشد و حب سیاه را

بسایند و با روغن زیتون ممزوج کنند و کوشتها و سینه و چشمهای آن اسب را چرب کنند آن

علت برطرف می شود و در وقت جو دادن اگر تخم کدو را داخل جو کنند و بخورد آن اسب دهند نفع می کند

علاج دیگر اگر اسب لاغر شده باشد جهت آنکه روده های آن لغزنده باشد و بوستی در بوستان که

بهم رسیده باشد پنج عدد تخم مرغ و یک رطل شیرج و دو رطل شیره خرما با یکدیگر ممزوج نمایند

و در حلق آن اسب بریزند فربه می شود و اگر موی دم اسب ریخته باشد علاج او آنست که از بیخ دم

او خون بگیرند تا آنکه خون ناسد او دفع شود بعد از آن داغ نمایند [illegible]

ابسی

درهم جاوشیر و شیرج بر موضع داغ آن اسب گذارند باب [illegible] هشتم در بیان علاج اسبی

که کک و حکه بهم رسانیده باشد و اسب از آن خارش داشته باشد یکسال یا دو سال برآید که

و علاج نشده باشد و اسب بسبب این علة لاغر و ضعیف شده باشد علاج نخست آنکه حدید را

بالتمام در بکوبند و گل [illegible] آنگاه بسایند و یکساعت در آب گذارند و صاف کنند و وقتی که

اسب را تمام تشنگی تمام داده باشند آن آب را بخورد او دهند علاج دیگر آنکه نمک سوخته بر

اعضای آن اسب بمالند که نفع می کند و این علاج جهت آنست که کک بهم رسانیده باشد خاصه

نافع است علاج دیگر آنست که حبت سیاه رنگ که از عدس کوچکتر است و در اصفهان آنرا

مقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه و مغز وی بغایت سفید در روغن شیرج بجوشانند

و بر موضع حکه بمالند آنگاه آن موضع را بنفط سیاه و آب نیله صابون بشویند نیک می شود

و بروید موی از آن موضع بیرون می آید علاج دیگر آنکه نمک و [illegible] را بسایند و در روغن تا

بجوشانند و در آفتاب بر بدن اسب بمالند و [illegible] چنین نمایند نیک می شود علاج دیگر حبت

سیاه که گفته شد و کشنیز و کندر را بکوبند و با روغن ترب با یکدیگر ممزوج کنند و [illegible]

بر موضع حکه بمالند نیکو می شود علاج دیگر آنکه ذریح را بکوبند و با شیر ترش شده ممزوج

نمایند و بر حکه بمالند نیکو می شود علاج دیگر آنکه [illegible] گندم [illegible]

کتانه شود علاج دیگر آنکه زنگار و عفص قلیاب و نشادر را بکوبند و اندکی با سرکه کنند و برنهند
گذارند و بر موضع جراحت گذارند نفع کند و اثر کند در آن مثل داغ علاج دیگر آنکه جراحت اسب را
از زرنیخ ارمنی پر کنند نیکو می شود علاج دیگر آنکه صبر و زرنیخ را برابر بکوبند و هر دو را با یکدیگر
ممزوج کنند با آرد گندم یا جو داخل کرده بخورد اسب دهند بیخ جذام را می کند و می سوزاند علاج دیگر
اما آن محل که جذام بهم رسیده بخوبی بشکافند تا خون فاسد از آن دفع شود و قوت آن علت از آن
اسب کم می شود علاج دیگر سم تیر زرنیخ را با سبوس گندم یا جو ممزوج باید کرد و بخورد آن
باید داد قطع جذام می کند و آن را می سوزاند علاج دیگر آنکه داغی که آن را عقعق می گویند بکنند
و هم چنان در پنج رطل آب بجوشانند و هم چنان بیخهای او را بکنند و جمیع اعضای او را بجوشانند
تا آن آب بنصف آید و اسب را تشنگی دهند آنگاه آن آب را در حلق او ریزند و بر جذام آن اسب
بچکانند نفع می کند و آن علت برطرف می شود و علامت نیکو در علت جذام اسب آنست که این
چیزها که مذکور شد چون بر جراحت اسب بیفکنند هر گاه آن را بردارند خشک باشد و اگر از علاج
[illegible] او را داغ کرد نست و آن علامت آنکه جذام در آن بهم رسیده باشد چون بسوزد یا
نمک آب بر آن بریزند و آن اسب را هر صبح و شام سوار شوند و بدوانند و اگر جذام بعد از داغ
کردن علتی دیگر ظاهر شود صبر و قلیا را بسایند و با سرکه ممزوج [illegible] موضع گذارند

دوم

وبعد از آن در کوزه جو بپاید دود کنند و در قیاله ناسور دارند بیرون تا سر کوزه تمام آن

ناسور را فرا گیرد ناسور برطرف می شود علامت ناسور برطرف شدنش آنست که هر چه آمد

از آن پاک می شود و خشک شود علاج دیگر آنکه روغن زیتون در گلوی آن اسب ریزند

آنگاه یک رطل شکر و دو رطل سیر تازه و پاره خرما و روغن تازه را با یکدیگر ممزوج کنند و

بجوشانند و صاف کنند و در حلق او ریزند نیکو خواهد شد علاج اسبی که ذکر او سست شده

باشد و از مکان خود بیرون آمده باشد آنست که ذکر او را به [illegible] ملح بشویند تا آنکه

بحال خود باز گردد و این اسب را نگاه ندارند اگر چه جهنده باشد بواسطه آنکه اسبی که این مرض

دارد لاغر می ماند اما دونده می باشد و بر مرض مداومت آن اسب را آن سود ندارد باب

هفتم در بیان علاج اسبی که جذام بهم رسانیده باشد علامتش آنست که آب زرد گندیده

از جسد او روان باشد و از محلی که آب زرد بیرون می آید هر گاه بفشارند پاره گوشت سرخ

بیرون می آید و ممکنست که محل بیرون آمدن این آب گندیده از کرم باشد علاج او آنست که آن

محل جراحت را بتیغ ببرند و آن اسب را علف سبز یکهفته بدهند و محل بیرون آمدن آن آب

زرد را [illegible] بمالند نیک می شود علاج دیگر تخم الحنظل را و تخم [illegible] بجوشانند و آب آن را بر روغن

و جراحت آن اسب بمالند برطرف می شود و این علاج نافع است بشرط آنکه دهن جراحت

که هفت مثقال خردل بهم بسایند و در بینی او بدمند تا آن اسب نفس بقوت کشد و مرضان کم

شده باشد و نیز خواهد شد علاج دیگر آنکه مرهم یعنی بلادر را بکوبند و ممزوج کنند شراب

کهنه و سود ادویه در حلق آن ریزند نیکو می‌شود اگر در اسب علتی بهم رسیده باشد که بخیزم

ماند که بتابی بهم رسد علامت او آنست که کرده و ز کیر خصیتین او ورم کند چنان که مانند شود

که ورم در بالای دستهای آن اسب است علاج او آنست که دو نوبت بسر نوبت کاردی بر محل ورم

بزنند و یک رطل روغن گاو در حلق آن اسب ریزند و یک بیضه انسته بهم بآن اسب دهند که بجای

علف بخورد نیک شود باب پنجاه و چهار در بیان علاج اسبی که در هر دو گوشش او علتی بهم رسیده باشد

علامت او آنست که گوشهای او باریک و چشمهای او تاریک شود و بسیار بخفتد و بر جهد و بیهوش

گردد که اگر استخوان ضعفای بد در گوش او کنند آگاه نشود که در انگشت دست پائین گوشهای او

کاردی بزنند که خون فاسد دفع شود و علت برطرف شود و محل بر پیشانی به تا انقدر بیرون آید یا شند

و یک بشانند روز به بند نیکو می‌شود علاج دیگر جوزانده یک مثقال مشک با شراب کهنه

ممزوج نمایند و در بینی اسب بریزند نافع خواهد بود باب پنجاه و پنجم در بیان علاج اسبی که ناسور

داشته باشد علامت او آنست که در خصیه جراحتی باشد کهنه و سفید باشد و بسیار آید لاغر

شود علاج او آنست که موی دم آن اسب بکشند و بآن موها [illegible] بگذارند

بسم الله و آن اسب را زین نکنند تا نیک شود و اگر او را در میان اشکمها به بند تا بادی که عارض

او شده باشد بر طرف می شود علاج دیگر جهت اسبی که دستهای او کوفتگی بهم رسانیده باشد

و ورم او کج شده باشد حب الخروع یعنی کرچک را بشکنند و بپزند تا دو ساعت بعد آن بیاغ او بد

و پیه خوک در بینی او بچکانند و جمیع بدن او را با آن پیه چرب نمایند علتها از بدن او بیرون

می کنند خوب می شود باب بیست و سیم در بیان علاج اسبی که ذکر او ورم داشته باشد علامت

آن آنست که آن اسب بخوابد و بر خیزد اندرونی که دارد و کفل او سرد باشد و خصیتهای او باریک

باشد و پایهای شکم او بر آمده باشد و اگر ذکر آن اسب ورم و خشونت نداشته باشد و این علامت

که بیان شد در آن اسب باشد ناسور خواهد بود علاج اسبی که ذکر او ورم داشته باشد آنست

که روغن زیتون و پیه مرغ را باهم ممزوج کنند و بجوشانند و بر ذکر آن اسب بکشند یک هفته یا ده روز بعون الله

نیک شود علاج اسبی که ناسور داشته باشد آنست که فرج آن را به سرکه بشویند و اگر باشد آب

حفت و مازو ... بشویند تا آنکه باعث فرج اسب بکنند و مکان ... باز کرده و ... نیکو کرده

باب بیست و چهارم در بیان علاج اسبی که به دشواری و تندی نفس کشد علامت او آنست که سینه

او ورم کند و علف نخورد و ورم در سینه او ظاهر باشد و اگر اسب فاد بادی باشد فرجش بهم

آمده باشد از ورم و کفل آن اسب خشک شده باشد و خصیتین باریک شده باشد علاج آنست

افتد که چهار دست و پای آن اسب را و بیخ دندانهای اسفل پیش او را خون بگیرند و رگ زبان آن را
نیز بگشایند که خون از آنجا روان شود و بعد از آن اسب را بعضی چرب کنند و یک رطل آب که بادیان
در آن جوشیده باشد در حلق آن ریزند و یک شبانروز علف باو ندهند و سرکه و شراب
و روغن تازه از هر یک دو رطل و اشنان سوخته پنج مثقال با یکدیگر ممزوج سازند و در روز دوم
در حلق اسب ریزند نیکو خواهد شد و اگر احیانا این مرض عارض شود باین دوای علاج
نمایند نافع است علاج دیگر آنکه یک من خرما و یک رطل قند سوخته و یک وقیه و نیم حلبه شعلبی
که شنبلیله باشد یعنی شنبلیله و دو وقیه حل طویل یعنی سپید و پاره تخم کشنیز با یک
دیگر ممزوج سازند تا نصف آن برود و هر روز سه یک آن را با یک رطل شراب کهنه بآن اسب دهند
خلاص می شود علاج دیگر آنکه جمیع اعضای آن اسب را بروغن گاو و یا گوسفند چرب کنند
و بادنه روغن گاو که گداخته که سرد شده باشد و گرمی آن بمرتبه باشد که صبر توانند و در گوش
آن اسب ریزند و افسار از سر آن بیرون کرده بگذارند تا در آن مکان که می باشد بگردد و در آنجا
چوب لگد بسوزانند تا دود آن بدماغ آن اسب برسد نیک می شود علاج دیگر جهت اسبی که نفس
بسیار کشیده باشد که از آن نفس گفته بهم رسانیده باشد یا سینه او گرفته باشد یا بادی
در سینه او گرفته باشد یعنی خلط را با علف بخورانند و بجای که علت بهم رسانیده باشد
بمالند

اسب رسد و نفع نماید علاج دیگر حبة الخضرا را تشان بکوبند و با شیر [illegible] نماید [illegible]

حلق اسب ریزند نفع می کند باب [illegible] در بیان علاج اسبی که [illegible] باشد یا اینکه

عرق داشته باشد و جل نکرده باشد یا از مکان گرم بمکان سردی بی جل برده باشد علامت او

آنست که سر او بزمین نرسد از درد که گردن او خشک شده باشد و قدرت [illegible] چشمها

ندانسته باشد و بطریق عادت نگاه نکند و بهر چیزی که نگاه کند قطره [illegible] آب

از چشمهای او روان باشد علاج او آنست که هلیله زرد یک مثقال و مثل آن بادیان رومی و مثل

آن [illegible] صاف کرده مثقال حلتیت و مثل آن موم سفید و نیم مثقال کافور را بکوبند [illegible]

در آن ریزند و بجوشند اسب دهند نیک می شود علاج دیگر [illegible] بکوبند و در چهار من آب

بجوشانند و در آن آب چهار رطل خرما بیندازند و صاف نمایند [illegible] در حلق او ریزند نافع است

علاج دیگر [illegible] در چهار رطل آب بجوشانند و در حلق اسب ریزند علاج دیگر آنکه هر روز

او را منع کند و در خانه تاریک ببندند که [illegible] و علف باو بدهند نیک

می شود باب [illegible] در بیان علاج اسبی که گردن آن اسب کج شده باشد و خود را بزمین

زند و پوست [illegible] اسب کشیده باشد و گردن آن چوب خشک شده باشد و هر دو جانب

[illegible] باشد و هر دو سوراخ بینی او فراخ شده باشد و بدشواری نفس کشد [illegible]

مرهم سازند و به بندند نیک می شود علاج دیگر جهة اسبی که زخمی کهنه داشته باشد و زخم

بسیلله(؟) باشد اما فرو رفته باشد هلیله و سبت(؟) یاجی و پوست انار شیرین همه مساوی باید

کوفت و زخم را از آن بر سلاخت(؟) و [illegible] بر بالای زخم انداخت و محکم بست و یکشبانه روز که بگذشت

آنگاه آنها را از زخم بیرون باید آورده و با غلك(؟) آب که زخم را باید شست بعد از آن کتان را

چرب کرده بر زخم بنهند نیک می شود علاج دیگر جهة زخمی اسبی که گوشت زخم او مرده باشد

و در و چرك جمع شده باشد زنگار و آهک از پوست بزغاله سحیقان(؟) تراشیده باشد بر زخم

بنهند تا آنکه گوشت مرده را بکند از زخم بعد از آن دواهای که مذکور شد بر آن بگذارند تا نیک شود

علاج دیگر سفیدآب که از [illegible] سنگ بسازند آشان و ورق اسبوش یعنی [illegible] و ورق انجیر

انجیلی(؟) با [illegible] بکوبند و بر زخم باشند نیک می شود علاج دیگر آنکه پوست انار شیرین و [illegible] سوخته

کم کنند و زخم را پر کنند نیک می شود علاج دیگر جهة اسبی که در زخم او کرم افتاده باشد ورق

شفتالو و ورق جوز و امرود و صبر و قطران(؟) بکوبند و زخم را پر کنند کرم را بی کشد و زخم را نیک

می کند [illegible] در علاج اسبی که جراحت داشته باشد [illegible] مثل شغال یا سگ و یا

[illegible] باشد [illegible] در روغن زیتون بجوشانند تا هم شود و مرهم را جراحت با هم

[illegible] شود [illegible] علاج دیگر [illegible]

بشو بند واگر این علاجات که مذکور شد نافع نباشد طحلب یعنی چغهای سبزی که در روی
آبها بواسطهٔ ماندن در حوضها بهم می رسد بیفشانند و بروغن گاو بسرشند و بر ورم ببندند
تا پاک نباشد روز بطرف می شود و بسیار نافع است باب شانزدهم در بیان علاج اسبی که بواسطه
سواری زخم شده باشد از هر نوع زخم که باشد بدانکه هرگاه در سفر باشی و اراده زین کردن اسب
داشته باشی می باید جهد کنی که زخم باعث داغ کردن می شود و بسبب داغ کردن اسب عنالا می شود
و از نشاط می افتد و تا لا علاج نشوی داغ نباید کرد و تا جهد داری مداوا علاج باید نمود دیگر
اگر اسب زخم شود و زخم او نفخ بهم رسیده باشد باید علف بخیسد و پاره زنگار را نام بکوبند
و زخم را از آن پر کنند و بکشایند دو تا یک دانه بعد از آن زخم فاسد را بطرف نماید نیک می شود علاج
دیگر آنکه سرگین اسب را خشک نمایند و بسوزانند و بروغن گاو بسرشند و بر زخم بندند نیک می شود
علاج دیگر آنکه تخم ترکس را بکوبند و بر زخم بپاشند نیک می شود علاج دیگر آنکه ورق را بکشند و برآن
زخم بپاشند گوشت برد و آن زخم را جلا می کند و نیک می سازد علاج دیگر چه زخمی که از جلد
اسب بلند باشد چه در این صورت چیزی بر بالای زخم نمی توان انداخت زیرا که باعث آن می شود
که آن زخم بلند شود بلکه علاجش آنست که پاره عدس و نصفی آن بادیان و نمک و نصفی آن زنگار
مانند را نام بکوبند و بر زخم بپاشند تا آنکه گوشت زیادتی را بیفشاند و بر بالای عدس بهم ...

با آتش نرم و سد بستانند بعد بشست آن آب را جیب نمایند و حل کنند و در درون چهارم باب گرم

بشویند معنیات و اگر عبکه یافت نشود پاره از پوست کهنه بروغن چرب کنند و بر آن زخم بد

بندد علاج دیگر آنکه دو تخم مرغ را در آب گرم بشکنند و بهم زنند و بر خرقه گذارند و بر موضع

زخم و ورم بندند برطرف شود علاج دیگر آنکه پاره از پشم پاک را بعد از آتش کنند و بر ورم گذارند

و حل کنند و سخت به بندند تا یک شبانه روز ورم را برطرف سازد علاج دیگر صبر را با روغن

قطران مساوی هم کنند و بکوبند و با شیر ممزوج سازند و بر ورم مالند برطرف شود علاج دیگر

جهة ورم پشت اسب آنکه چون از آن بکوبند و سوار شوند در سفر تا آنکه از زیر زین خوب گرم

شود و هر گاه زین کردن باعث ورم زخم اسب شود زین را بکوبند فی الحال خاکستر را بعد از آتش

کنند و بر آن گذارند و زین کنند و تنگ را سخت به بندند تا یک شبانه روز و اگر خاکستر نباشد

نمک بجای خاکستر بعد از آتش نمایند و بکار دارند و هر روز تازه نمایند تا آنکه برطرف شود و اگر

ورم زخم حست برطرف نشود و کهنه شود باید نمک بشویند و کهنه کوفته بر آن بندند تا آنکه خشک

شود تا گچ در آن بنده و ورم باشد بیرون آورد آنگاه بشویند آن را که نیک خواهد شد علاج دیگر

جهة هر اسبی که جراحت شده باشد و ورم کرده باشد پاره از سرو [illegible] برآن زخم [illegible]

سازند آنگاه بردارند آن را و بروغن تازه آن موضع را تا یک هفته [illegible] باید گرم

وبند

اسبی که کری داشته باشد انجیر کهنه انهم باشیده در آب بجوشانند و بآن آب اسب را بشویند

و در آفتاب ببندند تا بدن آن اسب خشک شود آنگاه نمک و زنجبیل را مساوی نمایند و بکوبند

و بروغن تازه بجوشانند و بآفتاب در اسب مالند و دو ساعت آن اسب را در آفتاب نگاه

دارند تا بدن او خشک شود و علف بدهند او را نیک خواهد شد [illegible] در بیان علاج

اسبی که پشت او بواسطه سواری ورم کرده باشد اهل خبرت گفته اند که سوار می باید که

در هنگام سواری غنجه اسب را مرعی دارد و در هر دو فرسخ راه که سوار شده باشد از پشت زین

بزیر آید و اسب را مهلت دهد تا پشت او ورم بهم نرساند و زخم نشود و شکمهای او را نرم کند

و زین را حرکت دهند آنگاه تنگ را سخت ببندند تا آنکه اسب از آن آزار نیابد و وقتی که منزل

رسند اگر تابستان باشد زین را از پشت او بگیرند تا آنکه خود را بخلاند مالد آنگاه زین

کنند او را بعد از مالیدن خلاء تا آنکه عرق در زیر زین خشک شود آنگاه زین را بگیرند و

پشت او را بکف لیف بخارند تا آنکه پشت او مجروح نشود و اگر وقت زمستان باشد در

وقت فرود آمدن بمنزل تنگ او را نرم نمایند و زین را حرکت دهند و جل را در پشت او اندازند تا

عرق او خشک شود آنگاه زین او را بگیرند و پشت او را بسرعت تمام بخارند و جل بروی او اندازند تا

آنکه بعلت [illegible] و اگر پشت او زخم شود و ورم کند باده عسکر یعنی [illegible]

باب چهل و دوم در بیان علاج اسبی که علت مجهول داشته باشد یا که او را متغیر الحال
ببینند و ندانند بیطاران اهل حکمت گفته اند که در لشکر چنگیز اسبی کرم و علتهای دیگر جمع
شده است علاج او انست که روغن گندم را در سه من شراب کهنه خیسانند و یک شبانه
روز بگذارند بعد از آن در هر نوبت سه وقیه بخورد اسب دهند نیک می شود علاج دیگر یک رطل
روغن گاو و باده حرمل طویل مالیده بیکدیگر ممزوج کنند و در حلق اسب ریزند و یک شبانه
روز باو علف ندهند آنگاه در پیش او علف بنجه بریزند تا بخورد آنگاه دو من شیر را بجوشانند
تا کف برآورد و در حلق آن اسب ریزند و اگر وقت گرم باشد یک من شیرج گاو نیست و آب بعد از یک
ساعت بان اسب دهند دیگر وقت سبنی بخورد او دهند و جوی که در شیره حنا خیسانیده
باشند بخورد او دهند که همه علتهای او بر طرف شود و نیک شود باب ... در بیان علاج اسبی
که درد سر و صداع داشته باشد علامت او انست که آب گندیده از دماغ او آید که گوی با علف
علف نخورد و همیشه از چشمهای او آب روان باشد علاج او انست که رطلی از حبة الخضراء د
باده غلک بکوبند و بخورد اسب دهند نیک می شود علاج دیگر باده قسط دریایی و شلانت
حلتیت و باده انار ترش همه را نرم کنند و بعضی از سوراخ بینی در دمند و باده از بیخ
... در حلق او ریزند و باده دیگر بدو بر دان کنند که آب ... آن دماغ

از وی برطرف می شود علاج دیگر جهة اسبی که بول نکند بگیر شراب صافی و یک رطل روغن
گاو کهنه بر هم زنند و بر حلق اسب ریزند و بر او سوار شوند و بجهانند او را از بهر آنکه تا بند
آن بجنبد بازمی شود و بول می کند باب چهل و هشتم در بیان علاج اسبی که شکم او درد کند
بواسطه کرمی که در وی باشد علامت او آنست که موهای اسب راست ایستد و کرم خورده
کشیده باشد و پوست او خشک باشد و کمتر خوید بخارد و با این همه علف خورد علاج او آنست
که یک رطل شیرج و یک رطل حلیب شتر را بکوبند و هر دو را با جو ممزوج کنند و سه روز بجو
آب دهند کرمها بیندازد علاج دیگر یک رطل حلیب سیاه را با جو بدهند که بخورد کرمها را
بیندازد و دیگر رها می شاید علاج دیگر یک رطل و نیم یا دو رطل و نیم روغن گاو و قدری [illegible] مالیده
در وی بیندازند و در حلق اسب ریزند نافع است علاج دیگر بادام مویز سیاه و یک رطل حلیب
و مثل آن قند و بادیه از بادیان رومی و قدری بادیان بومی و بادیه کشنیز و انجیر [illegible]
از [illegible] تا و یک کهنه [illegible] بریان کرده و اندکی از تخم کبر همه را با هم ممزوج کنند و به جو دهند [illegible]
هر علتی که در شکم داشته باشد دفع شود علاج دیگر بادیه جو را در سه رطل آب بجوشانند و صاف کنند
و یک مثقال صبر و سه وقیه شیرج در آن ریزند و آن آب در حلق اسب ریزند کرمها بیندازند
علاج دیگر گندم را در شراب کهنه بخیسانند و بخورانند و باید که آب ناشتا دهند کرمها [illegible]

نوبدان انکه از میان دو رک که در میان زانوی اوست خون کرفته باشند بیک ساعت انکاه

شش رطل آب روغن بجوشانند وصاف کنند وحقنه کنند بآن ودست وپای اورا بروغن

سیطلح چرب کنند وچیزی از آن با دریغ آن ریزند نفع می کند باب چهل وهفتم در بیان

علاج اسبی که در شکم او دردی بهم رسیده باشد علامت او آنست که از بینی وچشمهای او

آب روان باشد وعلف خوردن ضعیف شود علاج او آنست که دهن او را باز کنند وزبان او

بهبندند اکر ورم داشته باشد بیخ هردو کوش او را داغ کنند واز زیر زبان او خون بکیرند

ورم او برطرف شود واین علاج جهة قولنج ودرد شکم موافق است باده حریل سفید حنطل یا او مثل

آن از حب الخضرا بکوبند وبا یکمن روغن تازه بهم ممزوج نمایند ودر حلق او ریزند نیک می شود

علاج دیکر باده یا دیار دو بی ومثل آن قند سفید را بکوبند وبا روغن شیرج ممزوج کنند وبخورد

اسب دهند نیک می شود علاج دیکر جهة اسبی که خاک خورده باشد دو من آب ویک رطل نمک

کوفته با یکدیکر ممزوج کنند ودر حلق او ریزند وبدوانند خوب می شود واکر در راه بوده باشد

وایستادن ممکن نبوده باشد باده یا دیار دو بی ومثل آن کز رو ومثل آن قند سفید در دهن تعبیه کنند

وآن را در لجام بندند تا اسب بخورد وبدواند وبرطرف می شود علاج دیکر از آن دو با آب ممزوج

ممزوج کنند وحقنه کنند باده واسب را بدوانند تا عرق کند [illegible] شود [illegible] آن مرض

ازو

وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ باب چهل و یکم در بیان علاج اسبی که باد سرخ بهم رسانیده باشد

علامت او آنست که شکم او باد کرده باشد و بول او بدشواری بیرون آید و خود را بر زمین اندازد

و هیچ نگاه بجانب پهلوی چپ کند و کج شود علاج او آنست که ده رطل آب و سه رطل شراب

بهم و یک رطل پیه گوسفند و پاره آرد جو و یک مثقال نمک صاف بیکدیگر ممزوج نماید و صاف

نماید آنگاه آب گشنیز یک رطل در گلوی او ریزند و یک روز او را علف ندهند علاج دیگر آنکه بیش

یک مثقال با مشتی زهره گاو را بهر طریق که باشد در گلوی او کنند که نافع است و او را سه شبانه روز

علف ندهند و یک رطل پیه گوسفند و پاره آرد جو و یک مثقال نمک صاف بیکدیگر ممزوج

کنند و حقنه کنند علاج دیگر بوره بر سمهای او ببندند یک شبانه روز آنگاه بردارند و غسل دهند اگر

در آن حال الله نیک می شود علاج دیگر مویز دانه بیرون کرده و پاره بادیان را بکوبند و بعسل

سرشته و هر روز مقدار یک گردو بخورد اسب دهند علاج دیگر خون بچه خوک را بخورد او دهند

در ساعت نیک می شود باب چهل و دوم در بیان علاج اسبی که باد تقطیع بهم رسانیده باشد

علامت او آنست که شکم و سینه او ورم کرده باشد و بدشواری بول کند و سرگین اندازد و خواب دو

برخیزد و عرق کند علاج او آنست که دو رطل از بول الاغ و یک رطل از آب کاهو و پاره ناخن آب ترب

و مثل آن از آب خیار همه را بجوشانند با یک مثقال بادیان و یک مثقال افسنتین در حلق او ریزند

بجوشانند و در خورد او دهند و اگر نخورد در گلوی او ریزند گشوده شود و بول کند علاج دیگر

هلیله زرد و سه مثقال صفاهان را خورد بکوبند و بیزند و بخورد بینی او دمند و بیمار شد نیک می‌شود

علاج دیگر پاره خاکستر با آب ممزوج کند و حقنه کند تا گشوده شود علاج دیگر دست را تا مرفق

بروغن چرب کند و شکر اسب کند و سر انگشت او را بکشد و آنرا فی الحال نیک شود علاج دیگر

سه رطل شراب کهنه و یک رطل روغن گاو گرم کند و در حلق او ریزند و سیر را بکوبند و اندرون فرج

او نهاده و در آب فرو برند نیک می‌شود علاج دیگر پنج رطل شیره خام خرما و یک رطل سرکه کهنه بگیرند

بیکدیگر ممزوج کنند و یکساعت بگذارند و صاف کنند و نیم رطل آن در آن دارند داخل او کنند و باقی را

با آن حقنه نمایند و گندم تر بان دهند که عوض جو بخورد گشوده می‌شود علاج دیگر نصف رطل

سپندانه زرد و نصف رطل مویز با دو حبه پنج مویز را بجوشانند در پانزده رطل آب تا آنکه شش رطل

بماند و صاف کنند و عرض کنند تا بخورد و اگر نخورد حقنه کنند تا گشوده شود و این علاج جهت آدمی

هم که قولنج داشته باشد مفید است علاج دیگر که سرآمد تمام علاجهاست آنست که با اعتقاد

درست این آیه قرآنی را بر آب بخوانند و بخورد اسب دهند تا نیک شود بسم الله الرحمن الرحیم ثُمَّ

قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا یَتَفَجَّرُ

مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ

صدق الله

و در ده رطل آب جوشانند تا آنکه چهار یک آن بماند بعد از آن آنرا در حلق او ریزند نیک شود

علاج دیگر جهة اسبی که بمدت زمستان اضافه برودت طبیعت او شده باشد زیر بغلها و شکم

و گوشهای او را چون داغ کند نیک شود و علامت ضعیف شدن او آنست که چشمهای خود را بگشاید

و گوشهای خود را راست کند و پنج روز جو از وی باید بریدن و کاه و علف با وی باید دادن اگر نیک

شد فبها و الا باین علاج عمل نماید تا نیک شود می باید که خاکستر الحنیقه به بپزند و در دیگی

که پنج رطل آب داشته باشد بپزانند تا آنکه تمام خاصیت خاکستر با آب رود و آب صاف در آن روز تا

نصف شب تشنگی دهند آنگاه آن آب خاکستر را بخورد او دهند باب دیگر در بیان علاج اسبی

که باد قولنج بهم رسانیده باشد علامت او آنست که بخوابد و برخیزد و خود را بزمین زند و گردن را

کج کند و نگاه بشکم خود کند و چشمهای خود بگشاید و سر خود را حرکت دهد و پوست خود را بلرزاند

علاج او آنست که شراب بگیرند در دو رطل آب نیل و پاره انزروت و پاره سیر خام و نصف مثقال

حلتیت مجموع را با یکدیگر ممزوج کند و صاف نماید و ده تخم مرغ بآن داخل کند و در حلق اسب

بریزند و علف باو دهند نیک شود علاج دیگر سه وقیه جلبه و سه وقیه شیرج و پاره خرما

و پاره نجاست آدمی و یک رطل کلم خرد بکوبند و با آب ممزوج کنند و صاف نمایند و در حلق اسب

ریزند نیک می شود علاج دیگر که حکمای هند ... عمل کنند سه وقیه ... در سه رطل

دیگر فلفل و جاوشیر را بکوبند و بهر حیله که باشد بخورد اسب دهند و اگر تشنه شود شیر و روغن ما

و شیر از هر یک رطلی و باده بادیان رومی همه را بجوشانند و صاف کنند و چهار رطل آب در وی کنند

و تخم مرغ بر او بشکنند و بر روغن بنهند و اسب را حقنه نمایند و بر جمیع اعضای او از سر تا پا مالند حرارت

او را بر طرف می نماید علاج دیگر پاره از گیاهی که او را [illegible] گویند و ده مثقال [illegible] و پاره جاوشیر

و پاره کندر را خوب بکوبند و با آب ممزوج سازند و در بینی او دمند [illegible] نمایند

باب [illegible] در بیان علاج اسبی که [illegible] بر او غالب شده باشد روغن گاو و نشادر و اسفناج

از هر یک دو مثقال ازین ادویه [illegible] بسازند و هر صباح بندقه را بخورد اسب دهند نفع

بخشد علاج دیگر پاره گل [illegible] کنند و در هر جا که باشد پیش بینی او دود کنند

علاج دیگر روغن گاو یک رطل شیر [illegible] بکوبند [illegible] دیگر ممزوج نمایند و

در حلق او ریزند [illegible] نمایند احتیاج [illegible] والعلم عند الله

باب [illegible] در بیان علاج اسبی که حرارت تابستان یا حرارت [illegible] شده باشد علامت

آنست که سر او [illegible] خشک شده باشد و استخوان او حرکت نکند و چشمهای او [illegible] شده باشد

و گوشهای او دراز شده باشد و بدن او سرد شده و هر ساعت [illegible] نگاه کند علاج او آنست که

[illegible] جاوشیر [illegible] زعفران [illegible] و شیطرج از هر [illegible] مثقال [illegible] بکوبند

[illegible]

و دیر حرکت کند و قدرت بر حرکت نداشته باشد و نفس خود را در پیش اندازند و گمان برند که
دیوانه شده علاج او آنست که کند را [illegible] چند رطل روغن گاو در ناف او اندازند و سر دو روز در حلق
نمایند آن علت را برطرف نماید علاج دیگر پنج مثقال نشاسته را در آب بجوشانند و جو را در آن
آب بخیسانند و در وقت جو دادن بخورد اسب دهند نیک می شود علاج دیگر اگر اسب چیزی
ناموافق خورده باشد و سرگین او بغایت روان شده باشد و ضعف ظاهر شده باشد چون بیشتر
بدهند باعث قبض شود و بحال صحت باز آید علاج دیگر اگر در علف زهر باشد چهار رطل آب
و مثقال آن را [illegible] بجوشانند و صاف کنند و در حلق او ریزند علاج اسبی که حنظل خورده باشد
و بدن او ضعیف و سست شده باشد و از تحت لبهای پایین او علاج آنست پاره [illegible]
و در دوش شراب کهنه ریزند و در حلق او کنند آنگاه دو مثقال [illegible] که شد ریزند و بر جمیع
اعضای او بمالند و بدن او را بروغن گل چرب کنند و دو مثقال زنجبیل بکوبند و با روغن گاو بجو
شانند و در لبهای او بمالند نیک شود باب [illegible] در بیان علاج اسبی که حرارت بر اعضای او
شده باشد علامت او آنست که فرج او در شکم او چسبیده باشد و پوست او خشک باشد و سر او
پایین افتاده باشد و موهای او ایستاده باشد علاج او آنست که آرد جو و روغن [illegible] بلبلاب [illegible]
ممزوج نمایند و پارچه بر فندقه آن اندازند تا سرد شود و آن اسب را حقنه کنند تا نیک شود

نداده و صبر نا کرده جو بدهی و در وقت فرود آمدن جو یا آب بدهی ضرر می رساند و سبب مرض

اسب می شود باید بعد از جو و آب دادن سوار شوی و بدوانی ضرر ندارد و مرض بهم نمی رساند هر گاه تب

دهی در وقت شام اولا در وقت سحر آب باید دادن تا آنکه از مرض ایمن شود اما اگر بعد از تعب

بسیار آب بخورد می باید که سوار شوی و بدوانی در گل تا آنکه عرق کند آنگاه او را در هوا نگاه

داری تا عرق او خشک شود و دیگر سوار نشوی تا آنکه سیاه شود از مرض که او را بعد از آب خورده

با تعب حاصل شده باشد و اگر آب و جو عرق وقت بخورد و مرض بهم رساند در در و بعد هم با سیم خون

از چهار رگ دست و پا باید گرفت و می باید کشید تا پیاده راه با آهستگی برود بعد از آن تندتر مرتبه

مرتبه تا بدوید بسبب آن مرض تحلیل رود و دو سیاه شود و اگر مرض در اندرون او باشد و ضرر علاج

کند علاج آنست که چهار یک رطل نیل بکوبند و با یک رطل سرکه کهنه ممزوج کنند و سه روز در حلق

او ریزند و جو نتهند بعوض جو گندم با او دهند جایز است و اگر مرض آن اسب کهنه شده

باشد هشت من آب را در دیگ آهنی بجوشانند تا سدس آن بماند آنگاه آن آب را حقنه کنند

و سوار شوند و بدوانند تا آنگاه که تعب بسیار بکشد و در روز دوم پنج رطل شراب صاف و یک رطل

سرکه کبوتر با هم ممزوج کنند و حقنه کنند و سوار شوند و بدوانند تا آنکه تعب بسیار بکشد

و جو نتهند بادیه بعد و اگر جو آید ضرر و علف نا موافق بخورد و بیشتر [illegible] ... اگر [illegible] خورد آن [illegible]

و بعد ممزوج نمایند و بر جمیع اجزای او بمالند نرم می سازند **باب چهارم** در بیان علاج اسبی که

بیماری او از کاه و جو دادن بی محل باشد علامت او آنست که دست و پای او درد کند و عصب او

کج شده باشد و چشمهای او در خواب باشد و خوی بسیار زند و بول او سرخ باشد و سر او ورم کرده

باشد و بینی او نازک باشد و قدرت بر خوردن آب نباشد علاج او آنست که پاره اسفناج و غل

صافی را بسایند و به بینی بر چشم او بریزند و معالجه چنان کنند تا آب بسیار بیاید و یک روز

آب باو ندهند و در روز دوم سه و قیه سفیده تخم مرغ را با روغن گاو ممزوج کنند و در حلق باد

ریزند نفع تمام می کند علاج دیگر ده مثقال صبر و مثل آن نشاسته با بعضی غلّه صافی بکوبند

و در بینی او ریزند و سر او را در پایین نگاه دارند تا آنکه آب از بینی او روان شود هر گاه آب بطرف

شود چون یک روز بگذرد در روز دوم زرده تخم مرغ را با یک رطل روغن گاو ممزوج کنند در حلق

او ریزند علت او را بر طرف می سازد علاج دیگر زعفران و زرد چوبه و نشاسته را از هر یک دو مثقال

خورد بکوبند و با آب ممزوج کنند و در حلق او ریزند نفع می کند علاج دیگر صبر مثقال نشاسته و باده

کرفس را خوب بکوبند و با آب ممزوج کنند و در حلق او ریزند نفع تمام می کند **باب ...** در بیان

علاج اسبی که چیزهای ناموافق خورده باشد بدانکه مرضهای اسب از خوردن جو [illegible]

وقت بصر می رسد چنانکه هر گاه جو بدهی در وقت یک آب بدهی یا وقتی که راه بسیار آمده

ببت خیار ودو رطل کشنیز بجنید وقیر باد بان را بجوشانند در ده رطل آب تا به پنج رطل

شود وصاف نمایند ودر حلق اسب ریزند نیک شود واگر بعد از این علاجها آب نزند برو ریزند آید

بحال العوسکدار نندو هیچ نکنند که علاج پذیر نیست باب سی ونهم در بیان علاج اسبی که بسوست

بصدر رسانیده باشد علامت او آنست که اسب ضعیف ولاغر شود وعلف نخورد وسینه او ورم

کرده باشد وبینی او خشک شده باشد وبدن او کج شده باشد علاج او آنست که اول او را یک

آب علف ندهند ویک رطل روغن گاو ویک رطل شیره را در حلق او ریزند وآن روز او را علف

ندهند اگر ماه شاخ وموی را بسوزانند واز هر یک پاره بگیرند وبا آرد جو خمیر کنند وبخورد اسب دهند

نفع می کند علاج دیگر یک رطل پیه تازه وسه وقیه شکر را بکوبند ویک رطل شیره برآن ضم

نمایند وآب برآن ریزند وسه روز بخورد اسب دهند نفع تمام می کند واگر شاخ وموی را در وقت عصر

در پیش بینی او بسوزانند نفع می کند علاج دیگر بعد از آنکه سه یک از آن که بسته باشد یک رطل

روغن گاو در دهان او بریزند وتا سه روز چنین نمایند در پیش بینی او شاخ وموی دود کنند ودر روز

چهارم هفت تخم مرغ در یک رطل شیره بهم زنند ودر حلق او ریزند وتا سه روز چنین نمایند بسوست

آن را زایل می کرداند علاج دیگر اگر کفل اسب بهم کشیده باشد دار مذکور را بکنند در حلق او

ریزند ودو رطل سرکه وشلال آن روغن گاو وپنج مثقال تخم کرویا ده ... مرغ را بکوبند
دهد

در آن داخل کند و در آب بمالند و اعضای او را باین حیلات نرم نمایند تا پوست اسب نرم شود
و فراخ گردد لیکن باید که از کثرت خدمت مهتر به تعب نشود و فربه گردد و رنج مهتر را ضایع نسازد
علاج دیگر جهت اسبی که صفرا بر او زیاده شده باشد و بعلف خوردن فربه نشود دیبوه ارمنی و
جاوشیر و ریوند از هر یک نیم وقیه و یک کف نمک همه را در ده رطل آب بجوشانند و صاف کرده در حلق
اسب ریزند و علف بعد بخورد او دهند فربه شود علاج دیگر بواسطه کرم که در شکم او باشد
و فربه نشود علامت او آنست که لگدگاه او بشکم او چسبیده باشد و قوت او رفته باشد آنچه
علف در او ظاهر نشود یک رطل جلاب با جو مجروش بخورد او دهند کرم را بیندازد باب نوزدهم
در بیان علاج اسبی که حرارت بر او غالب شده باشد علامت او آنست که سر او افتاده باشد و دست
او لرزان باشد و در راه رفتن ضعیف باشد و علف کم خورد و نفس بدشواری کشد و چشمهای
خود را بهم گذارد و آب از بینی روان باشد و سوراخ بینی او گشاده باشد و بدن او یک ساعت گرم
و یک ساعت سرد باشد علاج او آنست که یک روز علف بدو ندهند و خوید نو بدو ندهند تا خو بناف
کرشود آنگاه دو من زنجبیل و پنج خیار و پاره بینی تا نه و خشک و ... شاه تره را در ده رطل
آب بجوشانند تا دو رطل باقی بماند صاف کند و در حلق اسب ریزند و نعل اسب را بکشند و علف
بر سم اسب نهند و سرد و روغن دهند تا آن مرض دفع شود علاج دیگر پاره موی به ...

سرخ و جوز سه مثقال را بکوبند و آن چیزیست که آن را کرمان خوب می دانند و میشناسند و همه را

خوب بسایند و با یک رطل شراب ممزوج کنند و چهار رطل آب در آن کنند و هر روز یک رطل را بخورد

اسب دهند علف بخورد علاج دیگر شکر سفید را با روغن گل ممزوج کنند و بخورد اسب دهند نیک شود

علاج دیگر نصف رطل ترشیده را در گلوی او ریزند علف بخورد **باب هفتم** در بیان علاج اسبی

که او را علف خوردن فایده نکند و فربهی در او ظاهر نشود علامت او آنست که شکم او باد کرده و لاغر

باشد و پهلوی او چسبیده باشد علاج او آنست که دو کف حلبه و یک کف کرفس یا یک کف حرمل

طویل و پاره شیر مقشر را بکوبند و با پنج رطل آب و پاره نمک در دهن او اندازند علاج دیگر کله

گوسفند فربه و پاره کشنیز و مثل آن بادیان رومی را در هشت من آب بجوشانند تا آنکه نصف

آن باقی ماند پس صاف کرده در حلق او ریزند بعد از آن علف بطریق معتاد بخورد فربه شود علاج دیگر

بتعالی ماده فربهی کنند و دو و نیم جو اوزان و چهار درم شکر سفید و یک مثقال زعفران

و پاره بادیان رومی را بهم ممزوج نمایند و به مقدار گردوی از آن جدا کنند و بخورد اسب دهند علت او را

[illegible] نمایند و فربه کند علاج دیگر حنید و نیم حلبه را بشویند و با جو نسته ممزوج نمایند و صبح و شام

بخورد اسب دهند فربه شود علاج دیگر جهت اسبی که فربه نشده و آن بواسطه مرض باشد اندام او را

باید بجوشانند و بستر [illegible] اسب را بآن بشویند آنگاه موم را آب کنند و روغن گل [illegible]

در بیان علاج اسبی که حنظل بهم رسانیده باشد حنا و هلیله را بجوشانند و اسب را آب حقنه

کنند و بیرون کرهی رماد آورند و پاره کافور را بیک دیگر با روغن ممزوج کند و در سوراخ بینی او ریزند

نیک می شود و هر اسبی که بد خلق و چموش باشد دیوانه خواهد بود خصوصا اگر چموشی

او مادرزاد باشد علاج آنست که حنوت فاسده آن را دفع نمایند و زهره کفتار در حلق او ریزند

نیک شود علاج دیگر پیه را بگدازند و با آب جمع کنند و چند روز بخورند اسب هر دو نیک

می شود و شدت و بدفعلی و چموشی را برطرف کند باب سی و ششم در بیان علاج اسبی که علف نخورد

سر و قند عمل را نیم کوبیده و با یک رطل روغن گاو ممزوج سازند و در حلق او ریزند نیک می شود

و پاره از آن بر زبان آن مالند و کاغذ را بسوزانند و دود او را بدماغ او دارند و روغن گاو در دماغ

او ریزند تا آنکه میل بعلف خوردن نماید علاج دیگر چهار رطل شکر با روغن گاو ممزوج نمایند

و چند وقیه حلبه و مثل آن خرمای طویل و نیم وقیه کوه یا و پاره سیر مقشر در آب بجوشانند و صاف

کنند و سرد نمایند در حلق اسب ریزند که قوی او را فربه می کند و بعلف خوردن در آورد و فربه می شود علاج

دیگر جهت اسبی که علف نخورد و آن بواسطه تبی باشد که با او رسیده باشد یک وقیه نیم

روغن با سر و قیه شکر ممزوج کند و در حلق او ریزند علف بخورد و فربه شود علاج دیگر قند

سرخ ده مثقال و مثل آن زنجبیل و هلیله زرد پنج عدد و پاره بادیان رومی و زنیان

هلیله زرد زرد چوبه و کف دریا را برابر بکوبند و با آب مورد حل کنند و در چشم اسب کنند نیک

می‌شود باب بیست و هشتم در علاج اسبی که دماغ او گندیده باشد و سر او سنگین شده علامتش آن است

که سر خود را بکشد و نفس بسیار زند و بدن او خشک باشد و حال او ضعیف باشد و گاه در برابر آب خوردن

نباشد علاج او آن است که دو مثقال زعفران و مثل آن نشادر را بسایند و با پاره شکر حل کنند

و چهار روز بخورد اسب دهند نیک شود علاج دیگر نمک صاف و صبر برابر کنند و نرم بسایند

و در بینی اسب دهند و سر او را بالا گیرند تا آنکه آب از چشم او بیرون آید آنگاه سر او را پایین

کنند و یک روز علف باو ندهند تا گندیدگی دماغ او برطرف شود علاج دیگر زرده تخم مرغ و نیم رطل روغن

شیرج با روغن تازه ممزوج کنند و در حلق اسب بریزند و سر اسب را در توبره کنند تا بوی او به دماغ

او رود و دماغ او گشاده شود و آب سرها از دماغ او بیرون بیاید و اگر خون از بینی اسب روان شود

دهن او را سخت ببندند خون از بینی او برطرف شود باب بیست و نهم در بیان علاج اسبی که سر او

درد کند علامتش آن است که خود را بسیار بجنباند و وسواس داشته باشد و چشمهای او پاره

شده باشد و این مرض نوعیست از افلاج و باریک می‌سازد جسم را علاج او آن است که دو مثقال

زرد چوبه و مثل آن شکر سفید و مثل آن نشادر را بسایند و با هفت من آب ممزوج کنند و بجوشانند

تا آنکه سوم آن ناقص شود و آنچه باقی ماند سه روز بخورد اسب دهند نیک می‌شود باب سی‌ام

در بیان

ممزوج کنند و در خرقه کنند و پنج روز در چشم او بندند آنگاه زنجبیل و عفص صاف و قند سرخ را

بسایند یکی بر چشم اسب بندند و دیگر از چشم او بر دارند و خرقه دیگر باز باین ادویها آلوده کرده بر او

بگذارند نیک شود و گوشتهای او را بروغن گاو چرب کنند و روغن گاو بر گوشتهای او بریزند تا

[illegible] و سفیدی را زایل میکند و این عمل بغایت مفید است و هر اسبی که آب سیاه بچشم او ریخته باشد

[illegible] تاریک شود سر او را در توبره کنند و در آب روان فرو بندند و از صبح تا شام نگاه دارند و گاه گاه

تحریک دهند که نفس کشیده شود و از آن آب ضرری بوی نرسد و تا سه روز چنین نمایند آب چشم او

برطرف شود باب بیستم در بیان علاج اسبی که ناخنه در چشم او بهم رسیده باشد علاج است که

ناخنه او را بپیچد و خرقه بروغن گاو چرب کنند و در چشم او نهند نیک شود و اگر ناخنه باقی [illegible]

جهد آنکه از ناسور تر شود زعفران و [illegible] و [illegible] و [illegible] از هر یک یک

مثقال هلیله زرد یک عدد بسایند و با دو مثقال عسل بسرشند و در چشم اسب کنند ناخنه

و آب سیاه و سفیدی چشم اسب را برطرف نماید و اگر ناخنه چشم اسب [illegible] باشد یک عقرب

یا دو عقرب را خشک نمایند و در چشم اسب کنند نیک شود و اگر چیزی بر چشم اسب خورده

باشد یا رگهای چشم اسب سرخ شده باشد [illegible] چشمهای اسب [illegible] مرهمی از آرد جو و سفیده

تخم مرغ بسازند و بر او گذارند نیک شود و اگر چشم اسب بواسطه [illegible]

پنج مثقال جو و یک مثقال هلیله و یک مثقال نمک صاف را صاف بسایند و هر روز در چشم اندازند

نیک بی شود علاج دیگر پوست تخم شتر مرغ را بهفت تخم اندک اگر بهم رسد و زبد البحر از هر یک

یکمثقال و یک طسوج مشک و مثقال آن کافور را بسایند و در چشم اسب کنند نیک بی شود و این

عمل بغایت مجرب و مفید است علاج دیگر سر خرچنگ را با پاره اشنان بسایند و با عسل ممزوج

کنند و در چشم اسب کنند نیک بی شود علاج دیگر یک مثقال جوزبوا و یک مثقال مامیران و

شش یک مثقال کافور و مثل آن را فلفل بسایند و در چشم اسب ریزند نیک بی شود علاج دیگر

تخم هندی و نمک صاف را بسایند و با عسل ممزوج کنند و در چشم اسب کنند نیک بی شود و این

عمل جهة ادمی نیز نافع است علاج دیگر مسطه دریای را بسایند و نیم دانگ مشک با در شیشه بنهند

و در حوالی زراعت دفن کنند و بعد از ده روز بیرون آورند و با عسل [illegible] در چشم اسب کنند

نیک بی شود و اگر سفیدی چشم بسیار باشد شش یک سقمونیا را نرم بسایند و در چشم اسب کنند در چشم

او را ناخنی بهم رسد سفیدی او برطرف شود علاج دیگر نمک صاف و سرگین سگ و شکر سفید با هم

بکوبند و بسایند و در چشم اسب ریزند یا از صمغ [illegible] دماغ او کنند خوب می شود علاج دیگر

تخم درخت [illegible] را بسایند و هر صباح در چشم او بریزند نیک بی شود باب دیگر در بیان علاج اسبی

که در چشم او جراحتی بهم رسیده باشد یا آب سیاه داشته باشد [illegible] یا برفی کا

ممزوج

بکوبند و در میان شیر تازه نمایند و بمقدار هفت کره و از آن بنوشانند و اسب را از نصف شب
تا آنکه علف آفتاب بلند شود علف ندهند آنگاه یک جوز از آن هفت جوز بدهند هر روز نیم رطل شیر
خرما ممزوج کرده در حلق اسب ریزند نیکو می شود علاج دیگر جهت سرفه که کهنه شده باشد
یک رطل شراب صاف را با یک رطل روغن گاو در حلق او ریزند نیک می شود علاج دیگر بابونه موی
سیاه و مثل آن حرمل طویل و بادیه بادیان رومی و زنبیان را با یکدیگر بکوبند و با شیر تازه سرشته
بمقدار هفت کره از آن بسازند و اسب را از نصف شب تا آنگاه که آفتاب بلند شود علف
ندهند و از آن جوز در حلق او اندازند تا هفت روز چنانکه کنند نیک می شود و اگر سرفه جهت
علتی باشد که در حلق اسب بهم رسیده باشد نی شکر بخورد آن اسب دهند نیک می شود و اگر با
علاجها نیک نشود سینه او را داغ کنند نیک می شود باب در علاج سفیدی که در چشم اسب بهم
رسیده باشد علاج آنست که استخوان سر آدمی را بسایند و سوده در چشم اسب ریزند یا از سوهان
نی در دماغ او ریزند تا سه روز نیک می شود علاج دیگر موی سر آدمی را در کوزه کهنه ریزند
و سر آن را بگل محکم کنند و یک شبانه روز در تنور بگذارند تا آن موی بسوزد آنگاه بیرون آورند و
بسایند و در چشم او ریزند نیک می شود علاج دیگر آنست که [illegible] مقدار [illegible]
که بسوزد بعد از آن بیرون آورده بسایند و در چشم اسب کنند نیک می شود علاج دیگر

فصل در دفع حمارات و دمل و جراحات

اما آنکه علف دهند دیگلوی او بند شود و بعد از آن موی دانه بیرون کرده باشد را

بادبان بگویند و بسانید و به مقدار گردوی دیگلوی اسب اندازند که اگر از برودت باشد برطرف شود

و اگر سرفه او از حرارت باشد علامت او آنست که در شب و در سایه کم شود و در روز و آفتاب زیاده

شود علاج او آنست که سه مثقال شکر سرخ و مثقال آن کشنیز را نرم بسایند و با سه رطل شیر تازه ممزوج

کنند و در حلق اسب ریزند نیک شود علاج دیگر دو مثقال زعفران و مثقال آن نشادر را بسایند و

بالینوفیه و نیم روغن گاو خاصه و شیر تازه ممزوج کنند و چهار روز در حلق او ریزند نیک می شود

علاج دیگر سرو قیسلکی و مغز بادام و مغز پسته و بانه خشخاش و شکر سرخ و قند سرخ و روغن بادام

با شیر ممزوج کنند و در آب کم اندازند و سه روز در حلق اسب ریزند نیک می شود علاج دیگر چند برگ

درخت گردکان در سرکه گذارند و شش یک مثقال زعفران در آن ریزند و هر روز لقمه از آن به اسب

دهند نیک می شود علاج دیگر آنکه در زمستان انگور بجوشاند دهند نیک می شود علاج دیگر

بلکشت سداب در روغن شیرج بجوشانند تا آنکه طعم شیرج طعم سداب شود و صاف نمایند و در حلق

اسب ریزند نیک شود علاج دیگر پاره نمک و حرمل طویل سرخ بسایند و با سیر خوب و [illegible] شسته

مقدار گردو بجوشانند و آب دهند نیک می شود علاج دیگر آنست که پیه بز خصی کرده را با کله و دست

و پای او را بجوشانند تا مهرا شود و سه روز در حلق او ریزند نیک می شود [illegible] را

بدهند

آینه بعد از ساعتی باز باین طریق با او سوار شوند و چند روز چنین کنند تا اسب عادت کند

و ترک آن فعل نماید و اگر اسب بد فعلی نماید و علف انبرید یا آنکه بدست ریزد یا ضایع کند باید دانست

که علاج آنست که آن اسب را ببندند تا از آن خصلتهای بد بگردد [illegible] در بیان

علاج اسبی که سر سخت باشد طریق او چنان است که او را لجام نمایند و عنان او را سخت بکشند

و بر تنگ زین بر پشت او محکم بر بندند تا بر یکجا بایستد و حرکت نکند [illegible] در بیان

علاج اسبی که سر سخت باشد طریق او چنان است که او را لجام نمایند و عنان او را سخت بکشند

[illegible] در بیان علاج اسبی که سرفه کند علامت او آنست که سر خود را بزیر انداخته و شکم

او بیرون آمده و دستهای خود را جمع کند و سرفه بسیاری نماید و خوی بدو برود علاج او آنست

که ده مثقال سرمه سرخ اصفهانی را بسایند و با سه رطل آب بر بطل و یک عدد تخم مرغ ممزوج

کنند و بحلق اسب ریزند و علف سبز بخورد او دهند و اگر سبز نباشد خشک او را اشکنیده با آب

و جو بهای آن را بر خیسانند و او را بخورد اسب دهند تا سه روز نیک شود علاج دیگر سر خود را

بحلق گرم کند حلق اسب از هر یک پاره بسایند و با روغن گاو ممزوج کنند و بخورد اسب دهند

نیک می شود و اگر سرفه اسب از برودت باشد علامت او آنست که در شب در سایه بهوای سرد

زیاده می شود علاج آنست که هفت تخم مرغ را در سرکه اندازند و یک شبانروز بگذارند

سواری باید که بداند که در هر وقتی عنان را بچه طریق در دست می باید گرفت چه در هر یک از نرم
رفتن اسب و در وقت دویدن و در وقت [illegible] عنان بطریقی باید گرفت پیش معلم و در وقتی که لجام اول
مذکور شد بر سر اسب کرده باشد می باید که عنان را بسر قربوس زین بگذارد و [illegible] عنان را
بکشد و هر دو طرف عنان را برابر بکند تا [illegible] نقصان و اگر لجام که عود دارد در دهن [illegible]
دهان دارد بر سر اسب زده باشد در وقت ملایم [illegible] عنان آن لجام را در [illegible] نگاه دارد
در کشادن عنان را همواره برابر بکند و [illegible] [illegible] در بیان لجام کردن
اسبی که نگذارد که او را لجام کنند طریق لجام کردن او آنست که در وقت لجام کردن دست [illegible]
روی اسب بکشد و [illegible] در دهن اسب بگذارد تا رام شود و در بعضی چنین شنیده ام که معلم
اسبان [illegible] رام نموده لجام کرده است [illegible] در شناختن حیلهای اسبی که نگذارد
که بر او سوار شوند می باید که آن اسب را بکشند بمکانی که آنجا اسب ایستاده باشد و دست بر او
زنند و چنان کنند که اسب قیاس کند که او را از آنجا خواهند گذاشت و آنگاه [illegible] نزدیک او روند
و دستی بر چشمهای او بمالند و با آهستگی و ملایمت بر او سوار شوند و تعجیل در جستن اسب نباید کرد
و آنگاه پای در رکاب باید کرد و خود را [illegible] وقتی که سوار شد اسب را
[illegible] بگذارند که ساعتی بایستد و [illegible] سوار [illegible] دست فرود

نماید می باید که از برابر روی آن اسب در آید یا از هر کدام طرف که خواهد بملایمت و نرمی تمام از زیر
ریش او لجام را باندرون دهان او کند و بر او سوار شود و عنان اول را سست کند و عنان کوچک را بد
بلکه اگر محتاج بآن شود و اسب را براه اندازد و عنان کوچک را بسر اسب از جفت او به بیندد تا آنکه
بیست روز بگذرد و اسب عادت بلجام کردن کند و علامت عادت کردن اسب بلجام آنست که لجام را
در دهن بجاید و از دهن او لعاب بیرون آید و گردن او نرم شود و لبهای او براین شود و در دست
ذلیل و خوار گردد و بعد معلم با این لجام سوار اسب شود [illegible] در بیان شناختن لجام
کردن اسب بلجامی که در وسط دارد از میان دهن و طریق لجام کردن اسب باین لجام آنست که از پیش
روی او لجام نکند بلکه بملایمت چنانکه مذکور شد لجام کند و می باید که عمود این لجام گرد
بوده باشد و معتدل باشد [illegible] در بیان شناختن لجام کردن اسب بلجامی که
عمود او بیک میل باشد از اندرون دهن و طریق لجام کردن اسب باین لجام مثل لجام کردن دست مذکور
شد و می باید که معلم باین لجام ادب تعلیم اسب کند و عادت دهد او را بآن و باین لجام معلم بملایمت
تمام با اسب سلوک کند بآنکه عنان او را بسیار نکشد که اسب تلف می شود و بعضی از اهل این کار
اسب را بسیار می کشند و سست است [illegible] در بیان گرفتن عنان بدست بلکه
طریق عنان گرفتن بدست آنست که مختلفست بحسب اختلاف راه رفتن اسب [illegible]

دوانیدن باید که ایستاده باشد و اسب با این چهار درجه در چهار درجه یعنی بسد مکی لجام یا دیبه که در زیر

معلمان معروف است بعد از آنکه یاد گیرد اسب و لجام دیگری کنند باب هشتم در شناخت تعلیم اسبی

که نرم رفتن آموخته باشد و اگر بد دوی کند یا اگر دوی آنرا خواهند میانه شده رود یا راه رفتن میانه

آموخته باشد بعد یک سواری باید که بی از میان رفتن باید که عنان او را بکشد و لجام او را کشیده

نگاه دارند با لکد کند اسب باقی که درجه به تعلیم راه رفتن ملایم کنند و روزهای تعلیم اسب بیست و

هشت روز است یکهفته راه رفتن ملایم یاد دهند و یکهفته تند کردن و دو یا دو هفته دیگر هفته

راه رفتن میانه در یک تعلیم و کند و سخن اسب بیست و هشت روز است تا عادت کند تا نگاه هر طریق

راه رفتن که آموخته باشد علامت [illegible] باب نهم در بیان شناخت اقسام

لجامها و لجام کردن اسب بدانکه اقسام لجام طریقی که مولف این رساله ذکر کرده در سه باب بر سه

قسم است اول لجامی که معلم جهت تعلیم اسب و ادب کردن او بکار برد آن لجام [illegible] است دوم آنکه

لجامی که [illegible] باشد از [illegible] و آن معروف است میان معلمان اسب سیم لجامی

که [illegible] باشد [illegible] و آن نیز معروف است بیان ایشان اما لجام اول دو فن

دارد یکی آنکه در دست سواری باشد و آن عنان اصلیست و عنان دیگر عنان [illegible] است که در

[illegible] بدن اسب بندی کنند جهت [illegible] کار و احتیاج بآن [illegible] لجام کرده است

لجام

اورا و پاهای خود را نزدیک هم آورند و سمت بجنبانند تا آنکه گردن اسب و دست و پای او سبک شود

در نرم راه رفتن آنگاه پا از پس زنند اسب را بعد از آن چنان کنند که ده گام پس رود و یاد اسب دهند

که در پس رفتن نیز هر وقت که خواهد باید با آنکه عنان راست کند بجنبتی که پای خود را

از پس کشد و آزاد باید باب [illegible] در شناختن تعلیم اسب اهل کردن او از نرم رفتن بدویدن

می باید که اسب را علامتی و [illegible] چنان رام کنند که هر وقت خواهند ملایم راه رود و هر وقت که

خواهند بدوانند بدود و هرگاه در حالت دویدن خواهند که ملایم رود و هرگاه بجهد آنجا [illegible]

بجهد و چنان تعلیم کنند او را که اینها را باشاره بفهمد باب [illegible] در شناختن رفتن اسب از

نرم رفتن و دویدن می باید که اسب را این رفتن یاد دهند که از نرم رفتن بجهد [illegible] و بدویدن

و هیچ نرسیده باشد هر یک چه حد رفتن می دانند که چون از آن می کند [illegible]

یاد دهند او را که داخل در آن ضعفها نشود و بهترین ریاضتهای اسب آنست که هرگاه خواهند

که اسب باید بجای آنکه عنان او را سمت کشد باشاره باید باب [illegible] در شناختن [illegible]

اسب بدانکه هرگاه اسب را اقسام راه رفتن یاد دهند از نرم رفتن و [illegible] و [illegible] رفتن [illegible]

[illegible] می باید که [illegible] او یاد دهند و یک هفته [illegible] او را [illegible] از راه رفتن [illegible]

باو تعلیم بکنند تا [illegible] در طبیعت او [illegible] که با اشاره [illegible] سوار را بفهمد که [illegible]

[illegible] راست هر که پوست گرگ بر میان یا بر شکم بندد قولنج را دفع کند علاج درد سینه
سر تخم کاشنی را بستانند و بگلاب بر پیشانی بمالد درد سر و درد سینه را دفع کند علاج
زاییدن گوسفند دوگانه هر که خایه گرگ خشک کند و بسایند و با نمک
بیامیزد هر گوسفندی که از آن بخورند بچه دوگانه و سه گانه بیاورد و خطا نکند علاج زردی
دندان هر که را دندان زرد شده باشد صدف سفید و تخم توت و تخم سفیدان از هر دو دو
درم بکوبند و بر دندان بمالد سفید شود علاج گاوی که لگد زدن خویی کند خواه نر و خواه
ماده بنویسند بر دوش راست وی در حال و بعد از آن بگردن یا شاخ بندد که وَلَهُ اَسْلَمَ
مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ که مجربست
از برای تب لرزه بر سه پاره چوب چند بنویسند هر روز یکی در آتش بسوزند و در زیر دود
اول کسحلی کسلکر بر چوب سیم بنویسد کسلول نوعی دیگر جهت تب لرز بر چوب
اول نویسد که قلنا قلنا قلنا فرعون و در چوب دوم بنویسد قلنا قلنا قلنا
هامون و در چوب سیم بنویسد قسلنا قلنا قلنا نمود شفا یابد آمین ایضا جهت
لرز بر چوب بید بنویسد اول جهرات دوم جهروت سیم جهرادت و در بر دود بسوزد

جهة گاوی که گوساله با خود نگیرد بنویسد و در شاخ گاو ببندد با گوساله مهربان شود این است

عمرم اام عم عالااا ع اا هاهاهاهد هذب

هذب نوعی دیگر گاوی که نگذارند بدوشند بسم الله الرحمن الرحیم نعتبها

سمعتبها کلا اسواس صاعون ط ط ح یک باب جهة گاوی که گوساله

با خود نگیرد اِنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ اَیْدِینا اَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِکُونَ

وَذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَمِنْها یَاْکُلُونَ وَلَهُمْ فِیها مَنافِعُ

وَمَشارِبُ اَفَلا یَشْکُرُونَ ماه ماه ماه ماه سهوا سهوا

سهوا سهوا سهوا اهیا اهیا اهیا اهیا شراهیا بِرَحْمَتِکَ یا

اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ ایضا دعای مایه گاوی که شیر نیفد تعوید کند و در گردن وی بندد شیر

روان شود عَمِلَتْ اَیْدِینا اَنْعاماً فَهُمْ لَها مالِکُونَ یاکلون وَاِنَّ عَلَیْهِمْ

فِی الاَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَناً خالِصاً

سائِغاً لِلشّارِبِینَ اَعُوذُ بِکَلِماتِ اللهِ التّامّاتِ جهة گم گشتن زمین مروت

از امام جعفر علیه السلام که او فرموده که هرگاه خواهی عکسی را برادر زمین و المر فقط از ال

آورد بواسطه راه رفتن و ایستادن اسب بفهمد و برود یا بایستد و سزاوار است که معلم اسب

بداند که هر اسبی را چگونه تعلیم باید داد و ادب باید داد وی باید که معلم بداند که صاحب اسب

کدام نوع سوار شدن را میخواهد از سه قسم اول سواری بتنهائی دوم سواری برکاب سیم سواری به

مقعد و اسبی را که معلم سواری بتنها کرده باشد چون بدان قسم سواری تعلیم یافته باشد هیچ دیگر برآن

سوار نشوند یا سواری برکاب که سواری به مقعد کرده نکنند و هرگاه بغیر آن قسم سواری بکنند

آن اسب فاسد می شود و تعب معلم ضایع می گردد پس جایز نیست اسب خوب را بغیر تعلیم معلم سوار

شدن تا آنکه تلف نشود باب یازدهم در شناختن کسی که اسب معلم را سوار نشده باشد [illegible]

ابو احمد بن نظام گفته که نشان مال پیش من درست است از آنکه اسب را کسی سوار شود که وقوف سواری

نداشته باشد از مردان جاهل و زنان جاهل و اطفال سفیه بیعقل زیرا که اسب را کاهل می کند و ادب او را بر

می کند پس سوار شود بسبب جهل و وقوف تا آنکه او را [illegible] نتواند باب دوازدهم در شناختن

تعلیم اسب با دیگر رفتن بدانکه هیچ چیز بهتر از آن نیست که اسب را یک رفتن یاد دهند چه بسیار

راههای تنگ پیش می آید که ممکن نیست که سوار اسب را بر گرداند بواسطه تنگی مکان پس اگر یک

رفتن یاد داده باشد حاصل نمی شود و منجر بفساد اسب می شود و وقتی که اسب [illegible] یاد دهند

آنکه او را لازم و ملازم رفتن یاد دهند یا که دست باز دارد یا پای [illegible] محقق برانند

اورا

می گویند و علاج او آنست که آن را ببینند قسم دوم آنکه چون اسب را سوار شوند و بلند و دراز

از شدت باد در اثنای راه رفتن او حرکت کند یا ناگاه شخصی پیدا شود یا ناگاه چشم او بر چیزی افتد

چون سایه درخت یا دیوار یا چیزی سیاهی رم کند و سوار را بیندازد پس معلم اسب هرگاه این چنین

عمل مشاهده کند می باید که او را نزدیک آن چیزی که اسب از آن رم می نماید ببرد و در حوالی آن مکرر

بگرداند تا آنکه ترس آن برطرف شود و آن عادت را ترک نماید باب سیزدهم در بیان آنکه دویدن

اسب اصلیست یا از تعلیم یاد گرفته می باید که زمینی بلندی بهم رساند بمقدار یک ذرع چون

نزدیک یا قبه پس سوار اسب را بر آن بالا بدواند پس اگر بر آن تل بلندی چنان گذشت که اصلا دیدن

آن تغییر نکرد دویدن آن اصلیست و اگر تغییر کرد یا آنکه بجا ایستاد سبب آن بلندی رفتن آن

دویدن به سبب تعلیم یاد گرفتن از معلم و فرق میانه اصلی و آنچه یاد گرفته باشد به این عمل می توان

شناخت باب چهاردهم در بیان شناختن ادای اسب هرگاه اسبی ملایم راه رفتن را بجا آنکه میرود

یاد گرفته باشد و عادت به آن کرده باشد می باید که معلم سه چیز دیگر یاد او دهد اول دویدن با

دوم حسب تنی سیوم آنکه میانه دویدن و حسب تن راه می باید که سوار با اسب نرمی کند و ملایمت کند و

کند از هر چیزی که خواهد یاد اسب دهد اگرچه اسب سختی و بدفعلی کند و جهد کند سوار با آنکه

قصد اوست با اسب همانند باشد به سختی که هرگاه اشاره کند با آنکه دانهای خود را به نزدیک هر

سوار لجام را برابر کند که جلوها مثل شاهینی از زیر ابر باشد و زیاده کم نباشد لیکن اسب
این راه رفتن را یاد گیرد ایستادن را تعلیم کند تا آنکه هر گاه بکشد جلو را بایستد و حرکت
نکند پس هر اسبی که این صفتها را یاد گرفته است دیگر یاد گرفته باشد باب هشتم در تعلیم اسب چند
دایره راه رفتن می باید که اختیار زمینی هموار کند و دایره بکشد و در آن دایره هفت خط بکشد و
میان هر دو خط فراخی مقدار دو گام باشد و اسب را در آن دایره بیرون برانند سه مرتبه بر جانب راست و سه مرتبه بر جانب
چپ و مکرر چنین نمایند تا آنکه عادت نماید و هر گاه به آخر دایره رسد نگاه دارند و او را تختی که دست
خود را آنجا بر داشته همان جا بگذارد باب نهم در تعلیم اسبی که گاه لگی باشد یعنی در وقت رفتن
بایستد و پیش نرود بلکه باز پس رود تا آنکه چون به جانب خانه رسد یا جای تنگی برسد ایستد می باید که در
وقتها اسب را نزنند بلکه بخندند و فرو نشینند و دست و پای او را ببندند و بس بر او توکل کنند که او را از
هر سه پلید و پلید نشانند روز آب و علف باو ندهند و در روز چهارم دست و پای او را باز کنند سوار
شوند و آنچه که یاد داده اند مطالبه کنند پس اگر باز در وقت سوار شدن آن خصلت بد را ترک نکرده باشد
بالتمام همچنین نمایند تا رام شود باب دهم در تعلیم اسبی که دم نماید و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه
چون برابر آفتاب راه رود جانب سایه خود دم کند یا از سایه مرد خوف یا از سایه حیوانی یا پرنده که پیش او
رود دم کند و سوار را بیندازد و سبب آن علت پرده ای است که پیش چشم [illegible] او را با خنده
گویند

او را سد شود او را در اندرون آب در آورد و دست و پای او را به بندد و لجام کند و تنگ تو ببندد و زین

نماید و تنگ زین را بکشد و پوستی را بر دستهای او ببندد و سر آن پوست را در زیر زین محکم کند چنانچه

استخوانها را جا بجا نمی کند اگر پوست زیر دم را بیرون آورد و آنچه در آن بسته نگاه دارد تا به

تدریج ملایم شود و هر گاه بگذارد که سوار شود باید فرمود تا شخص گوشهای وی را بگیرد و دور اسب بلند

شود و هر چند اسب تندی کند با او ملایمت کند و بجانب راست و چپ راه رود و با او تعلیم نماید تا ملایم

و او را جائی که تا ... تیزی زند بلکه باز ... و قدر پای جهان کند که جست و در راه

رفتن تند شود و عرق کند اندازه رفتن و بهر حیله که باشد چنان کند که کودن او را نرم کند و او

به نرمی و ملایمت می شود تا آنکه رام شود و ادب را بتدریج یاد گیرد [illegible] که استعمال

کنند نام خدای تعالی باید برد از حضرت امام موسی کاظم روایت است که هر اسبی که سرکشی و بد

جنبی باشد در گوش او چند یوم این دعا را بخوانند خوشخوی شود باذن الله تعالی أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ

يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [illegible] در تعلیم کردن

اسب که ملایم در راه رود و کم ... باشد می باید که آن را لجام کند و لجام را سست کند تا آنکه ملایم

راه رود و سوار رانهای خود را جمع کند تا آنکه اسب گامهای خود را فراخ بگذارد بجهتی که پای او

بجای دست او برسد بلکه پایهای خود را از جای دستهای خود بگذارند ... چهار انگشت ...

صاحب کتاب می گوید که سخنان ایشان را درین کتاب ذکر نمی کنیم چه ایشان نقل بفروع کرده اند

و با نقل باصل می کنیم و شخصی که نقل باصل کند فروع را می یابد پس می گوییم ریاضت اسب بهشت چیز

حاصل می شود و آنچه زیاده برین هشت باشد آن فروع این هشت چیز است چهار چیز آن نرم کردن اسب

باشد که تعلیم کنند او را بنوعی که در هر وقت که خواهند بجانب راست یا چپ یا پیش یا پس بی آزار برود

و چهار چیز دیگر در تعلیم کردن اسب در علم چوگان بازی و نیزه بازی و شکار کردن و تا بسر ریاضت او رود

و اسب پادشاهان را باید بدین نوع تعلیم دادن که بدین خصلتها آراسته باشد و نرم که رود و در راه

ملایم و هموار باشد و عیار باشد. باب هشتم در شناختن ریاضت اسب بدانکه هر بچه اسب که دو سال

داشته باشد ریاضت را یاد می گیرد از مهتری که او را خدمت نماید تا چهار سال آنگاه معلم باید

که او را تعلیم نماید چه از دو سال تا چهار سال در پیش آن کسی که او را نگاه میدارد پخته می شود و

صلاحیت آن ظهور می رساند که ادب از معلم یاد گیرد باب نهم در بیان شناختن لجام کردن اسب

که او را خواهند که اول بپشت زین پشت وی گذارند و لجام کنند می باید که او را نرمی لجام کنند

و اگر بدفعلی کند آن را در کف […] پس اگر باشد آن لجام کرده بگذاشت خوب و اگر نه دست و پای او را

به بند لجام کنند و اگر دست و پای او را نتوانند بجهت […] بکردن […] را

بگذارند تا بعد دست و پای او ساکن شود و اگر […] که از تندی که […] طبیعت

او

باشد هرگاه در رونده دیگر نباشد و چشمهایش سرخ باشد خوبست و اگر چشمهای او سرخ باشد
تعالی اندیوانگی باشد و الکنی لکمنده و سر سخت و سرکش باشد و سر او را در دویدن نگاه نتوان داشت
سزاوار است که انچنین اسپی دوری نمایند و از اسب اشقر زیرا همچنین اسپی از عیب خالی نخواهد
بود و صبر بر گرسنگی و تشنگی ندارد و سختی در وقت احتیاج نمی تواند کشید و از اسب ابرش یعنی
که در وی نقطها باشد که مخالف رنگ بدن او باشد نیز دوری لازم است چه آن اسب نیز خوبی ندارد
و در گرما و سرما صبر ندارد و اسب سبز که نقطه سرخ داشته باشد بعقیده هی خوبست و اگر خواهی
که بی قصی و خوبی اسب را بدانی از دو گام در پشتی و سنان چند بر او بزن اگر مجهد اعتقادی بر او کند
که خوبست یا آنکه سوار شو بر آن و دست خود را بر سر خود بگذار یا مرغ نقب یا عطسه بزن اگر مجهد
خوبست ادب می آموزد و صلاحیت آن دارد که پادشاهان و بزرگان و مبارزان بر آن سوار شوند
باب هفتم در شناختن اختلاف جماعت که تعلیم اسب می دهند و رام می کنند بدانکه جمعی از ایشان می
گویند که رام کردن را بضابطه بر پنج جهت حاصل می شود اول تعلیم اسب بچوگان بازی دوم نرم
اسب بار دوم سیم تعلیم کردن او را در راه رفتن با آنکه گام خود را فراخ بگذارد و به نرمی راه رود
تعلیم راه کردن او را از رفتن جانب راست و چپ پنجم تعلیم کردن پس راه رفتن با آنکه از نگاه
که ریاضت اسب سر جمله حاصل می شود و عربان می گویند ریاضت اسب ... حاصل می شود

یا مانند سرخی و سیاهی باشد یا ابلق باشد یا آنکه پای او سفید باشد نیکو نیست و بر هر اسپی که

عضوی از اعضای او سفید باشد نیکو نیست جهة پادشاهان و اکابران و سپاه زنان و نگاه داشتن

مادیان از این عیبها که مذکور شد داشته باشد نقصی ندارد چرا که بچهای آن عیب خواهد بود

و جایز است که بجهت ایشان این اسپها بهدیه بدهند و هرگاه شخصی ببرد قبول کردن ایشان نقص

ندارد و هر اسپی که چشمهای او ازرق باشد در دیدن و دویدن سست خواهد بود **اما بعد** در بیان

شناختن رنگ اسپها بدانکه هر اسپی که رنگ او سرخ باشد که بسیاهی مایل باشد آن را کمیت گویند

آن اسپ صبور و کم باصبر تمام دارد و بگریختن و دویدن و گرسنگی و تشنگی و مرض و غیر اینها

متحمل است و اسپ سفید هرگاه دهن و پیشانی و چشمها و دست و پای و سم و ذکر و خصیه و دم او سیاه باشد

خوب است و اسپ زرده هرگاه زردی او همچو زرده تخم مرغ باشد و بر آن اسپ بمقدار یک درم نقطه زرد

باشد یعنی از زردی اصل خود و ذکر و خصیه و سم او سیاه باشد بسیار خوب است و اسپی که رنگ او

منقط باشد هرگاه ابروهای او و ذکر و خصیه و زانو و دم او سیاه باشد و بر جبهت او از یال تا دم

او خطی سیاهی کشیده باشد و دیگر عضو سرخ باشد در خوبی او سستی و نظیر ندارد و اسپی که

بعلت کل باشد که بر هیچ عضوی از اعضای او سفیدی نباشد [illegible] سفید باشد یا سرخ

یا سفید داشته باشد [illegible] و کم باشد خوب است و اسب [illegible] باشد سیاه

باشد

اسبان بخبیرتر و نیکوتر از اسب دوازده ساله نیست باب سیم در شناختن عیبهای اسب اگر خواهی

که معلوم کنی که اسب کمک نیست اسب مادیانی پیش او حاضر کن اگر فریاد کند کمک است و

شناختن اسب مادیان را نیز باین طریق بکنند که بچه او را از وی جدا بکنند اگر فریاد کند کمک نیست

و اگر خواهی که بدانی که اسب شب کور نیست در شب شال سیاهی پیش او بیندازند و اسب را بران اگر آن

اسب در آن شب شال سیاهی را دید و رمید شب کور نیست و اگر نرمید شب کور است و اگر خواهی که بدانی

که اسب کر نیست چند گام از دور رفتن و پای راست خود را بر زمین زدن اگر اسب نرمید و سر خود را

بر نداشت کر نیست و اگر نه کر است و اگر خواهی که بدانی که اسب در وقت رفتن دست چپ خود را بر دست

راست مقدم می کند یا نه او را بر سر جویی که تواند برید بالای او رد رفتن جو [illegible] اگر از هر دو

و کشتی دست راست پیش بر زمین نهد عیب ندارد و اگر دست چپ را بر زمین گذاشت عیب

دار است و نوع دیگر که معلوم نمایند که پای چپ را مقدم بر پای راست می کند یا نه آنست که آن را

در زمین سراشیب چون نهر و رودخانه یا استانهای که هموار نباشد بلکه پست و بلند باشد

معلوم نمایند باب چهارم در بیان شناختن اسبی که صلاحیت آن داشته باشد که آن را پادشاهان

داشته باشند بدانکه اگر بر کتف اسب یا بر سینه یا بر یکی از پاها یا هر عضوی از اعضای [illegible]

که جا بجای معتاد نباشد موجود باشد سوار شدن بر آن اسب نیکو نیست و اگر [illegible]

اسب تمام سیاه می شوند و در آخر سال هفتم سیاهی دندانهای پیش اسب می رود و بن آن عسلی شود
تا آخر سال دهم آنگاه چهار دندانها که در پهلوی دندانهای پیش است رنگ او بی مشعتی می شود و در
سال یازدهم سیاهی آن دندانها عسلی می شود و در آخر سال دوازدهم سیاهی دندانهای که در آخر است
عسلی می شود و در سال چهاردهم دو دندان بالای اسب که در آخر چهار دندانهای اوست سفید می شود
و در آخر سال پانزدهم دو دندان پایین نیز سفید می شود تا چهار دندانی که در پهلوی دندانهای پیش اوست
از بالا و پایین و در آخر سال شانزدهم چهار دندان دندانهای پیش نیز سفید می شود و در آخر سال
هفدهم چهار دندان آخر مشعتی می شود و در سال هجدهم چهار دندان آخر سفید می شود و در آخر
سال نوزدهم دندانهای پیش او بن آن خاکستری می شود و در آخر سال بیست و چهارم تمام دندانهای اسب
بن آن خاکی می شود و در آخر سال بیست و پنجم چهار دندان آخر او سفید می شود و در آخر سال بیست
و ششم چهار دندان آخر ضعیف و کج می شود و در آخر سال بیست و هفتم چهار دندان که در پهلوی
دندانهای پیش است ضعیف و کج می شود و در آخر سال بیست و هشتم چهار دندان او از هم می پاشد
و در آخر سال بیست و نهم دندانهای پیش او با یک و سست می شود و در آخر سال سی ام دندانهای
که در میانه دندانهای پیش و دندانهای آخر است متحرک می شود و در آخر سال سی و یکم جمیع دندانهای
اسب عادتی ... و احمق می شود و از علت جابیدن از کار باز می ماند ... می شود و در میان

بصر باشد و چشم او سفید باشد و بینی او دراز باشد و پیشانی او فراخ و بیخ گوشهای او باریک باشد

و پیشتر هر دو گوش او نازک باشد و بیخ گردن او غلیظ باشد و سینه او فراخ باشد نه تنگ بلکه میانه

در آنچه گوش باشد و شکم او فراخ باشد و میان او لاغر باشد و کمرگاه او ملایم باشد و کفل او [illegible] باشد

و استخوان کفل آن گوشت تمام داشته باشد و ساقهای او نازک باشد و میان ساق و سم او کوتاه

باشد و استخوان دستهای آن کوتاه باشد و سمهای او دراز و سیاه باشد و ستونهای دست و پای

او صلب باشد و مهره های جنبر او دراز باشد و در راه رفتن نگاه به دست داشت و جمیع اعضای او درست باشد

از آفات باشد که در گوشت سؤال است تا آنکه بیرون نیاید یا بیرون نیفتد [illegible] در شناختن سال

اسب بدانکه اسب دوازده دندان دارد دو دندان پیش از بالا و دو دندان از پایین که آن را ثنایا گویند

و در هر دو جانب این دندانهای پیش چهار دندان دیگر است دو دندان از بالا و دو دندان از پایین و آنها را

واسطات گویند و در دو جانب آن دندانها چهار دندان دیگر است دو دندان از بالا و دو دندان از پایین

که آنها را بلغیات گویند پس هرگاه نگاه کنی که تمام آن دوازده دندان سفید باشد آن اسب یک سال

دارد و اگر همه سفید باشد و در سال دوم [illegible] باشد تا اسب چهار ساله کامل گردد دو دندان

پیش در سال سیم می افتد و در شش ماه بیرون می آید و در سال پنجم دندانهای واسطات که در پهلو

دندان پیش است می افتد و در چهار سال بیرون می آید و [illegible] و در سال ششم دندانهای

قوت دل سوار می شود و در غمیان اسیما کم یافت می شود که بد فعل و بد طبع باشد و قابل تادیب

نباشد فسوار او از وی بر خطر باشد و از پاکیزگی طبع اسپ است که اگر جنبی بروی سوار شود در بیابان بدود

و قدما گفته اند که مکان ایشان در دریاها و جزیرها بوده و هیچ کس ندیده اند تا آنکه هفت شرط

با ایشان نکرده اند از دریا بیرون نیامده اند و اطاعت نموده اند اول آنکه حیض ندیده بر ایشان سوار

نشوند دوم آنکه ایشان را بانکشند سیم آنکه خورش ایشان را قطع نکنند چهارم آنکه ایشان را محل

ایستادن ایشان را از نجاست پاک کنند پنجم آنکه ایشان را نعل کنند ششم آنکه موی دم ایشان را

نبرند هفتم آنکه گوش ایشان را نبرند و موی پیشانی ایشان را نچینند و بعضی از قدما گفته اند که اسپان

نجاست را جهة جنیان که با ایشانند دوست می دارند و بعضی دیگر از قدما گفته اند که اصل اسپان

جنیان پاک است و باین سبب پاکی را دوست می دارند و نجاست را دوست نمی دارند پس سزاوار است که سوار

رعایت این هفت شرط نماید تا آنکه حال او فاسد نشود اول آنکه علت و مرض اسپ را شناسد

دوم آنکه علاج این علتها را بداند سیم آنکه دانا باشد چهارم آنکه تجربه کرده باشد که کدام اسپ مبارک

و کدام اسپ شوم است و علامتهای هر یک را داند و بعضی گفته اند که اسپ بطریق آدمی ابتدای آفرینش

و بواسطه ادب آموختن است که بعضی اسپ خود را دوست از ... ... دارند

... در صفت عیب کردن اسپ ... ... نشان اسپ ...

فیه

بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب فرس نامه

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله المعصومین سلام الله علیهم اجمعین

اما بعد چنین گوید داعی قلیل البضاعة نظام بن حسین ساوه که چون در سال هزار و سی و سه هجری

دار السلام بغداد مفتوح بحسام خسروانه گشت نواب کامیاب اشرف اقدس همایون اعلی کلب آستان

امیر المؤمنین شاه عباس صفوی خلد الله ملکه رساله در بیان تعلیم اسب و امراض و علاج

اسب بدست افتاد و چون بزبان عربی بود و فارسی زبانان از آن بهره نمیبردند لهذا امر اشرف اقدس

اعلی شرف صدور یافت که این بنده دعاگو آنرا بعبارت واضح تبدیل بفارسی ساختند تا خواص و عام

از آن بهره مند گردند امتثالا للامر الاشرف الطاع لازال نافذا فی الاقطاع و الارباع شروع در ترجمه آن نمود

امید که منظور نظر کیمیا اثر اقدس همایون گردد و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و هفتاد و شش باب

و خاتمه مقدمه بدانکه در میانه حیوانات نیکوتر و جلد تر و قوی تر و خوش خلق تر و خوش تر از جهت

نژاد اسب نیست زیرا که از جمیع انواع اسب بهتر میبود هر آینه جهت سواری پادشاهان معین آن شد

و معلوم است که در روز جنگ کسی که بر سوار اسب معتبر و مطلق و مسلح خواهد شد بجمیع آلات جنگ

از خود و خفتان و زره یعنی اینها بر خود خواهد بست و اسب نیز جلهای ثقیل خواهد پوشانید

پس با وجود این همه اسباب راکب و مرکب بواسطه غروری که در اسپست نشاط او زیاده میشود که

وقتی که بزیارت ایشان بروید فرمودند که بگو اللهم جافِ الارضَ عن جنوبهم

بهم وصاعد الیک ارواحهم ولقّهم منک رضوانا واسکن الیهم من رحمتک

ما تصل به وحدتهم وتونس به وحشتهم انک علی کل شیءٍ قدیر ودر

حدیث دیگر منقول است که هر که بقبرستان رود و پانزده نوبت سورهٔ اخلاص بخواند

وثواب آنرا بایشان هدیه کند حق تعالی بعدد آن مردگان او را ثواب کرامت فرماید ودیگر منقول

است که هر که آیة الکرسی بخواند وثواب آنرا باهل قبرستان هدیه نماید حق تعالی بعدد هر حرفی

ملکی خلق کند که از برای او تسبیح بگویند تا روز قیامت ودر حدیث دیگر منقول است

که هر که داخل قبرستان شود وبگوید اللهم رب هذه الارواح الفانیة والاجساد

البالیة والعظام النخرة التی خرجت من الدنیا وهی بک مؤمنة ادخل علیهم

روحا منک وسلاما منی خداوند عالمیان از برای او بعدد خلایق از زمان آدم

تا قیامت ثواب بنویسد ودر حدیث دیگر منقول است از حضرت امیر المؤمنین که هر که داخل

قبرستانی شود وبگوید بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله

الا الله یا اهل لا اله الا الله بحق لا اله الا الله کیف وجدتم قول لا اله الا الله من لا اله

الا الله

لا اله الا الله اللهم اغفر لمن قال لا اله الا الله واحشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله

محمد رسول الله علی ولی الله حق تعالی ثواب پنجاه ساله عبادت از برای او ... گناه پنجاه

ودر حدیث دیگر منقولست از حضرت امیر المؤمنین ع که روزی با اصحاب خود داخل
قبرستان شد و ندا کرد که یا اهل التربة و یا اهل الغربة و یا اهل الخمود و یا
اهل الهمود اما اخبار ما عندنا فاموالكم قد قسمت ونساؤكم قد نكحت
ودوركم قد سكنت فما خبر ما عندكم پس التفات حضرت رو باصحاب خود کردند
وفرمودند که بخدا سوگند که ایشان را رخصت سخن گفتن بدهند هر آینه خواهند گفت
که توشه بهتر از پرهیزکاری از برای سفر آخرت نیست و در حدیث دیگر منقولست
که راوی عرض بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع کرد که چگونه سلام کنم اهل قبور را
فرمودند که میگوئی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط
ودر حدیث دیگر منقولست که چون حضرت رسول خدا بقبرستانی میگذشت میفرمود
که السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
ودر حدیث دیگر منقولست که آنحضرت امام جعفر صادق ع هرگاه داخل قبرستان
می شدند می فرمودند که السلام علی اهل الجنة ودر وسائل الشیعة منقولست
که محمد بن مسلم پرسید از امام جعفر صادق ع که مردگان را زیارت کنم فرمود بلی گفت
آیا ایشان خبر دار می شوند بآمدن ما و میدانند که ما بزیارت ایشان رفته ایم فرمود
که بخدا سوگند که میدانند و خوشحال می شوند و انس میگیرند بشما پرسید که چه بگوئیم

بیا الهای چون داخل خانه شوند گفتند او را حق تعالی که ای بنده که بزرگ داشتی حق مرا
حق است بر من که ترا تعظیم کنم پس بتحقیق که بهشت خود را بر تو واجب گردانیدم و ترا
شفیع گردانیدم در بندگان خود که هر که را خواهی شفاعت کنی و فرو نشا حال تو و مکان تو
از بهشت و در حدیث دیگر منقول است از حضرت رسول خدا که هر که راهی رود بزیارت برادر
مؤمن خود از برای او است بهر گامی تا برگردد و بمنزل خود داخل شود آزادی صد هزار بنده
و محو شود از نامه اعمال او صد هزار گناه و بلند شود از برای او صد هزار درجه و همچنین
در زیارت قبور مؤمنان فضیلت بسیار و احادیث در فضل زیارت اموات مسلمانان
بی نهایت است از آن جمله منقول است در وسایل الشیعه که گذشت امام محمد باقر ع بقبر یکی
از شیعیان در بقیع پس ایستادند بر سر آن قبر و گفتند اللّهمّ ارحم غربته وصِل وحدته
وآنِس وحشته وآمِن روعته واسكِن اليه من رحمتك رحمةً يستغني بها
عن رحمة من سواك والحِقه بمن كان يتولّاه پس هفت نوبت انا انزلناه خواند
و شیخ طوسی در تهذیب حدیثی نقل کرده اند از حضرت امام رضا ع که هر که برود بزیارت
قبر برادر مؤمنش و از هر جانب که خواهد دست بر قبر گذارد و هفت نوبت سوره انا
انزلناه بخواند حق تعالی او را ایمن سازد از فزع روز قیامت و [illegible]
اهل کاد بقیع شان برسی سه نوبت السلام عليكم يا اهل الله يا [illegible] و سه نوبت رحمكم الله

از جانب خداوند تو پروردگار تو سلام میرساند ترا و می گوید که واجب شد از برای تو
بهشت و آزاد گردانیدم ترا از غضب خود و پناه دادم ترا از آتش و ملک گفت که حق تعالی
میفرماید که هر مسلمانی که زیارت مسلمانی را از زیارت کرده مرا زیارت کرده و ثواب او
برمن است و در حدیث دیگر منقول است از حضرت امام جعفر صادق ع که هر که زیارت کند
برادر مؤمنش را از برای خدای تعالی با او خطاب میکند که مرا زیارت کردی و ثواب تو
بر منست و راضی نمی شوم از برای تو ثوابی بغیر از بهشت و در حدیث دیگر منقول است
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که زیارت کند برادر مؤمنش را از برای خدا حق تعالی میفرماید
با او که تو مهمان و زایر منی بر من لازم است که مهمانداری تو کنم و بتحقیق واجب گردانیدم
از برای تو بهشت را بسبب دوستی تو او را و در حدیث دیگر منقول است که مؤمن هرگاه
که بیرون می رود بزیارت برادر مؤمنش خدای تعالی موکل میگرداند با او ملکی را که میگذارد بال
خود را در زمین میگذارد و بال دیگر را در آسمان و سایه میکند او را پس هرگاه داخل منزل او
برادر می شود ندا میکند خداوند عالمیان او را که ای بنده من که عظیم شمردی حق مرا
و تابع سنت پیغمبر شدی حق است بر من اعزاز و اکرام تو سوال کن تا ترا عطا کنم دعا
کن تا ترا اجابت کنم ترا و اگر خاموش مانی من خود ابتدا میکنم و هر چه دانم از برای تو
چون برگردد و روانه منزل خود شود مشایعت او کند همان ملک و سایه بر سر او افکند

که از حضرت امام موسی ع نقل میکنند که فرمودند آن حضرت که هر که زیارت کند برادر
مؤمن خود را از برای خدا و قصدش مرضای خدا باشد و منظورش ثوابهای خدای تعالی
و وعده بهشت باشد موکل کرداند حق تعالی از برای او هفتاد هزار ملک را که وقتی
از خانه خود بیرون می آید تا وقتی که میرسد بمنزل او برادر که ندا میکنند او را خوشا حال
تو و گوارا باد بر تو بهشت و تحصیل کردی از برای خود منزلها در بهشت و باز در کتاب
مذکور مسطور است از حضرت امام محمد باقر ع که خداوند عالمیان را حسنی هست
که داخل آن حسنی نمیشود مگر سه کس یکی آنکه حکم بر نفس خود کند یعنی انصاف دهد
اگر حق با او باشد و دیگری آنکه زیارت کند برادر مؤمن را و دیگری آنکه برادر مؤمن را
بر خود اختیار کند و ایضا در حدیث دیگر منقول است که هر که نتواند صله و مهربانی کند
با ما باید صله کند بفقرای شیعیان ما و کسی که نتواند زیارت کند قبور ما را باید که زیارت
کند صلحای برادران ما را که هر که چنین کند گویا ما را زیارت کرده است و ایضا در حدیث
دیگر در همان کتاب از حضرت رسالت پناه مذکور است که فرمودند که حدیث کرد مرا جبرئیل
که حق تعالی نازل کرد ملکی را بسوی زمین و آن ملک راه میرفت تا رسید بدر خانه که مردی
ایستاده بود و اذن میخواست از صاحب خانه پس ملک گفت با آن مرد که چه کار داری بصاحب
این خانه گفت برادر مسلمانم در اینجا آمده ام که او را زیارت کنم از برای خدا ملک گفت از برای
همین کار آمده گفت بلی غیر از این مطلبی دیگر ندارم ملک گفت با او که من [illegible] که من [illegible]

و بمالد تربت را بر سایر جسد خود و بگوید ایضا دعای تربت اللهم بحق هذه

التربة و بحق من حل بها و ثوى فيها و بحق ابيه و امه و اخيه و الائمة

من ولده و بحق الملائكة الحافين به الا جعلتها شفاء من كل داء

و برءا من كل مرض و نجاة من كل آفة و حرزا مما اخاف و احذر

و در حدیث دیگر که هر که بر تربت الحضرت که سوره انا انزلناه را خوانده بود

حدیث دیگر وارد شده است که چون تربت را بر داری بگو بسم الله اللهم بحق هذه

التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصي الذي تواريه

و بحق جده و ابيه و امه و اخيه و الملائكة الذين يحفون

به و الملائكة العكوف اجمعين اجعل لي فيها شفاء من كل داء

و امانا من كل خوف و غنى من كل فقر و عزا من كل ذل و اوسع

به علي في رزقي و اصح به جسمي و در روایت دیگر وارد است که هر گاه خاک

تربت بر داری بخوان سوره حمد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل

هو الله احد و انا انزلناه في ليلة القدر و يس و آية الكرسي و در بیان زیارت مؤمنا

شیخ بزرگوار در وسایل الشیعه نقل کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که زیارت

نکند مؤمن مسلمان برادر مسلمان را مگر آنکه حق تعالی ندا میکند او را که ای زائر خوش

حال تو و گوارا باد بر تو بهشت و ایضا در وسایل الشیعه منقولست از ابو حمزه که

ملک جبرئیل است در وقتی که گرفت آن تربت را و نمود بحضرت رسول صلعم که این تربت
تربت فرزند تو حسین که امت تو او را شهید کنند بعد از تو و اما این خبر است که گرفت
تربت را از جبرئیل و وصی امام حسین است راوی گفت یا حضرت الله از هر درد شفا است
دانستم الله امانست از هر خوف کدام است فرمودند که هرگاه ترسی از حاکمی یا جابری بود
مرو از خانه خود مگر آنکه با تو باشد چیزی از تربت آنحضرت و هرگاه بگیری آن تربت را
بگو این دعای تربت اللّهمّ انّ هذه الطّینة طینة الحسین ولیّک وابن ولیّک
اخذتها حرزاً لما اخاف ولما لا اخاف پس بدرستی که بدهی شود از تو هر بلای
که باشد خواه از آن ترسی و خواه نترسی آن مرد گفت چنین کردم که حضرت تعلیم من
کرده بود ایمن شدم از هر خوف از چیزهای که می ترسیدم و از آنهای که نمی ترسیدم و بدن من
صحیح شد و هرگز مکروهی ندیدم بعون خدا و در حدیث دیگر منقولست که هرگاه خوردی
آن تربت را بگو اللّهمّ ربّ هذه التّربة المبارکة و ربّ الوصیّ الّذی وارته
صلّ علی محمّد و آله واجعله علماً نافعاً ورزقاً واسعاً وشفاءً من کلّ داءٍ
و در حدیث دیگر منقولست از زید شحام که میگوید حضرت امام جعفر صادق
فرمودند که تربت حضرت امام حسین شفاست از هر درد و امانست از هر خوف پس
هرگاه خواهد یکی از شما بردارد آن تربت را باید ببوسد آنرا و بر چشم بگذارد
بمالد

بر آن مالیدند سیاه شد و آتش کم شد و در بعضی اخبار وارد شده است که خاک
مقبول برداشت از نزد قبر تا هفتاد ذرع و در حدیث دیگر تا هفتاد باع و در حدیث
دیگر تا چهار میل و زیاده هم از بعضی اخبار ظاهر می شود تا پنج فرسخ و بعضی از علما
این اخبار مختلفه را حمل بر مراتب فضیلت کرده اند یعنی هر چند نزدیکتر باشد
افضل است مؤلف این کتاب گوید که هر یک از این مواضع مخصوصه که آن تربت را
بردارند خوبست زیرا که مفهوم مکان نزد محققین معین نیست و بنابراین تمام
حقیقی نخواهند داشت الله اعلم و باید که از روی اعتقاد و قصد شفا بردارد و در
وقت خوردن دعای ماثوره بخوانند اثر تمام ظاهر می شود چنانچه شیخ بزرگوار
در وسایل الشیعه حدیثی نقل کرده اند که شخصی عرض کرد بخدمت حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که یا حضرت من معلولم و اکثر اوقات از بیمارم و نگذاشتم دوای را مگر که
همه را استعمال کردم پس فرمودند آنحضرت که کجای و چه چیز داری از تربت قبر جدی
زیرا که آن شفاست از هر درد و امانست از هر خوف پس هر گاه خواهی برداری بگو
دعای تربت مقدس اللهم انی اسئلک بحق هذه الطینة و بحق الملک الذی
اخذها و بحق النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل
بیته و اجعل فیها شفاء من کل داء و امانا من کل خوف پس فرمودند که

تربت امام حسین در آن شفاست هرچند یک میل راه که ثلث فرسنگ باشد دورتر از قبر

بوده باشد و در حدیث دیگر منقولست که شخصی گفت که حضرت امام رضا ع

از برای من بسته متاعی از خراسان فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن

مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت این خاک قبر حضرت امام حسین است

و هرگز آن حضرت چیزی بجای نمی فرستد مگر آنکه از این خاک در میانش میگذارد و می

فرماید که این امان است از بلاها باذن و مشیت خدا و در حدیث دیگر منقولست

که هر گل حرام است مانند گوشت خوک و هر که خاک بخورد و بمیرد من بر آن نماز نمی

کنم مگر گل قبر امام حسین ع که در آن شفای هر دردیست و اگر کسی از روی لذت

و خواهش بخورد از برای او شفا نیست و در حدیث دیگر فرموده اند که اندکی از آن حلال است

مثل نخودی و در حدیث دیگر منقولست که طین قبر حسین شفای هر دردیست و ایمنی از هر

خوف است از برای هر دردی که بردارند آن را حاصل شود و در حدیث دیگر منقولست

که هر گاه مهر خاک قبر را بر دارید باید که در جای پاکیزه و توقیر نماید و هر جای که گذارد

که از دور گشته می شود زیرا که اگر جنب باشد هر جانوری حتی که از آن محروم شوند

باشند و ضود ابرازی ما لند و برکتش تا بقا می بیند و این خاک شریف مثل حجر الاسود است

که اول یاقوت بود در نهایت سفیدی و هر بیماری که خود را بر آن می مالید

در ساعت شفا یافت و چون صاحب گناهان از اهل کفر و جاهلیت خود را

خوردن از خاک قبور با آن سر داخل داشت و آن بهترین چیزهاست از برای طلب
شفا و هیچ چیز را برابر با این مکن زیرا که با اطفال و زنان خود میخورانیم این خاک را
و چیزهای خوبی بسیار می بینیم و در حدیث دیگر منقول است که امام جعفر ع فرمودند که در
سر مبارک امام حسین ع خاک شریفی هست که آن شفاست از هر درد مگر مرگ و خاک
تربت آنحضرت شفاست از هر درد و این دوای اکبر است و در حدیث دیگر منقول است
که هر گل حرام است مانند گوشت مگر طینت قبر حسین که شفای دردهاست و در حدیث دیگر منقول
که اگر بیماری از مؤمنان که حق و حرمت و ولایت امام حسین را داند یکی دانه از طین قبر
آنحضرت بقدر سر انگشتی هر آینه دوای او خواهد بود و در حدیث دیگر منقول است که
ابی یعفور گفت بحضرت امام جعفر که چون است یا حضرت که بعضی از طین قبر امام
بر میدارند و منتفع می شوند و بعضی را نفع نمی دهد فرمود که نه والله که هر که بر
اعتقاد داشته باشد که او نفع میدهد البته منتفع می شود و در حدیث دیگر
منقول است که یکی از اصحاب بحضرت امام محمد باقر ع گفت زنی می آورد که بیماران ما
که دسمالی بدهم که جامه کعبه را برند و من خواستم که بحاجبان و دربانان بدهم
زیرا که میدانستم که ایشان از برای خود میبرند چون بمدینه آمدم بخدمت امام محمد
باقر ع عرض کردم فرمودند که آن را بده عسل و زعفران را و در آب [illegible] بریز و [illegible]
بده که بیماران خود را بآن دوا کنند و در حدیث دیگر منقول است که [illegible]

اورا بزن و بگو اللهم انی قد سمیته محمدا پس چون زاید محمد نام کن چون خواهی از رق

پسر متولد شود وقتی اراده جماع کنی دست راست خود را بر جانب راست آن زن بگذار

هفت بار سوره انا انزلناه بخوان چون حمل ظاهر شود در شکم حرکت کند باز دست

راست خود را بر جانب راست آن زن بگذار هفت بار انا انزلناه بخوان اگر خواهی بدانی

زن حامله دارد دختر زاید یا پسر اگر جانب چپ بلندتر است دختر است اگر جانب راست بزرگتر است

پسر است اگر سر پستان سیاه باشد دختر اگر سفید باشد پسر یا زرد پسر است اگر دهن

خوش طعم و لذیذ باشد پسر است اگر تلخ باشد دختر آید از حضرت امام محمد باقر ع

روایت شده در وقت جماع باید گفت اللهم ارزقنی ولدا واجعله تقیا لیس فی خلقه

زیادة ولا نقصان واجعل عاقبته الی خیر (کهیعص) (حم عسق) (طه) (علاعو)

جماع نماید دفع کند در بیان تربت آنحضرت بدان اینکه خداوند عالمیان شفا در آن

تربت با میمنت قرار داده و استشفا داشته که شیخ بزرگوار مفید در مسایل الشیعه

حدیثی نقل میکند از محمد بن مسلم که او میگوید که بیمار بودم حضرت امام جعفر صادق ع

از برای من تربتی فرستادند و چون خوردم فی الحال شفا یافتم و گویا که از بند خلاص

شدم پس برخاستم و بخدمت آنحضرت رفتم چون مرا دیدند فرمودند که چون یافتی

تربت میگفتم فدای تو گردم شفا یافتم بیمار بودم که از حیات خود ناامید بودم چون

شربت را خوردم گویا از بندی خلاص گردیدم و فرمودند [illegible] که

اگر موی سر آدمی را در سرکه بجوشانند و بر زخم سگ دیوانه نهند نافع بود اگر دندان

آدمی را با استخوان بال راست هدهد در سر خفته نهند مادام که در زیر سر او باشد

بیدار نشود از خواب اگر دندان آدمی را خورد کنند بر زخم افعی افشانند نافع بود و

دندان کودکی که نخستین افتاده باشد در نقره گیرند و زن با خود دارد آبستن نشود

و دندان آدمی مرده بر کسی که درد دندان داشته باشد بندند نافع بود اگر چون زن حیض دار

با شیر مرده بیامیزند و در چشم کنند سفیدی را ببرد اگر زهره را در پای راست بندند

چندانکه مباشرت تواند کردن بکند و اگر انگشت را بگیرند و بینی را بکنند و در آشیانه

زنبور بیاویزند تا زنبور او را بزنند پس بگذارد تا عرق چون مرده باشد با روغن گاو

بجوشانند و گوشت او را بیفشارد تمام پس آن روغن را در شیشه کند و سرش را بگیرد هر

خواهد که مباشرت کند قدری بر خود مالد ذوق بسیار یابد اگر مغز سر گنجشک را با شکر

بیامیزد بخورد آب پشت بیفزاید و شهوت را برانگیزد و اگر شکوه باشد بستانند سر

گنجشک را با آب بسایند و در چشم کنند نور را بیفزاید اگر کسی گوشت کبوتر بستاند

و در بازوی راست بندد بنام آنکه خواهد عاشق او شود اگر کسی را رنگ با لکت آمده

باشد با سرکه کبوتر بشوید پاک گردد اگر زعفران را خورد کنند با تخم گل سرخ

با روغن ... و با ... حمایل کند و شاف کند فرزند آورد چون خواهد

که حامله نپذیرد ... از آنکه حملش به چهار ماه رسد ... دست

و داخل بهشت می شود سورة الشمس هر که بخواند ثواب زبور را دریابد سورة اللیل

بجهت حفظ دماغ ۲۱ مرتبه هر که بوقت خفتن و الشمس و اللیل هر یکی را مرتبه بخواند و بخواند بر

و بگوید یا رب فرج عطا کنی حق تعالی بوی نماید سبب فرج از کجاست سورة الضحی بجهت

غایب ۲۱ مرتبه سورة الم نشرح هر باید ثواب آن کسانی که از جمیع مرده باشد سورة التین هر که

بخواند چنان باشد که در راه خدا و زن و کوه لبنان زر تصدق کرده باشد سورة العلق

هر که بخواند ثواب مجاهدین را دریابد سورة القدر روشنای چشم ۱۱ مرتبه و اگر صاحب برص

و برص بر خود بندد صحت یابد سورة لم یکن بتوبه طاعت ۱۲ مرتبه سورة الزلزال دفع خصم هزار

بار بخواند و صاحب لقوه را بخواند نافع باشد سورة و العادیات هر که بخواند ثواب جمیع امت

دریابد سورة القارعة جهت سازگاری ۸۰ مرتبه سورة التکاثر جهت دفع بلاها ۳ مرتبه سورة

العصر بجهت دفع علتها ۱۰ مرتبه و بر چیزی خوانده و بیماران کند محفوظ مانند سورة الهمزه بجهت دفع

جنگ یاران ۱۲ مرتبه سورة الفیل هر که بخواند گویا تصدق کرده است زر بوزن فیل سورة قریش یمن

الکوثر

دردها از بلاها هر روز ۷ مرتبه سورة الماعون حق تعالی و را عفو کند او را احتیاج نگاه دارد سورة

هر که بخواند عطا کند بعدد هر حرفی هزار درم سورة الکافرون از اهوال روز قیامت خاطر جمع باشد سورة

الفلق

النصر جهت نصرت هر روز ۷ مرتبه سورة ابی لهب خلاص از زندان ۱۰ مرتبه سورة الفلق ...

از شر جن و انس سورة الناس هر که بخواند حق تعالی بر او ابواب رحمت گرداند ...

وذکر خدا می رخواه یست سورة نوح هر که خواند رفیق نوح می شود در جنت

سورة الجن هر که خواند از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند سورة المزمل

هر که خواند در روز قیامت ائمة اطهار جمیع او را شفاعت کنند سورة المدثر هر که

خواند در روز قیامت از صراط آسان بگذرد سورة القیمه هر که خواند عطا میکند الله تعالی

ثواب مستجاب پیغمبر سورة الانسان هر که خواند در بهشت باو قصر میدهند

سورة المرسلات جهت غایب شدن بدشمن اباد سورة النبا هر که خواند ثواب

بوشرا دریابد سورة النازعات جهت سلامتی ایمان ابر باد سورة عبس از جهت هول

قیامت را باد سورة التکویر بجهت دفع بلاها در وقت بد ما نیک ابر مرتبه سورة

انفطرت بوقت درماندگی را باد سورة المطففین جهت دفع گریستن کودکان را مرتبه

سورة انشقاق جهت وضع حمل را مرتبه و هر که بسیار خواند نور بر روی روشن گردد سورة

البروج هر که بخواند عطا میکند مجموع شادة اسمان بصر ستاره ده ثواب سورة الطارق

دیو پری را سه باد سورة الاعلی بوقت سفر جهت سر باد سورة الغاشیه بادهای

صعب را ابر مرتبه سورة الفجر هر که بخواند ثواب آنکسانی یابد که در شب و روز بعبادت

مشغولند سورة البلد هر که بخواند بر حق ذات نیق رباد باشد و دو جناح و با تمنا طلبه

و زمینها و آفتاب و ماه و مرغان و ماهیان در یا همه برای وی استغفار کنند و اگر در آن

روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده ختم سوره حشر هر مهمی که پیش آید حیل بعد مشق

هر روز یکبار بخواند ما کی یک روز فوت شود از سر گیرد تا آن مهم بحصول پیوندد البته

سورة الممتحنة هر که بخواند خدای تعالی می نویسد در اعمال او حسنه بعدد کل مؤمن و مؤمنة

سورة الصف هر که بخواند عطا کند خدای تعالی ثواب صد هزار دینار که در راه خدا صرف

کرده باشد سورة الجمعة خدا نگاه میدارد او را از شر شیطان و لشکرش سورة المنافقون

هر که بخواند عطا کند خدای تعالی ثواب کسی که حقوق والدین را ادا کرده باشد سورة

التغابن هر که بخواند چنان باشد که بوزن کوه ابو قبیس زر تصدق کرده باشد در راه خدا

سورة الطلاق هر که بخواند حق تعالی می نویسد در اعمال او ثواب کسانی که در اسلام

تولد شده باشد تا روز قیامت سورة تحریم هر که خواند در بهشت با حضرت ابراهیم

رفیق باشد سورة الملک هر که بخواند می آید در روز قیامت سوار شده بر پرهای ملائکه

و جمال او مثل جمال یوسف باشد سورة القلم هر که خواند در بهشت رفیق ذی النون باشد

و مغفرت کند جمیع ذنوبه سورة الحاقة هر که خواند عطا کند ثواب ... که در راه خدا

شهید شده اند سورة المعارج هر که خواند می نویسد در اعمال ... از امانت

دفع دیو و پری را باشد سورة محمد بوقت مصاف و یافتن ظفر و نصرت یافتن
اعم مرتبه و اگر با آب زمزم بشوید و بیاشامد مقبول القول و صاحب جاه شود
و قوة حافظه وی بیفزاید سورة الفتح بجهت فتح و نصرت اعم مرتبه سورة
الحجرات دفع علتها و کفایت غفلت را باشد سورة ق جهت وسعت معیشت و دفع دست
تنگی ه را باشد سورة الذاریات هر که بخواند بوی بهشت را از پنجاه هزار سال
می شنود و ثواب فاطمه علیها السلام را کرامت فرماید سورة الطور هر که شب
خواند سه بار از مرض ایمن گردد و اگر بر عین بخواند خلاص شود سورة النجم
هر که بخواند حق تعالی دل وی را روشن گرداند سورة القمر بوقت تسهیل باشد
را مرتبه سورة الرحمن اگر بر صاحب رمد و طحال بندد شفا یابد سورة الواقعه
از حضرت صادق ع منقول است که هر که سوره واقعه هر شب جمعه بخواند هرگز مرض
فقر مبتلا نشود از جمله رفیقان امیر المؤمنین ع باشد سورة الحدید هر که بخواند
خدای تعالی ثواب جهاد کنندگان را با و عطا فرماید سورة المجادله از جهت دشمن
سه بار بر خاک بخواند و بپاشد بر دشمن بصلح باز آید سورة الحشر از حضرت
رسول ص منقول است که هر که سوره حشر بخواند عرش و کرسی و ...

استواد بندد هیچ دشمن را قدرت آمدن در آن خانه نباشد سورة لقمان جهة

دفع هر علت که در شکم باشد بام ببندد سورة السجده جهة ساز کاری زن و شوهر

وکشاد کارهای دختران بام ببندد سورة النسا جهة دفع بلاها بام ببندد سورة

یس بجهة هر مهمی که داشته باشد بام ببندد بخواند اگر یس را بهر حاجت که دارد

بنام هفت سلطان بخواند خدای تعالی حاجتش را روا کرداند اول بایزید

بسطام دوم ابو سعید ابوالخیر سیم ابراهیم ادهم چهارم اسماعیل

سلطانی پنجم سلطان [illegible] ششم سلطان محمود غزنوی هفتم

سلطان سنجر ماضی رحمة الله سوره والصافات جهة فراخی معیشت و روزی

دیر آمده را بات سه بار بخواند سوره ص جهة دفع چشم زخم سه بار سورة

الزمر جهة عزت را بات سوره فصلت بوقت خوف از سلطان بات سوره

الشوری بوقت خوف از دشمن سه بار بخواند سورة الدخان بر آمدن مقصود

بام ببندد در شب برات هفت بار بجهة مزید عمر و رزق و سعادت دو جهان بخواند

سورة الجاثية جهة آسانی سکرات موت را دفع عذاب سه بار بخواند سورة الاحقاف

بجهة دفع باد در هر جا که پیدا شود سوره [illegible]

دفع

۱۰ مرتبه اگر بمشک و زعفران بنویسید و بخورید طفل دهد صاحب ذهن شود

سوره الکهف در روز جمعه بخوانند تا جمعه دیگر در امان حق تعالی باشد سوره

مریم جهت خلاصی از تنگ عیشی ۱۰ مرتبه و اگر بر چیزی نویسید و بیرق بندد

کمان بیفتد تیرش خطا نرود و اگر بر چیزی نویسید و بشوید و بکودکی دهد

که زبانش گرفته باشد بگشاید سوره طه جهت نصرة بر دشمن و گشاد

کارها ۱۲ مرتبه سوره الانبیاء جهت دفع دشمنان و باطل سحر ۷ مرتبه سوره

الحج بوقت نشستن در کشتی ۷ مرتبه بخوانند از غرق ایمن باشد سوره المؤمنین

جهت دفع کاهلی عیال ۷ مرتبه سوره النور جهت دفع تهمت ۷ مرتبه بخوانند

سوره الفرقان جهت زوال دشمن ۹ مرتبه سوره الشعراء جهت دفع بنده و برده

[illegible] ۳ مرتبه بخوانند و اگر بنویسید بر گردن او ببندد نگریزد سوره النمل جهت

شکر نعمت حق تعالی ۱۰ مرتبه سوره القصص جهت سلامت آمدن غایب

۱۲ مرتبه بخوانند سوره العنکبوت جهت دفع دشمن و زایل شدن غم و اندوه

۷ مرتبه و اگر بگلاب بنویسید و بشوید و بخورد دلش غم نگیرد سوره الروم

جهت دفع دشمن ۱۲ مرتبه اگر این سوره را بنویسید و در شیشه [illegible]

محمد را بخواند   رمضان المبارک پیران محتشم واهل عیال سوره فتح بخواند

شوال پیروزه یا آب سوره نسا را بخواند   ذی قعده روی خوب یا آینه

پاکیزه وصحرا سوره فجر را بخواند   ذی حجه روی نیکو یا آب روان سوره تبت

بخواند   تیغ دیگ   محرم زر در صفر آید   ربیع نخستین آب دیگر غنم

جمادی نخستین ابریشم سفید   جمادی دوم به پیر نامحترم   رجب مصحف و ماه

شعبان گل   سرروزه تیغ جوهر دار نمی   شوال سبزه بنی قعده طفل   بدر محمد

رخسار زیبا صنم   خواص سوره‌ها   سوره آل عمران از برای وام ۱۳ مرتبه

بخواند   سوره النساء جهت حفظ ۸   سوره المائده جهت دفع عذاب جمیع

۱۴ مرتبه   سوره الانعام جهت هر حاجت ۱۴ مرتبه   سوره الانفال خلاصی

از بند و زندان ۷ مرتبه   سوره یونس جهت آنکه دشمن بد ظفر نیابد ۷ مرتبه

سوره هود جهت هر مهم مخصوص و گذاردن وام ۱۳ مرتبه   سوره یوسف

جهت هر حاجت که نزد پادشاه رود ۳ مرتبه   سوره الرعد جهت گرفتن اطفال

۳ مرتبه   سوره ابراهیم جهت دفع خصم ۷ مرتبه   سوره الحجر جهت خرید و فروخت

۳ مرتبه بخواند آن معامله بد مبارک باشد   سوره بنی اسرائیل جهت دفع بدگویان

۲ مرتبه

راست و دست چپ را بسوی آسمان بگشاید و سه مرتبه بگوید یا ذالجلال والاکرام

ادخلنی من النار پس سه مرتبه بگوید اجرنی من العذاب الالیم پس

دست راست از پیش برآورد و هر دو دست را بسوی آسمان بگشاید و سه مرتبه

بگوید یا عزیز یا کریم یا رحمن یا رحیم پس دستها را بگشاید و پشت

دستها را بسوی آسمان کند و سه مرتبه بگوید اجرنی من العذاب الالیم پس

بگوید و صلی الله علی محمد و آله و الملائکة و الروح پس حضرت فرمودند که هر

این دعا را بخواند خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و از او راضی شود و استغفار

کند برای او جمیع خلایق از جن و انس تا هنگام مردن او و بیان دیدن ماه نو

محرم سبزه یا آب یا زر یا نقره یا روی زنده سوره الرحمن بخواند   صفر آینه یا انگشتر

در کف دست گرفته سوره حمعسق بخواند   ربیع الاول آب روان یا روی زن

جوان سوره قد سمع الله بخواند   ربیع الآخر جواهر یا آب یا گل سفید سوره

تبارک بخواند   جمادی الاول روی برادر یا زر یا نقره سوره مزمل بخواند

جمادی الآخر روی فرزندان سوره مدثر بخواند   رجب [illegible]

در کف دست گرفته سوره ص والقرآن بخواند   شعبان سبزه جامه [illegible]

باهفت نقره کند وهفت گره زند واین آیت را هفت بار وبا انگشت راست گره

زند فی زجاجة الزجاجة انه برای دفع نظر بدان مجرب است از توریة موسی

استخراج شده است بسم الیهای ادونای صباوت ملخ هلا ... صن

اشراهیلا ... فصل سر قطره آب سرکه ... در بینی چکاند خون آمدن از بینی

باز دارد ... سرکه ... گرم کند و در بینی ... باز ... در وقت خواب

زدنی بگوید باسمک یا الله اللهم احیا و باسمک اموت و دیگر الحمد لله الذی احیانی

بعد ما اماتنی والیه النشور ... [illegible] ... بدین شکل نظر کند این است

لا اله الا الله	لا اله الا الله
ابراهیم خلیل الله	موسی کلیم الله
لا اله الا الله	لا اله الا الله
محمد رسول الله	عیسی روح الله

هلج هلج هلج

هلج هلج هلج

هلج هلج هلج

تیغ کشی و دیگر رحمة الله ... ۱۱۱ ... ۱۱۱۱ ...

معنی از اهل بیت روایت کرده اند که هر که بعد از هر نماز ... بدست

داشت

ان م ۱۲ ا ح ی ۱۰ ۲ ۱۳ ۴ ۲۱

و بخورد شکم را ببندد اسهال و بیرون تراشد شکم را ببندد الو انذیر بیالاید تشنه شد

نیاورد الف نعناع تازه بخورد هر کرم که در شکم باشد بیرون آید و سود دارد و این را بسیار

تجربه کرده اند مفید است هذا لعلاج کنند روز چهارشنبه این دعا را نوشته باشد

انا اخترتک ... که در آن ... بر سر ... بسیار مجرب

وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب بقلم

طاعون در کف دست بنویسید ... دعوات ... بیرون آورده دلو

از کلو چون دلو در گلوی ... ماند این آیت را بر نان بنویسند مثل کلمة خبیثة

کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار ... بیرون آید و یسبح

الرعد بحمده والملائکة من خیفته ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء من

عباده وهو شدید المحال هر که هر روز این تسبیح را بخواند ... دارد

ملک الموت و تاریکی قبر و سوال نکیر و منکر ایمن باشد سبحان ذی العزة العظیم سبحان

ذی الملک القدیم سبحان ذی الفضل العظیم سبحان العزیز الحلیم سبحان الرحمن

الرحیم از برای فتح و فتوحات سوره انا جاء نصر الله ... بنویسید ...

... و باطل سحر دعا ... این دعا را ... بنویسد ...

عزیمت این کاغذی نویسند باسم آن شخص و محبوب آن شخص اگر کسی در نزد کسی
بکاری رود این آیت را بنویسد و چهار در بیت بخواند کفایت کند الا الی الله تصیر
الامور باب اگر خواهد که در قمار بازی کسی از وی چیزی نتواند بردن بگیرد
کروی تخم روز باشد یا خسوف یا کسوف شود نگاه دارد هر وقت که قمار کند آن
تخم را در دست راست بندد هیچ کس از وی چیزی نتواند بردن باب اگر حریفان را
مست کند بگیرد حنظل چراغ را که از فتیله می بندد با مقراض و در شراب اندازد
بخورد حریف همان دم مست شود اگر خواهد که از خوردن شراب مست نشود
بگیرد بگوید اندم حی هو سه دم آن بخواند که لا یصدعون عنها ولا ینزفون آن آدمی
خربوزه را در پیش گوشت را نگاه دارد هر قدری که شراب بخورد مست نشود
باب اگر خواهد که یکی را دیوانه کند بگیرد از گربه سفید و از گربه سیاه خون گوش
بگیرد بنی ... سیاه بیند و شربتی در روی فتم کند بهر که دهد عاشق او شود باب
تخمیل وقت و را تحلیل کند به ... طلا کند و در دسر ... یا ... روی دیگر
که زنان بار نگیرند اگر ... باشد ... بخورند ... قطران ...
بمالد و جماع کند ... بار نگیرد باب دعا الله ... زبان بندد ...

دعا

اراده هر امر ها و هر مالکی ساله باب المحبت نوشته شد در روز دوشنبه و در آتش

اندازد که هر آدم میگردد شوخی که صبرش نماند باسم فلان بن فلان علی محبت فلان

بن فلان دعا این است و ۱۸۱ ۸۹۸۱۱۸۸۱ یا الولید ۲ ۰ کسردم صرحسن

باسم مادر ایشان و بعد آنرا در تخم گذارد و در گل گرفته در زیر آتش نماید بقدری

که حرارت آتش باو برسد که آن شخص در هر جا باشد حاضر گردد عزیمت که

این است عزمت عزمت علیکم یا اصحاب السحر والوسواس وابلیس واول واقربای

ابلیس و باین سلطنت باد در هفت اندام ص ن ص ۱۱۱۱ ح دام این که ع

ح ۱۱۱ ۸۸ ۹۱۱۱۱ العجل العجل الساعة الساعة بسم الله عزمت علیکم

یاسند یا بیل انت وخدام هر یا بیل موکل علیکم فرقیا بیل بحق جج جج یا الوف

یا الوف یا الوف یا اطوق یا اطوق یا اطوق یا نود یا نود یا [illegible] سریع سریع سریع

اسرعوا اسرعوا بحق سید کم وامیر کم بحق انطعیم الساعة الساعة الساعة

بالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم باید تخم مرغ [illegible] را

سوراخ نماید اندازد که بتوان حال [illegible] زرده و سفیده او را تمام بیرون او بیفکند و بجای

او نفت سفید بریز نماید و فلفل در آن ریزد که آنرا طلب خواسته باشد بسوزاند

آورده لحی و باید مدد [illegible] بجا تمام مهر کن [illegible] زیر آستانهٔ آنکس دفن کند بی توقف

آواره گردد و اگر خواهی که در میان دو کس دشمنی و تفرقه جدایی افکنی باید

کوزهٔ آب نارسیده و چهل و یکبار این سوره را بر آن خواند به نیت دشمنی و تفرقه در

چون تمام گردد کوزه را بر زمین زند چنانچه کوزه شکسته شود در میان ایشان

تفرقه افتد اگر خواهی که در میان دشمنان جنگ و نزاع افتد باید تخم حنا و

پارهٔ از خاک مرده با هم بیامیزد و یکبار این سوره را به نیت دشمنی و تفرقه بخواند

چون تمام شود آن را پنهان در خانهٔ ایشان دفن کند یا بیفشاند در میان

ایشان تفرقه افتد و دیگر بیار تخمی چو هفت غربال کرده و یکبار این سوره را [illegible]

به نیت جدایی و تفرقه بنام مادرش بخواند این عملها را در ساعت نحس می باید

و در روز چهارشنبه آخر ماه و نزدیک شام این عمل باید کرد و اگر برای زن باشد

نسبت مادر بخواند و اگر از برای مرد باشد نسبت پدر خواند البته در میان ایشان

جدایی افتد [illegible] شود چنانچه در روز یکشنبه در زیر آستانهٔ خانهٔ آنکس دفن کند

عجایب بیند باسم [illegible] فلان بن فلان علی حب فلان بن فلان [illegible] باشد

تا بخورد بامر خدای تعالی مقصود برآید و دیگر بیار چهل و یک دانه گندم و سه بار برآن

[illegible] بخوان و باد بدمد و سر روز بپوسته در وقت طلوع آفتاب در [illegible]

کس بقرار بجا آرام گیرد اگر خواهی که در دولت بر تو گشاده گردد دو رکعت نماز

بگذارد به نیت گشادگی دولت و در هر رکعت فاتحه و سوره یس را یکبار بخواند

و نماز شب [illegible] جمعه یا در شب چهارشنبه ادا کند که بلاشک در سعادت بروی گشاده

گردد و دیگر بیار چهل و یک دانه سپند و دانه تسبیح را سه بار برآن بخواند به نیت [illegible]

بند خصمان و آن سپند و دانه ها را [illegible] خصم [illegible] سازد زبان دشمن بروی بسته

گردد و دیگر بیار هفت پاره نان و این سوره را به نیت جدایی و تفرقه برآن

بخواند و اگر از برای زن باشد به سگ ماده دهد و اگر از برای مرد باشد به سگ نر

دهد تا بخورد که در میان ایشان جدایی افتد اگر خواهی که [illegible]

جدای شوند و با هم دشمن باشند بیار مشتی سپند [illegible] را هفت بار

برآن بخوان و باد بدمد به نیت دشمنی و تفرقه چون عمل تمام کرد آن را

در میان ایشان بیفشاند دشمنی عظیم در میان ایشان افتد اگر خواهی کسی را

از مقام خود آواره کنی بیار علف [illegible] و یکبار این سوره برآن بخوان [illegible]

اگر دردش خاص برود بمیرد و ... امنوا بما انزل علی محمد وهو الحق من ربهم

و ما الا رسول قد خلت من قبله الرسل ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله

وخاتم النبيين والذين معه سواشدا الموت بما كان رحيم فصل دری شتر را بیو

وخاکسترش در بینی افکند خون باز دارد اگر کسی را حمیده در گوش رفته باشد

مغز استر زرد را چندان بسایند که روغن او گرفته شود آن روغن را بر آن نهند

چون بوی آن شنود بیرون آید اگر بول کره ساله یک قطره در گوش چکانند باد را

بنشاند علاج درد گوش حلقوم پیه کبک در گوش کردن بمالند نافع بود اگر زهره بیک

در گوش باد برای طلا کنند نافع شود چرا که خاصیت نیکو دارد اگر چوب شفتالو را

مسواک کنند بن دندان را سخت کند و بوی دهن را خوش کند اگر تره خانه درد دندان را

گرد خون آمدن از بن دندان برطرف کند اگر سیر گرم کند و در دندان نهد درد دندان

بنشاند اگر سرکه با شکر بخورد بوی دهن را خوش کند فصل کشنیز خوردن تبش

ط جگر را بنشاند و جگر را تازه کند اگر زیره بر ناف کودک مالند شکم را ببندد اگر

مرغی بکشند و شکمش بکاسنی پر کنند و بخورند خون از شکم باز دارد و بیت ...

لحم کاسنی با شکر بخورد خون از شکم باز دارد اگر پوست ... بکوبند بخورند

و بگذرد

بر نه اول مرتبه بگوید بستم بت ولرزه فلان بن فلان بحق بسم الله الرحمن الرحیم

و بعد از آن با دو کودک صاحب بت بندد افسونهای لگ و ساس بر آب خواند و بر دیوار

خانه بریزند و باد در آب خوانند و گل کنند و خانه را بدان گل اندود کنند الم تر

الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا بسبقم لکان ...

خانه فلان بن فلان و این آیت بنویسد بر چهار دیوار خانه بچسباند اللهم

اطفئنی اللهم عطشنی اللهم عصیان اللهم غرسا از برای او حوت بنویسد

و در سر ... و انا نبلوکم نشرک بنا احدا لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بهر افته درختان بنویسد بر چهار بقعه هر کدام از درختی بیاویزد که ...

توتشیاع توجه باشد بر طرف شود والسماء والطارق ... ما الطارق النجم الثاقب

اگر خواهی که بدانی که بیمار ...

... بنویس و در

میان ... بنهد اگر بیمار آب بماند

بهتر شود اگر در میان آب بماند

بیمار ... نکند بهتر شود

١٢۶	ص	۵	١۴
٢	ص	۴	١٣
٣	ص	۴	١٢
	٣	١١۶	١١۵

جهت بول کسی ... این طلسم را بر خاک نویسد و از میان هر دو

طلسم بگذراند و طلسم مذکور بدین طریق بنویسد شفا یابد این است

و	د
ح	ا
د	د

م	د
و	ح
ع	س

جهت دفع سرفه این کلمات را بنویسد و بشوید و آبش بخورد

شفا یابد و بالحق انزلناه و بالحق نزل حسبی الله نعم الوکیل توکلت

علی الحی الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع

العلیم دعای [illegible] برکات این دعا را بنویسد در پای کودک ببندد

که واز داشته [illegible] و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض

حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری

مع القوم الظالمین از جهت بند [illegible] نسیان نبود و جهت

نسیان بنویسد سوره الم نشرح [illegible] بندد [illegible] برند

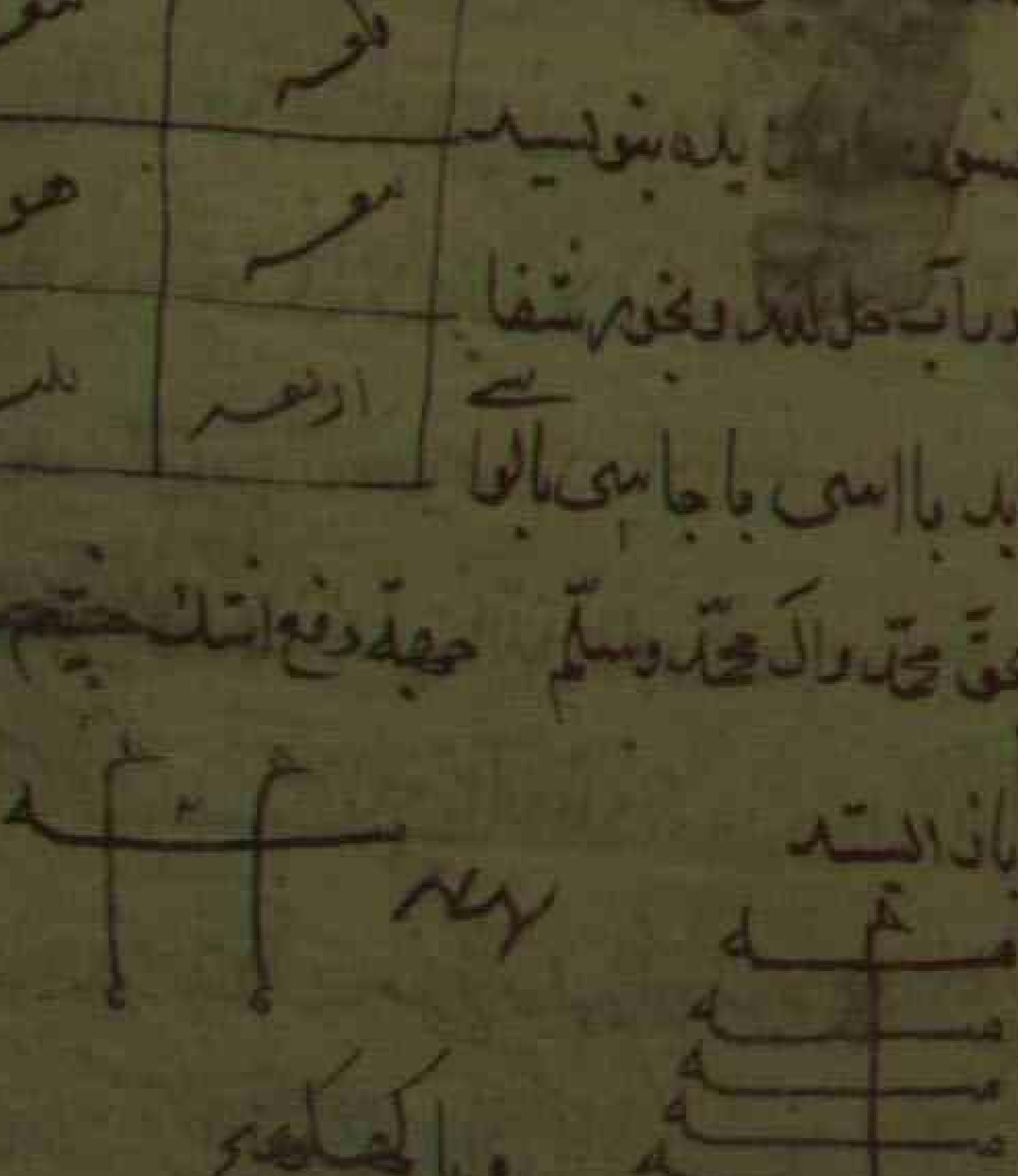
شکل تنشیم صفر و مقد و سه الف با صفر یکی نردبان چهار الف با میم دم بالا و بلا صفر دان



اگر کسی خواهد بداند که از غایب چیزی آید این شکل را بنویسد و بدین طریق بکشد و درختی نارسیده را بفرماید تا انگشت بر یکی از آن خانها نهد بدین وجهی که درین دو بیت مرقوم است اندر ششم بجاد غایب آید تاگاه در هفتم دو سه بفرستد چیزی در هشت و در نهم باید در خانه خویش باشد

لعه	سعسه	سعسه
سعه	هو	وهو
ادعه	للسه	لالهه

بدن ... اندر آب ... اینوع ... باید بنویسد و در آب حل کند و بخورد شفا یابد یا اسی یا جاسی یا الوا ... بحق محمد و آل محمد و سلم جهة دفع اثقل ختم بنویسد بر سر خود ببندد



وسه عدد باده آسید و هفت عدد سوزن که سفت نداشته باشد و ان الهمائی

حاسیجون و سه عدد فیروزه و سه عدد عقیق و سه عدد مرجان و سه عدد لعل سوا

و سه عدد باده آسید و هفت عدد سوزن که سفت نداشته باشد و ان الهمائی حاج

جون جون و نمک و هل و قندس و دارجینی و نبات و شکر همه را در آن موم بنشانند

بعد از آن این افسون را هفت بار [illegible] مذکور بر سر آن بدمد در حین

با شقالی بپیچد با خود نگه دارد که هر کس او را ببیند محب و خواهان او شود چون

لیلی و مجنون و یوسف با زلیخا و سلیمان با بلقیس هر چهل روز یک بار تازه کند

و این افسون بحق کهیعص یا کهکیهج یا کیج برحمتک یا ارحم الراحمین

نعل اسب این است روایت است که هر کس این طلسم را بر نعل اسب ابلق سوار بوده

باشد یا او که فولاد نقش کند و در آتش اندازد محبت تمام ظاهر شود در دل

آن شخص یا هر کس که [illegible] باشد و خواهد که زود زود او را

بیاورد باید که در شب چهارشنبه در آتش اندازد و شریف بر سر نعل [illegible]

که صد فرسنگ دور باشد که زود زود بیاید با سه که خواهی کسی را ازاله

دون [illegible] حرام باز دارد این طلسم را بر نعل [illegible] در نعل بکند

شمس زهره عطارد قمر بدانکه هفته هفت روز است و هر روز یکی از این

کواکب سبعه تعلق دارد یوم الاحد تعلق بشمس دارد یوم الاثنین تعلق

بقمر یوم الثلث بمریخ یوم الاربعا بعطارد یوم الخمیس بمشتری یوم الجمعه

بزهره یوم السبت بزحل علاج سرفه وضعف دل خشخاش ۳ م شربت زوفا

۳ م لعاب دانه یک مثقال بهم دیگر ممزوج کرده نیم گرم بنوشد غذا شیره بادام شیره

خشخاش و مبیخ و اسفناج مزوره سازند و روغن قی و مرهم کرده بر سینه و حلق

نافع است دعای کچل می باید اسم کچل در آخر ماه یوم چهارشنبه بنویسد در قبرستان

دفن کنند و یکی دیگر بنوشتد در میان کلاه ببندد بر طرف شود

٢١٤٩٩

ه ٩ ٩ ١١١ ه

دعای کژدم بستم دم مار و نیش عقرب بستم نیش دم

این بادم او بیوستم شهع قوینا قوینی بر نوح نبی سلام کردم و بستم سرم بستم

دهنمان بند یا نوح یا نوح یا نوح افسون گفتار این است نشانه شناختن آن

که یک روی موی درشت دارد چون موی اسب فاما دیگرش پوست هفت

سوراخ دارد می باید که روز چهارشنبه در ساعت زهره او را افسون کند قاعده

این است که آن روی که پوست است یوم عروسی یکی د [illegible]

بموافق ... نقص معلوم نکند بعمل نمی آید چنانکه نموده شود باب در شناختن
قمر ببیع قمر بدانکه قمر در هر یک روز ... شروع نماید اگر خواهد که معلوم
کند باید که هر چند از ماه گذشته باشد مثنی کند ... بر سر آن بیفزاید
وانگه از برج آفتاب تا بابت پنج پنج طرح کند تا تمام شود انکه قمر در بیع اخر
بیدا کند مثل انکه از ماه پانزده روز گذشته باشد پانزده روز دیگر بر سر آن
ختم کند سی رسد و پنج دیگر بر سر آن بیفزاید صحیح سی و پنج شد مثاله آفتاب
بحمل باشد سی اول ماه ... که آفتاب بحملست ماه دوم ثور
ماه سیم جوزا آفتاب در هر ماهی بعد در یک برج برود و ماه در هر ماهی تمام دوازده
برج را سیر میکند همان سی و پنج را پنج پنج طرح کند ثور بدهد و پنج بجوزا و سرطان
و پنج را باسد و سنبله ... و عقرب ... قوس و جدی و پنج را بدلو
و حوت و پنج را بحمل ثور و تمام شود انکه ماه در ... آفتاب بحمل و
... الحمد ... سی و شش سی و هفت ... تا ظهر در حمل باشد
و بعد از ظهر تا وقت نیم دیگر بسرطان باشد بعد و ... چهار روزها و ماهها
... حساب کرده ... در ... کواکب سعد ... مشتری مریخ

سه شنبه بانگ کند فرزند آید و اگر در شب چهارشنبه بانگ کند جنگ و خصومت بود

و اگر در شب پنجشنبه بانگ کند توانگر بود . احکام بانگ مرغ اگر یکشنبه بانگ کند

سلاطین شود و اگر دوشنبه بانگ کند خداوندش خیر و برکت رسد و اگر سه شنبه

بانگ کند بر خداوند اجر بیش دهند و اگر چهارشنبه بانگ کند فتنه در آن خانه پیدا

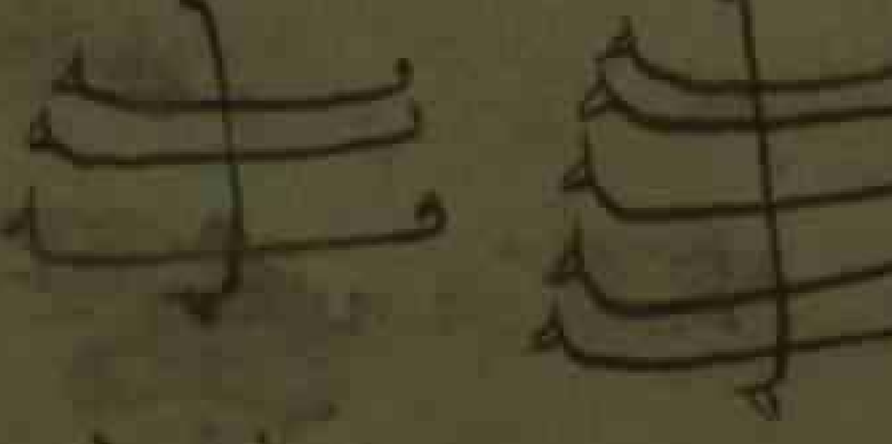
شود و اگر پنجشنبه بانگ کند خداوندش اجر نیک رسد و اگر آدینه بانگ کند خدا[illegible]

زرش را صدقه باید داد و اگر شنبه بانگ کند خدای تعالی بر صاحبش اجر بسیار د[illegible]

بهر باب دریافتن [illegible] سیاه تخم مرغ بنویسند در [illegible]

خاکستر کم بر [illegible] کنند چنانکه نسوزد و چون تخم را بشکنند [illegible]

در میان او پیدا شود



جهت دفع موران این آیت را بنویسند در سوراخ ایشان بهر طرف شود یا ایها

النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده من الجن والانس وهم لا یشعرون

باب بدانکه علم سحر و نارنجات علمیست بسیار مشکل و بی استاد نتوان در این عمل

شروع کرده [illegible] مطلوب [illegible]

فلان ... نوع دیگر برای کر شدن کودک اینرا بنویسند بر سر

بندند ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا

دعای کرم بر شاخ نوشته درخت

آویزند فقلنا اضربوه ببعضها کذلک

یحیی الله الموتی ویریکم ایاته لعلکم تعقلون

نوع دیگر در بند اول فالان دفن کنند علیها

... کنیا مرنوس دیرنوس کشطیطوش

ط	ح	ح	و
٥	ب	٩	٩١
٥	٢٣	٤	٩ط

انما امرالکم واولادکم	س	ک	د	م	ال	ی
فتنة الکم مثل الحیوة	ن	س	ب	ر	س	مو
الدنیا کمثل الماء انزلنا	ط	ط	ز	ن	ل	ل
	م	ی	ن	ر	ی	ی
	ی ت	ط	و لس	س	ن	ح

بستم دهان کرمان را دیگر بو صد ستان فلان بن فلان بحق برد هنگام بانگ خروس

دوا اگر ... در شب بانگ کنند نیک بود صاحب خانه را از مال و اگر در شب ... کنند

... بانگ کند در آن موضع کسی ... اگر در شب یکشنبه بانگ کند بیماری

... با سلامت باشد و اگر در شب دوشنبه بانگ کند زیادتی دولت ... اگر در شب

بسم الله الملطف بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع

العلیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا

ﻫ ﻫ ﻫ ﻫ ﻫ ﻫ ۷۷ ×۱۰ ء ء ء ء ء ء ه صم ه ۱۱۱ ا م ≡ ۱۱۱۱ ا ه ق

باید بستان نه اماس کرده باشد دایره کشیده بنویسد بج دما ما لکه

بج ع بمس مسع ماده گاو که بلکن سال الحفو دستر نهد این بلنو بیستقری

عمك وقتی اسفند سیاه و یک پاره آهن بر جیکی جسته با دعا بر بندد دعا

این است و ذ لك [illegible] یا کلموت قل الله اذن لکم

ام علی الله تفترون اللهم [illegible] هذه البقره لصاحبه و تجعلها الله

کما ذلت سمك الدنیا النبی و تخرها کما تخرت موسی ع و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم اسکن یا بقره کما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم

برحمتك یا ارحم الراحمین جای دعا و در سر

٩	١١	٢ ٥ ٣
٩	١١١	٧ ٣

٩	١١	٩ ٥ ٣
٩	١١١	مسرس

جهة گریخته نوشته در میان ... ٢٥ الف

کنار ندان کو گریخته باشد ح ب ش م ع و ٤ ک ...

شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و من شر

النفاثات العصی الی عنی و یا اشیا هجن یا رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین ماده

کاری بدعوی کنند و بجز خود شر نکنند این طلسم را نوشته بر گردن او بند

ععع ططط ططططط ططط ... ممم ام ۳ ام ام ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

عع هر که این طلسم را بر کسی نوشته بگیرد او را دوستی زیاد شود

۹۹۹۹۹
۹۹۹۹

درخواستی که دعوت نکند این دعا را بنویسید با شیر بشویند

خانه او باشد کار سازی شود ط ۱۱۱۲ ه ۱۱ ه ۱۱ کا ۱۱ ۲ ه ۶ ۱۱

جهت فروختن متاع نوشته میان متاع ۱۱ م ۱۱ ه ۱۱۱ ه ۲ و ع

گذارند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر اللهم انی اسئلک من فضلک

و رحمتک فانها بیدک ولا یملکها احد غیرک برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی

محمد و آله اجمعین برای صلح میان زن و شوهر با خود دارد دصلح دصلح دصلح

دصلح دصلح قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ... ثابت

... شاید عطارد ... ثابت زهره ... ثابت

... برای شفاء الاطفال بنویسید بسم الله ...

للمهوص سهیع مرح بلو بلو ام بالاعوش
لو لو لمفرلو

بد صلیع سر بلے ... بو یحہ ۱۱۱اصح
لہ ... سو طفر سو فجن

لو با اهر لشراهیا اورنه اوماش لاسوان هر ۱۱۱۱ لعیر و یحرهع را اماوق
ی اعو اعو ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم حکایت است که روزی شخص
تمام جهودی بود عبدالعزیز نام بسیار بدچشم بود جهودان مبلغی قرار نمودند
که ... حضرت پیغمبر صلعم را چشم زخم زند آن ملعون وارد مدینه گردید
حضرت در مسجد بود نظر انداخت فی الفور پیغمبر با تب گشت و جبرئیل نازل
شد این دعا آورد تعلیم نمود حضرت خواندند همان ساعت هر دو چشم جهود
کور شد بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله کلها عامة ومن شر السامة
والجارقة ... الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون
انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین اهیا شراهیا ادونی اصباوت آل شدای
... کهیعص حمعسق طه طسم ومن شر النفاثات فی العقد ومن
شر حاسد اذا حسد ایاک نعبد وایاک نستعین الا الی الله تصیر الامور

بین شکل بنویسید معلوم شدت ابله از کودن طفل اویزند با سانی بکند دیات

جهت قی طفل بنویسید بر بازوی بیاویزد

طفل بند نه حطای فتامام رضا

الحمد لله ١٦	رب العالمين ٢	الرحمن ٣	الرحيم ٣
مالك يوم الدين ٥	اياك ١١	نعبد	واياك ٨
نستعين ٩	اهدنا الصراط ٧	المستقيم ٦	صراط الذين ١٢
انعمت عليهم ٤	غير المغضوب ١٤	عليهم ١٥	ولا الضالين ١٣

البرهى اذ فوس	الترسى اسس	ومابوهسم مادس

از برای تب بنویسید بر کودنش ببندد

قل یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارید به کیدا فجعلناهم الاخسرین و ننزل من القرآن ما هو شفاء

و رحمة للمؤمنین جهت مرض طفل نوشته از گردن آویزند بسم الله الرحمن الرحیم

و کل عیب حاسد الله یشفیک الى تعالى ... کهی کج شده باشد بنویسید

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

فسبح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا ططططططططططططط ككككك

برای ... کوسفند حیثی ... روایت میکند هر علتی و رنجی که در گوسفند

... بنویسید بر ... گوسفند آویزند ... نوشته ...

... بطرف ... سبحان الله ...

وان هشت جا که خطار باشد مصیبت دفع شود اما که مرحل شود وان هشت

جای مخوف باشد این دعای ماثور دندان هرگاه از کسی دزدی رفته باشد

[illegible] که دزد [illegible] است [illegible] نوع [illegible] نام [illegible]

[illegible] است دعای خانه باید که کوزه ای که بند نیفکنده باشد یکی

آن کهنه [illegible] انگشت در خشن بوده باشد [illegible] یار یک بیاورد

و نام صاحب کالا بر کوزه بنویسد [illegible] بعد در آن کوزه

[illegible] آن صد [illegible] [illegible] [illegible] شود در آن کوزه

به خاک کند اگر دزد نفر کمان زده باشد عقربی که بدو بیشتر بجای زده

دیگران یا عقوبتها نا شود در آن کوزه بماند البته [illegible] دزد به مرض قبض

گرفتار شود تا آن مال را بدهد یا بیندازد از آن مرض خلاص شود و یکی

و لعنت این است اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر اللهم

نوع دیگر بنویسد و هم آنکس که باو گمان دارند هر کاغذی بعدا شد

در کردن کوزه الزمه بند چون دعا در کردن کوزه بند وصل کند و اللّه

یلحدون فی آیاته [illegible] دفع [illegible]

با یکمثقال نبات مصری نبساید و بیاشامد چنان صاحب قوت شود که ده بکارت را

در یک شب بتواند برداشتن باب علاج بچه که در شکم مرده باشد و نتواند

این دعا را بر کاغذ بنویسد در پیشت زن بندد آن فرزند خواه مرده و خواه زنده باشد

زود بیرون آید

هـ	عع	۲۲۱	صع عع	ســـ

باب علاج سستی ذکر خواه زن و خواه مرد پوست هلیله زرد و صندل سفید و گل سرخ

و زرده تخم مرغ اینها را باهم برشته بکوبند و بخورند باب استخاره از حضرت

امیر المومنین علی است این فال نامه تا دانند باید که سه قطار نقطه به قلم بکشند

بنهد اول درازتر و وسط کوتاه تر و قطار نقطه آخر از وسط [illegible] بعد از

آن هشت هشت طرح کنند اگر یک بماند زهره بود هر مراد بطلبد حاصل است

و دو بماند مریخ بود که در آن کار نباید کرد و اگر سه بماند ذنب باشد بعد از

مشقت بسیار و مصیبت بسیار بلکه مراد حاصل شود و اگر چهار بماند میان و حل

باشد مراد دیر آید اما دیرتر اگر پنج بماند مشتری باشد مراد حاصل شود و سروری

شود

و خلکی باید اگر شش بماند عطارد باشد مراد و سطح [illegible] و در آن امید حاصل

چله بریدن

بخوانند و باد بر ابریشم سفید دمد هر نوبت که بخوانند هفت اسم را تمام با دو نفس بر
ابریشم سفید مذکور بدمد و یک گره بزنند بعد از آن ابریشم را که هفت گره زده است
بعد باید که آن زن که مرض چله افتادن بعضی اشخاص کرده است هفت روز جمعه متعاقب
یکی بعد یکی بحمام رود و هر مرتبه که بحمام رفته است بعد از غسلهای واجب طاسی پر آب
کند و صد مرتبه صلوات بر حضرت محمد بفرستد و باد بر طاس آب دمد و آن ابریشم را
از سر خود بر دارد و یک گره از آن ابریشم بگشاید و هم چنین تا هفت جمعه بدستوری
که مذکور شد هفت گره را بگشاید از آن علت خلاصی یابد دعای هفت اسم
اسم اول سبحانک اسم دوم یا الله سیم یا رحمن کل شیء و راحمه چهارم یا واحد
الباقی اول کل شیء و آخره پنجم یا دائم بلا فنا و لا زوال ملکه ششم یا نائی الظاهر
من کل آفة هفتم یا الله یا حنان انت الذی وسع له کل شیء رحمة وعلما
یا رب نوع دیگر بجهة حمل زنان مجربست اگر زنی حامله نشود باید که سه روز
هر روز نیم مثقال دنبه فیل یا با ماء العسل بیاشامد بعد از هفت روز مرد با او
مقاربت نماید بار حمل گیرد باب خاصیت دیگر مهره که در اصل مردی نطفه
نداشته باشد چهار روز وقت غروب شدن آفتاب هر روز یک مثقال دنبه

و زهره کاو و زهره روباه شاف سازد با پشم ناشسته زن بخود بر دارد باید

بگیرد باب چون زن با مرد بخوابد از نشش خون آید یا ناهارش درد کند پنج

عدد خرمای سیاه و پنج عدد خرمای سرخ و پنج عدد نخود سرخ با روغن تانه داخل هم

کند و شاف سازد و سه روز زن بخود بر دارد و بعد از آن با مرد بخوابد بار بگیرد

باب چون مرد نزدیک زن شود زن بگوید که پهلو یم درد میکند یا بیهوش

شود علاجش آنست که زهره زاغ سیاه و شیر مادیان و انجیر تانه شاف کند

تا سه روز بعد از آن با مرد بخوابد باب زن را از نشش زرد آب آید و بد نفس بوده

باشد و سر زن درد کند علاجش زهره روباه و روغن جوز و فلفل و زعفران

و روغن زیت و سرکه یا پشم ناشسته باهم داخل کند و پشم را با آنها بیالاید

تا سه روز زن بخود بر گیرد باب چون سه مرد با زن جمع شود زن از خود

بر و دهان او شیر باران است یا سحر بوی کرده اند علاجش با اهل سحر یا خود

فاند و ت بیسه اند و شیر مادیان و شکر باهم داخل کند در میان پشم ناشسته نهد

بعد از سه روز آن شاف را زن بخود بر گیرد سه روز متعاقب که با مرد بخوابد باب

بگیرد دعا [illegible]

با خود دارد سحر و جادو بروی کار نکنند و اگر پر های بزرگ هدهد را با خود دارد

همه کس او را گرامی دارند و اگر کسی هدهد را در خانه دود کند کژدمان از آن خانه

بگریزند و اگر کسی از جهت جدائی اندر ریش هدهد دعا نویسد و بر آتش اندازد

و بنام هر کس که خواهد و نام مادرش بسوزد از یکدیگر جدا شوند و اگر خواهی کسی

مطیع خود کنی خون شپره هدهد از جانب راست سر و جدا کن با مشک و زعفران

و عبیر و عنبر و غالیه سازد و با خود دارد آنکس مقرر گردد و اگر کسی کبد سیاه را

بریان کند و بخورد دیوانه دهد عاقل شود و اگر کسی خواهد زن و کنیز خود را که

کسی نرسد باید کبد سیاه را خشک کند و بساید و در ذکر خود بمالد بعد از

آن جماع کند هرگز غیر او کسی دیگر را نظر نشود و اگر خایه موش را زنان بخورند

بسیار نفع یابد و اگر خایه کبک را در سرکه اندازد و بعد بیرون آورد بهر جا که

بمالد مو سفید شود و اگر خون شپره را خشک کند و در چشم کشد تاریکی شب

نوری را ببیند و اگر تخم مرغ را بریان کند و بخورد و آن زرده را بساید و در دلو را ببیند

و آب بیت را قوت دهد و اگر زهره فیل را سرکه فیل را مقدار دو درم نمک با خود

دارد حیض بکشد و هر جا که کند باز نگردد و اگر مغز شتر را با روغن کنجد در چشم کشد

بیند در باز بندد در چشم خلایق عزیز و مکرم گردد و اگر سر هدهد را در قصبه الله

جامعت بیفزاید و هر علتی که در بدن او باشد بیرون کند و اگر کسی زبان هدهد را

در گردن کودک بندند حافظ او زیاد شود و هر کس او را ببیند بیقرار گردد و اگر کسی

گوشت هدهد را بهاون نرم کند و بجوشاند و بخورد مدتها حاصل است و حکیمان در باب

کشتی هدهد قرآنی داده اند و گویند که در شب دوشنبه قبل از سفیدهٔ صبح که هنوز

تاریک باشد غسل کند و دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعت الحمد یکبار و هفت نوبت

این آیه که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما

وسخرنا مع داود وسخر الجبال والطیر والنا له فاعلین چون نماز کند چهار نوبت

سورهٔ اخلاص و هفت بار سورهٔ الحمد بخواند و بعد از آن هدهد را حمایل کند و هر چه

که خواهد با خود دارد در هر جا که می باشد درست آید و اگر خون هدهد را با مشک و گلاب

و زعفران بیامیزد و بر عضو طلی بسد الله از عشق بیقرار گردد و اگر کسی تاج او را با خود

دارد هر جا که می باشد و اگر کله او را با پوست سر او در خمیر پیچد و بنهد و بخورد هر کس

که بخورد مطیع و فرمان بردار او باشد و اگر کسی چشم او را با خود دارد دیوان [illegible] الله

و اگر کسی زبان هدهد را [illegible] و فصاحت و بلاغت او زیاد شود [illegible]

باشند این حروف را بنویسند با وضو و صاحب مال هم با وضو باشد و دو رکعت

نماز حاجت بگذارد و صد بار صلوات بفرستد و دعا را در زیر بالین نهد و بخوابد

ان شاء الله تعالی دزد او را در خواب باو نشان دهند اما باید که بیقین درست داشته باشند

این است بر بر بر بر بر ح ح ح ح ح ح هو هو هو هو عسو برحمتک یا ارحم الراحمین

کلا عاجل الحی الحی برماح بلج ج یا الله دعا در سرخ باد روز چهارشنبه یا شنبه بنویسد

با خود دارد و با این قیم هفت که زنند و این دعا بخوانند و این قیم این دعا بجید با خود

دارد هفت بار بخواند و بخورد آب بریزد صاحب کوفت بعالله شفا یابد بفرمان رب

العزة یا الله اسئلک باسمک یا حبیب یا قریب یا مجیب یا رقیب یا بصیر یا حسیب

یا مقیت یا حی یا قیوم سبحانک یا لا اله الا انت یا ذو الجلال والاکرام الا کرمنی انس

جمیع بادهای سا بخوذ یا رب سند کردم افسون بر دارنده دعا فلان بن فلان بالایات العظیم

من القرآن المجید کلام الله العزیز الحمید ٥ ١١١ م ١١١ ه ما دعای تلف شدن

بخط مشک و زعفران بنویسد در یوم چهارشنبه در ساعت نیک در بازو و یا

در گردن آن صورت بوده باشد بیشتم شر شوتی ایل و شمتی ایل با روضوباد

شمم شیر ذاقان فحتی کمال شوخی بیک هما داود شوف یا الی بیک لی

گناه بیشتم نقل است از حضرت رسول صلعم فرمود هر که سر خود ...

با دلخوشی با ناک در سفر هم بخواند اگر کسی خواهد که بخواهی بجای رود این کرده باشد

بنویسد و در زیر سنگ نهد از آنجا حرکت نکند

کهیعص کهیعص کهیعص کهیعص کهیعص

سوره طلاق از برای پریشانی سر ... از برای ...

مداومت نماید بجهة بانگ زدن سگ ... سگ با خود دارد ... دندان سگ

با خود دارد ... سوره ... بخواند و بطرف ... اندازد

منهزم می کند از برای طاعون بنویسد باین دستور با خود دارد ... خدای تعالی

	یا سلام	یا مؤمن	یا امان	[illegible]
[illegible]	٣٣٢	٢٥٥	٢٥٨	٢٥٢
	٢٥٣	٢٤٨	٢٤٣	٢٥٤
	٣٣٢	٢٥	٢٥٢	٢٤٤
	٢٥٦	٢٤٥	٢٤٦	٢٥١

این اسماء هفت روز هفت ...

باده ... بخواند عاشق ...

... بخواند

اللهم ... جوج نجوج

هموج وجوج نجوج ...

یا من لطفه ... الطف ... انت القوی ... یوم الجلل

... بخواند ... سبحان لا اله

... الا هو ... که ... ...

اگر کسی را خواهد که دست خود کوتاه کند یا ضد بار بخواند و بحمام رود که روش سوی

قبله باشد و چون از حمام بیرون آید بر کف دست بنویسد و بر ابر کسی رود محبت او

گردد و اگر دست نشوید همان بود که بیمار گردد یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه

و لا یئوده بجهت ذلک یار چهل بار بر دارد و بخواند آخر سوره حشر را تا آخر سوره

حشر را تا آخر سوره و بنویسد در شوره اندازد که آتش داشته باشد برطرف شود

نوع دیگر اگر کسی را بسته باشند این شکلها را نوشته بر تخته و بآب بشوید و بخورد

شفا یابد باذن الله تعالی [illegible] نوع دیگر بنویس

بر هفت پاره نان این است بنویسد باسم آن مرد بحروف مقطعه و بدهد تا مرد بخورد و

بر هفت پاره دیگر بنویس باسم آن زن بانطریق و بزن بدهد تا بخورد و باید که این عمل در سیم

ماه روز چهارشنبه باشد و در جای نوشتن لعنت کنند بر دشمنان اهل بیت بخصوص [illegible]

و شکلها این است عبدوث سکی و لکسو درنیاد بان موساد که انشاء الله تعالی

گشاده می شود و هر که سوره الحاقه بنویسد و بشوید و بخورد از برای بقیه و از برای بچه

هم خوبست که شیر خورد و از برای عقد و شدت المعایع هفت بار بخواند [illegible]

سوره حج هفت بار بخواند [illegible] کند سوره اعلی از برای سفر [illegible]

از وزن ... صحیفه ...

... زعفران

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

قلم یونانی

قلم صحف آدم

قلم سریانی

قلم عبری

نجات یافتن از بلای مرد بسته این طلسم را بر طبق نویسد بر [illegible] بپزد تا سرخ شود

مرد بسته آب بول را از سوراخ جلبی بیرون کند بحق جا [illegible] جهت دولت یافتن

با خود نگاه دارد

٤	٤	٥	٤
٦	١	١١	١١
٦	٦	١٢	
٢	٦	٣	١٦

الوهاب [illegible] العلیم

هلج	هلج	
هلج	هلج	
باالله هج	باالله هج	
ع دی د باالله هج	ع دی باالله هج	
	ع دی د	

جهت گشایش کارها

د ١١١ ٤ ١٣ ٥ ٥
٣ح ل ٣ ٧ ٥ ١
٣١٣ ١١ ١١ ٤٤
م ١١١ م ١١١ ١١١ و ع

کار بویش [illegible] این است

٢ ٢ ٣ ح ١١ ١١
ع ح ط ١١ ١١ ط ١١
ع ١١ ع ج ١١١ ١١
٢ ١١ ج ٤ ١١ ١١ ١٦
[illegible]

قلم ملائکه

وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ

عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ط ۱۱۱۱ ا م ا سو ط ع ۹۱۱ ع سو

۸ ۱۱ ۸۸ ۲ ۳ ۶ ۹ ع و هرکه از بزرگان خواهد که حاجت بطلبد این دعا بخواند

بر او وارد گردد بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله اللّهمّ مِنكَ أَرْجُو وَمِنكَ أَشْرِكَ

لَا يَنفَعُ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ نوع دیگر اگر مال کسی را دزدیده باشد

این آیه را بر کف دست راست صاحب مال بنویسد و در محل خواب دست در زیر سر نهد

هرکه برده باشد در خواب آشکار ببیند قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا

كِتَابٌ حَفِيظٌ نوع دیگر هرکس این دعا بنویسد در میان کیسه نهد برکت یابد

إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ نوع دیگر اگر محبت سه روز

هر روز هزار بار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله بلا شک هر روز جمعه

بگیسه خواسته در آید هذا دعای معتبر خلاص شدن از زندان یا الحی لا احد

که نَفَس منقطع گردد پس بگو یا من لا یزیده علی کثرة الدعاء والدعاء الا

کرماً و جوداً اگر نفس قطع شود پس بگو یا رب الارباب انت انت

انت الذی انقطع الرجاء الا منک یا علی یا عظیم ...

او را بنویسید بعد از آن دست بر طاس نهد تا دوان شود و خواجه تخزایم بخواند

گاه گاه چوب بر طاس زنند تا دوان شود برود تا بپهلوی دزد بقدرة الله تعالی

از برای عداوت بنویسید در راهی آن کس دفن کند در جایی در میان ایشان جدائی

افتد بسم الله الرحمن الرحیم فرّقت بین فلان بن فلان کما بین السّماء و الارض

و کما بین المشرق و المغرب و بین الجبال بینهما العداوة و البغضاء الی

یوم القیمة ۲۱۲ سو لوی اقصر مو الفی بجهة رهانیدن از آتش جهنم

نگاه کند

هلع	هلع
هلع	هلع

بلا که هر کسی را بسیار مشکل پیش آید از دین و

دنیا و هر چه صعب باشد میان فریضه شتی

و پیشین باید دو رکعت نماز بگذارد و در

هر رکعت یکبار حمد و سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از آن امام حاجت خود را از خدای

تعالی بخواهد که روا گردد و از جهة گشادن بخت دختر مجرّبست اگر کسی خواهد

که بخت دختر گشاده شود این دعا را بر پوست آهو یا کاغذ بنویسد در حقه کند از بند

در خانه آن دختر پنهان کند باذن الله تعالی آن دختر را خواستگاری کنند بسم الله

الرحمن الرحیم و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابر

گشادن بخت دختر

که پیش بزرگ رود و این دعا را بخواند بنیاد مجرب است اللهم یا لطیف ادرکنی بلطفک
الخفی یا لطیف شرح اظهار سارق کسی خواهد که طاس را دوان کند بنام دزد
بگردد و معلوم سازد که سارق کیست بیارد طاس مسی و در درون طاس سوره
یا ایها [illegible] بنویسید و بیان آن سوره اذا زلزلت بنویسید و بعد آن آیه لو انزلنا
تا [illegible] بنویسید و بعد آن کهیعص حمعسق ایاک نعبد و ایاک نستعین بحق اهیا
شراهیا ادونی اصباوت اهیا [illegible] بحق توریة موسی و انجیل عیسی و زبور
داود و صحف ابراهیم و فرقان محمد المصطفی و بحق فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم
١١١٥ [illegible] بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اجیبوا داعی الله
بنویسید و این شکل درون طاس و در میان آن گذارد و هفت مرتبه اجیبوا داعی الله
بنویسید و بر حاشیه طاس و دیگر موضع تمام کلام و نام صاحب و نام مادر وی صاحب
کلام عزة عزة [illegible] و جر علی الطریق السارق السارقة اجیبوا داعی الله
بنویسید باید که با طهارت باشد و [illegible] پهلوی [illegible]
بنویسید که اجیبوا داعی الله چهار پهلو و شخصی را بیاورد که طالع او [illegible]
[illegible] باشد بدست بر طاس نهد و قل هو الله احد [illegible]

بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ چندان جمعیت و ثروت و اموال دنیا برای او حاصل

شود که از ضبط آن بتنگ آید و این بسیار مجربست روایت است از شیخ بهاء

الدین رحمه الله که روی صدق از احادیث صحیح است از حضرت منقولست که

هر کس این دعا را هفتاد مرتبه بخواند هر مطلبی که داشته باشد برآید و شیخ

قسم یاد کرده که اگر مطلب حاصل نشود بر من لعنت کند لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ بِعِزَّتِكَ

وَقُدْرَتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ بِحَقِّ حَقِّكَ وَحَقِّ مُلْكِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ فَرِّجْ

بِرَحْمَتِكَ بجهت دفع جن و مصروع در حینی که حالتی متغیر شده باشد بر

گوش راست او بخوانند انشاء الله تعالی شفا یابد حَاشَا حَاشَا حَاشَا إِنَّ أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَكَ اُخْرُجْ اُخْرُجْ اُخْرُجْ

و بر گوش چپ بعکس سه مرتبه بخوانند باین طریق حَاشَا حَاشَا حَاشَا إِنَّ أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَكَ اُخْرُجْ اُخْرُجْ اُخْرُجْ

از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چون این دعا را بخوانند از عالم غیب دعوة

برسد و محو بکرند الله اللَّهُمَّ سَخِّرْ لِي رِزْقاً حَلَالاً وَاسِعاً وَاكْفِنِي مُؤْنَةَ

وَاغْنِنِي عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و دیگر ... خواهد

باشد جهة او شوهر پیدا شود هر که سوره کهیعص را بنویسد و بشوید و بدختری

دهد که در خانه مانده باشد تا آب را بر سر خود ریزد بزودی عروس پیدای شود و

مسطور است در کفعمی که هر که بنویسد سوره احزاب را در ورق آهو بنویسد آن را

در منزل حصه کند و در منزل خود بگذارد و دختران او شوهر پیدا شود مسطور است

اگر دختری در خانه مانده باشد سوره طه را بنویسد و بشوید و آن دختر از آن آب

غسل کند بزودی از برای او شوهر پیدا شود و اگر آیه محمد رسول الله تا آخر سوره

انا فتحنا بنویسد بزعفران بر جامه زنی که بی شوهر باشد شوهری جهة او پیدا شود

در دانستن ستاره سکی یکم یازدهم بست و یکم در مشرق دوم دوازدهم بست و دوم میان

مشرق و جنوب چهارم چهاردهم بست و چهارم میان جنوب مغرب پنجم پانزدهم بست و پنجم

در مغرب ششم شانزدهم بست و ششم میان مغرب و شمال هفتم و هفدهم و بست و هفتم

در شمال هشتم هجدهم بست و هشتم میان شمال و مشرق نهم نوزدهم بست نهم در زیر

دهم بستم سی ام در آسمان سیم سیزدهم بست و سیم در جنوب و دهم که چهل و یک روز

هر روز چهل و یکبار فاتحه و سیزده مرتبه بخواند این دعا را اللهم یا مفتح فتح

یا محقق فتح و یا سبب و یا مسبب ... یا ...

وهو وجامع الدنیا الی بعلته یا ارحم الراحمین اگر کسی را دست بسته باشند این آیه را

بزعفران و گلاب بنویسند و بمرد بسته دهند تا بخورد گشاده گردد حتی اذا رکبا فی

السفینة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا نکرا انی اللیل

والنهار وهو السمیع العلیم وبحق یس والقرآن الحکیم العلی العظیم یا ارحم الراحمین

دعای کیک له یا ایها الاسود الوثاب والذی لا یبالی عظما غلقا ولا

بابا عزمت علیک بام الکتاب ان لا تؤذینی واصحابی الی ان یذهب اللیل

ویجیء الصباح بما جاء والذی یضرقه الی ان یؤوب الصبح بما آب جهة

دفع عقارب وحیات وسایر کنند بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد

وآل محمد اخذت العقارب والحیات کلها باذن الله تبارک وتعالی بافواهها

واذنابها واسماعها وابصارها وقوائمها عنی وعمن احببت الی ضحوة

النهار ان شاء الله ونقل است از حضرت امام جعفر صادق که دختری که در خانه

مانده باشد و کسی او را خواستگاری نکند باید که سوره احزاب را بنویسد بپوست

آهو و در حقه معطر کند در خانه آن دختر بگذارد طلبکار بسیار بهم رسد و نیز دیگر

الم سوره انا فتحنا تا عزیزا حکیما بزعفران بجام دختری نویسد که ...

ادملوزنك دلبی باعلق ایجوب یوطلسم ... عظیم عزیمدر

سه ... لم الرلر من اسرار شیخ احمد بونی هذه التی یا اضمت

الشریفة اذا اردت عملها فلیصوم ثلثة ایام الاحد والثلثا ولا الاكل الذی

روح وما لخریج منه فانت الطهر الثیاب والبدن ویجتنب النسا والصبی ولا

تكن الا فی خلوة ولا تكن الا مع الطاعة ولا یكون معك شی من الجلود وانت

تقرا هذه الاسما بعد كل شی صلوة احدی وعشرین مرة وهی هذه طلنوش

تباهوش قادینوش قادنیوش اماتیوش عدنیوش مرماطوش لم

لاطوش حماطوش شهیاطوش محیاطوش ولا تقعد الا ثبات الارض

فاذا كان یوم الاربعا عند طلوع الشمس فاقرا الاسما المذكورة احدی وعشرین

مرة ولیكن عندك ورق مخصوص علی قدر ما ترید واكتب علی كل ورقة

طلنوش الورقة بخرقة الطاهرة وانت تقرا طلنوش ستین مرة والاسما

الیواقی احدی وعشرین مرة واكتب منها لجد ها كلها دراهما ولا تنفق ما دامت

السموات والارض هر كاه كسی بیمار بعده بوده باشد ... ...

... باشد بطرف ... الاشعار تعمیل ... تلك

بیر دیدانکه اگر کسی را دردی صعب در پهلو و درد شکم باشد بنوعیکه آرام و قرار

نباشد باید که سه روز سه مرتبه افسون کند با غک و نان دمیده بر سر مریض بنهد

تا سه روز هر روز سه مرتبه بخواند صاحب مرض شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم

کوجو کوجیو کل حق کوجیو کوجیو چهار بیچار دوم کل حق سلیمان در رسلیان

تاده دود یانز وغدور یانزغدور کل حق کل حق کوجو کوجو چهار بیچار دوم

چهار بیچار دوم قلیچ لار بن تلیچ لار دم بیچا قلس بن بیچا قلس م کوجیو کوجیو کل حق

بحرمت جبرئیل امین الله یا حی یا لا یموت و بحق اسرافیل نفخة الله و بحق

میکائیل میزان الله و عزرائیل قابض الله و جبرئیل یا حی لا یموت حفیظ بهی

بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده از درد سر شکایت کرد فرمودند که دست

راست بر سر نه و فاتحه و آیة الکرسی تا وهو العلی العظیم بخوان و از عقب این دعا

بخواند که البته برطرف خواهد شد الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر اجل مما اخاف

و احذر اعوذ بالله من عرق نفاد و اعوذ بالله من حر النار افسون کودکی که خنا

خورده بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب

[illegible] الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا [illegible]

بر کوهی اگر زن را حیض بیاساید باده بنید بفد برخی دیرها رد منقطع شود

و علت بواسیر را از رطوبت و سردی بود نافع باشد علاج سیر کوهی اگر خایه مرغ را

گرم کند و شکر و زعفران در وی افکند و بخورد شفا یابد علاج درد خصیه اگر که

خصیه بود زهره گاو در خصیه بندد دردش ساکن شود هر که بوی دهن را

ز نکاه با انگبین بیامیزد و در میان دندانها کند بوی دهن نیکو شود هر که خضرا

باشد علاج باشد باید که بعل بر کوهی بیاشامد خوب شود هر که گفتی با

نمک بخورد آب از دهن باز دارد و معده را قوی کند اگر کسی را نفس تنگ باشد

سه درم کوزنی بی نهار بخورد به شود هر که استخوان گوسفند را بسوزاند و بکوبد

و بر شیر زن دختی زاینده حل کند و بر زخمی که کرم افتاده باشد کرم را بر طرف

کند هر که صرع داشته باشد زهره کودک با شکر بساید و در بینی چکاند به شود

هر که تخم زردک را با زردی تخم مرغ بخیته بیاشامد شاید غایت باده دختی با صحبت

تواند کرد با یک کسی را زبان بندند الم نشرح لک را سه بار بر قفل بخواند و بدمد

و بعد از آن سه بار قفل را بر قفل کند و زبان اکسی بسته شود باید که نام مقصود را

خاید کوبند سیاه در زیر موی دور کنند نیک شود اگر کسی را چشم که سرخ شده
باشد بکوبند ببندند شفا یابد هرکه زهره کفتار در چشم کشد روشن گردد
هر کس را که یک جایش سوخته باشد چوب عشار نیک ما الله ... جای
سوخته ... الله شفا یابد اگر ناگاه در ولایت ملخ پیدا شود باد ملخ هیچ ... شد
دیگر آنکه بکرنند اگر کسی را از جهت استسقا و ورم باشد هر صباح یک مثقال تخم زرد
صلابه کرده با شیر شتر بخورد برطرف شود و دیگر اگر کسی را استسقا باشد هفت
روز سیر بخورد نعمت برطرف شود هرکه تخم شبت و کشنیز و فلفل بهم ساند
چنانکه حل شود و شب در بام بنهد تا ماه تاب و ستاره بروی تابد و بعد از آن بخورد
مرد بسته ده ساله دهد بکشاید اگر زهره زاغ سیاه را در روی ما الله ... او را زوی
بر سد هرکه خون زاغ سیاه را در بینی چکاند هرگز موی او سفید نباشد ... مغز فت
ادویه هرکه بواسیر را دفع کند تخم کرفس و استخوان ماهی و کوهن شتر را بخورد دود
کند بواسیر را ببرد اگر کسی ... را خشک کند و بساید و به بینی دهد چکاند
اگر عطسه بدهد بکارت او بجا باشد و اگر عطسه ندهد دختری ندارد مغ

بحقك یا ارحم الراحمین محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین و علی و محمد و جعفر و موسی

و علی و محمد و علی والحسن والمهدی صلوات الله علیهم اجمعین باب که آت فی لیغی الیه ودوه

کوسکی الیه و قوبون قوزبی الیه بوطلسم یا نه یا شیب یا علید یا الله یا عزیز

مـه مـه مـه مـه یا الله یا شاد مـه مـه

مـه مـه یا رزاق یا دیان یا عزیز یا قید کاشان یا ستار یا فتاح

دعای روغن بر موم کی در بفره بند این است بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله

الا هو الحی القیوم باید هر گاه خواهی روغن زیاده شود این دعا را نویسید در میان

شیر اندازد زیاده شود این است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا هو العزیز الحکیم

ان الدین عند الله الاسلام لا اله الا الله الاسماء العظام و بحق محمد و آله اجمعین یا حی

یا قیوم اگر کسی [illegible] و کند قهر و کم حافظه باشد صمغ مکی و کندر هندی

و فلفل سفید و کندر [illegible] و زعفران خالص از هر یک باشد با [illegible] بنو بعسل

بیامیزد و هر روز مثقالی [illegible] از آن بخورد بیم آن باشد که از قوت حافظه

صاحب باشد [illegible] شود [illegible] اگر کسی را درد ناف بوده باشد

تخم [illegible] بخورد درد شکم و درد ناف ببرد علاج [illegible]

یکشنبه واز ماهها ماه رجب مبارک باشد اما ازین بیت بر کرد تا در بلا نیفتی باب

اگر خواهی که بدانی که شوهر زود بمیرد یا زن هر دو را حساب نمایند نام خودشان وپدر

ایشان را ونه نه طرح نماید اگر جفت بماند زن زود بمیرد واگر طاق بماند مرد بمیرد

اگر خواهی بدانی که دختری برای پسر نصیب می شود یا نه ونام پسر وپدرش ونام دختر

وپدرش حساب نماید وهم هفتاد بر سر آن بگذارد وبعد از آن مجموع نه نه طرح نماید اگر

جفت بماند نصیب می شود اگر طاق بماند نصیب نمی شود اگر خواهی که بدانی غایب مرده

یا زنده نام اورا حساب کن نه نه طرح کند اگر جفت بماند زنده است واگر طاق بماند

مرده است باب اگر کسی را فرزند نماند سوره مبارکه یس را بر دو ورق کاغذ نوشته

ومیان آن کاغذ ابر بید وطفل را که تازه متولد باشد هنوز سینه نخورده باشد

از میان آن بگذرانند وآیة الکرسی را تا وهو العلی العظیم بر مینی یا پارچه آهن وبر

همان مکانی که متصل است بر زمین نصب کنند که نمایان شود که من بعد ایرون بیا

وزند آن طفل باقی ماند وبعمر طبیعی رسد ومکرر تجربه شده است این دعا را نوشته

با خود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم یا هو یا من هو یا من لیس الا هو صل

اللهم علی محمد وآل محمد واجعل الحامل لکتابی هذا من کل هم وغم وخوف ونجاه مخرجا

امام جعفر صادق ع میفرماید که ترا روزها و شب مبارک بود و از جامها سفید و صاحب

این فال باید که اسم اعظم با خود نگاه دارد تا از همه بلاها ایمن گردد باب ششم در بیان

مریخ ملک عجم قال الله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات ای خداوند فال بدان

و آگاه باش بشارت باد ترا ازین نیت که کرده بسیار خوشحال و شادی بر تو خواهد رسید

از امیران و بزرگان دولت یابی دلخوش باش که بعد ازین کار تو بهتر خواهد بود چنانکه

دشمن بر تو محتاج گردد اگر خداوند بیمار داری شفا یابد اگر غایبی داری بدین زودی

بهتر خواهد رسید دانیال پیغمبر ع فرماید که آنجا معلوم خود بهتر خواهی کردن چنان

می بینم که زنی شب و روز بدعای تو مشغول است از برکت آن دعا حق تعالی ترا از بلاها نگاه

دارد و امام جعفر صادق ع می فرماید که ترا آن روزها روز جمعه و از ماهها ماه شوال باشد مبارک

باب در بیان زهره ملک ترکستان قال الله تعالی نصر من الله و فتح قریب ای

خداوند فال بدان و آگاه باش که از همه رنج رستی و ازین اندیشه یاد کرد که نعمت بسیار بدست

شخصی میخواهد که با تو مکر کند تا خدای تعالی ترا نگاه دارد و دانیال پیغمبر ع میفرماید

مهمان بزرگ با تو در عداوت اند که ترا در بلا افکند باید که در نماز تقصیری نکنی و صدقه

ودیون بده تا حق تعالی ترا نگاه دارد امام جعفر صادق ع می فرماید که ترا [illegible]

که مردی سرخ روی و سرخ ریش و کبود چشم و بلند بالا و خوب بتو بد خواهد که ترا در بلا افکند

باید که خود را نگاه داری و غافل نباشی و دانیال پیغمبر میفرماید که اندرون چهار روز شنبه بر تو مبارک است

و ازین نیت بر گرد و صبر کن که الصبر کلید نجات است باب چهلم دیدبان مشتری ملک

اصفهانی ای خداوند فال بدان و آگاه باش بشارت بادت نیتی که در دل داری بامید خود

برسی بسیار دولت و سعادت روی بر تو کرده است دری بینم که اندیشه تو چون گذشته است

البته آن چیز بتو خواهد رسید و تا امسال گذشته از سه سال بهتر باشد اگر در خانه بیماری

داری شفا یابد و اگر غایب داری زود بتو خواهد رسید یا خبر خوش بشنوی و دانیال

پیغمبر ع گوید که شخصی ترا نصیحت میدهد از روی دوستی باید که سخن او را قبول کنی و باز

نگردی حضرت امام جعفر صادق ع میگوید که ترا اندرون چهار روز یکشنبه مبارک است تا ماهها

رجب دل خوش دار و توکل بخدا کن تا مقصود تو حاصل گردد باب چهل و یکم دیدبان عطارد

ملک روم قال الله تعالی انکم و ما تعبدون ای خداوند فال بدان و آگاه باش که ترا چیزی

در پیش است نیتی نیکو است که ازین نیت برگرد و ازین نیت ترا هیچ نخواهد رسید بغیر

غم و اندوه سعی مکن که کار ترا ازین در بیرون آید که کار تو بصبر بهتر خواهد بود و دانیال

پیغمبر میفرماید که شخصی با تو مکر میکند و دوستی مینماید خود را از وی نگاه دار

بیابی و خاطر خوش دار که جمله کار تو بمراد برآید و مطلب حاصل شود و دانیال پیغمبر

فرماید که می بینم که مردی دراز بالا و باریک اندام و گندمگون ترا حرفی گوید باید که از سخن او

بیرون نروی که بر تو زیان دارد و امام جعفر صادق میفرماید که تا روز چهار روز ادینه

مبارک است و انجامها سفید شان کارست و دل خوش دار که مراد حاصل است باب دوم

در بیان فتح قال الله تعالی ان ینصرکم الله فلا غالب لکم ای خداوند فال بتامیت باد ترا این

فال مبارک که بسیار خوش وقتی خواهد بتو رسید و کارها که در دل داری بمراد تو خواهد

بودن و پیغمبر صلعم فرماید که این نیت که کرده باز مگردی که بسیار دولت و سعادت

روی بتو دارد چنانکه دیگری محتاج تو باشند و کار تو بالا گیرد از امروز تا هفت روز

دیگر دولت و سعادت بتو اثر کرده است و دانیال پیغمبر میفرماید که دشمن بسیار داری

بر تو ظفر نیابند و یک زن پی بدعای تو مشغول است تا دعای آن زن در حق باشد ترا

هیچ بدی نرسد امام جعفر صادق میفرماید که تا روز چهار روز دوشنبه و ماه استقبال

و انجامها دیگر مبارک است انشاء الله تعالی باب سیم در بیان نحل قال الله تعالی انما

الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون ای خداوند

فال بد [illegible] باش که از این نیت که داری [illegible] موقوف نیست [illegible] باید

هرکه سیرز باشد سر خروس سفید با انگبین بخورد نیک شود و هرکه را تب باشد دو چشم

خروس را با خود دارد تب از وی برود و در هر جای که سر خروس را بما اندر سر مار آنجا کار

نکند و هرکه خون خروس را در چشم کشد موی از چشم بجهد و صاحب بواسیر زهره خروس را

با انگبین بخورد نیک شود و هرکه شکنبه کرده بار و غن بریان کند و بیمار بدهند

نیک شود و هرکه دل کبد سیاه را خشک کند و در پوست کرده بپوزد و در بازوی راست

بندد جمیع خلق بروی ظفر نیابند و اگر کسی را بی‌تاب بسته باشد سنگ‌خوار بیت

بجوشاند و بخورد نیک شود و اگر زن خواهد که آبستن شود جالینوس گوید چنین موی

از ریش شوهر خود بر کند و با خود دارد آبستن نشود قال الناقد امام جعفر صادق ع

شمس	قمر	زحل	مشتری
عطارد	مریخ	زهره	یا علی

بدانکه این کتاب معجزات انحضرت امام جعفر صادق ع قسمت کرده بر هفت آسمان

و نه‌ بر و کواکب و ستاره اول در بیان شمس ملک مشرق قال الله تعالی انا فتحنا لک

فتحا مبینا الخ خداوند فال بدان و اگاه باش که کار تو با لاکنت هر نیت که در دل

بانو دارد و سرفه را ببرد و سینه را ستاند را ببرد و باد بواسیر و بادهای مخالف را بنشاند

و جماع را قوت دهد و اشتهای طعام بیاورد و هر زنی را که فرزند نبود شکم مرده باشد باید تخم

گزر را [illegible] کند در زیر نشیند فرزند شود باذن الله [illegible] که برگ گزر را بکوبد و بر خود مالد

خارش تن را ببرد و هر که گزر را بپوسته بخورد ذکر وی کلانی داشته باشد [illegible] شود

و هر که را خایه [illegible] باشد بیخ آن را بکوبد و با آب او را بخاید و بر آن مالد آماس را فرو نشاند

و هر که نرگس را بسیار ببوید مغز سرش قوی گردد و خواب خوش آورد و هر که روغن نرگس را

بر قضیب مالد سخت و قوی گردد و هر زنی که آبستن نشود نرگس را بکوبد و فتیله کند و خود

برگیرد تا وقتی که مرد با او صحبت کند و فتیله را بدارد البته که آبستن شود و در هر خانه که

نرگس بوده باشد جماعت نتوان کرد و اگر وقت مجامعت چشم او بر نرگس افتد [illegible]

[illegible] هر کس که [illegible] اگر [illegible] آب نرگس را بر چشم کشد [illegible] ببرد

[illegible] و هر که آب لاله را بر سر مالد [illegible]

[illegible] و ساکن کند و [illegible] و هر که آب لاله را بجوشاند و در سر مالد موی را

[illegible] که لاله را بکوبد و [illegible] مالد [illegible]

باشد که [illegible]

جمله موشان از آن خانه بگریزند اگر کسی را خوره افتاده باشد برگ شفتالو را نرم کند
کند و بکوبد و بر دهن بگیرد خوره را ببرد باب اگر کودکی آبله بیرون نیاورده باشد بترسند
که مبادا آبله چشم را بیرون آورد باید که حنا را با آب تر کنند و بر کف پای کودک بندند از آن
آبله ایمن گردد باب علاج بچه شدن زنان می باید که زرده تخم مرغ و نفت سیاه و کاک
او طحلب کعبه گلوله نمایند زن بخود بر دارد انشاء الله تعالی بچه آبستن شود اگر کسی تخم
کاسنی را بسوزانند با شکر بکوبد و بخورد سستی قضیب را بر طرف کند شوخ و نعت شود
اگر تخم ترب را بجوشانند با انگبین بخورد بلغم را ببرد و آب روشنی از دهان باز دارد هر که
تخم شبت با روغن بجوشانند از آن روغن اندک اندک بر قضیب مالد سستی قضیب
بر طرف کند اگر تخم ترب را بخورد شب بیره را بانو ده درم کند در بدن ... هر کس که
موی بسیار باشد که زاج سفید را با آب حل کنند بر آنجا که بنهد ... و خشک گردد هر که
تخم کرفس را بجوشانند و آب او را صاف کنند و بخورند آماس شکم را و قولنج را ببرد و اگر کسی
آب کرفس را با شیره غرغره کند سینه کشاده گردد ... و او را صاف کند و اگر تخم کرفس را
و قند سفید و تخم شبت و قند و عود خام و یک درم مصطکی و سپند را ... کند و هر روز
سه درم بخورد معده را قوی کند و بلغم را ببرد و بوی دهن را خوش کند و آب روشنی

باهر کس که صحبت کند از عشق وی دیوانه گردد هر که یک مثقال جرخشک ماده را که ماند

بپر کرده است با خود دارد از چشم همه مخلوقات غایب شود و اگر کسی ناخن و پای

خروس را با خود دارد با هر که خصومت کند ظفر یابد اگر هدهد را خشک کند و چون

سرمه و بسایند و در چشم کشد هر که او را بیند عاشق وی گردد اگر خشک کنند

بهر که دهند مهربان او شود اگر کسی هدهد را بنام خدای تعالی بکشد پس هر دو چشم

او را بیرون کند و در خرقه پاک بندد و در بازوی چپ نگاه دارد پس هر کس درود

او را گرامی دارد اگر کسی خواهد که هرگز بیمار نشود هر سال یکبار دهن یعنی دهن

بیمار نشود و زنجبیل پرورده یکدم هر روز بخورد نافع بود هر که درد سینه داشته باشد

تخم کتان را بریان کند و با شربت بیامیزد و هر روز سه مثقال بخورد درد سینه را

ببرد هر نفس که شراب را بخورد باید فرج او نشان تو دهد که ستم سب را ... باشد

و خاکسترش با روغن بیامیزد و زنان بخورد ... که دارد از وی ...

اگر نعفرق اشتر را با پاره نشیم بخورد ... هرگز آبستن نشود اگر ... گوشت اشتر را

در شراب کند هر که بخورد زود مست شود اگر ... استر را ...

گیا کوک را با شکر ده روز یا یک هفته بخورد نیک شود از برای درد سر هر که

گیا کوک را با شکر در بینی چکاند درد سر را ببرد هر که تخم کرفس را بجوشانند و

آبش را بیاشامند اماس را از شکم ببرد و قولنج و تب دفع کند علاج درد گوش

پاره سرکه با انگبین و روغن با هم بیامیزد و سه قطره در گوش چکاند درد ساکن

شود هر که سرکه و زعفران را در چشم کشد ناخنه را ببرد و هر که چشم را شکفتا

بگیرد و در سرکه اندازد و بعد از آن برآرد در زیر انگشتری نهد و با خود دارد از همه

آفتها ایمن گردد هر که درد [illegible] بخورد چندان بخندد که بیهوش شود

زیرا که زعفران را مفرح القلوب خوانند علاج زردی دندان بستانند صدف سفید

و تخم سفیدان از هر یک دو درم بکوبد در دندان مالد سفید شود هر که تخم شاهترم را

لعاب کند و در چشم کشد آبله را ببرد و اگر ببویند مغز سر را سود دارد اگر خون

خرگوش را بخورد کودکی دهند که در جامه خواب کند بول کم کند بپر شود علاج

دنان را که کودک در شکم مرده باشد شیر سگ با انگبین بخورد در حال از آن زایل

شود هر که زهره مرغ خانگی را با مردارسنگ بیامیزد و بوقت [illegible] کشد

نت و نیز طبیبان گفته اند که بوقت انزال منی باید که مردم میل بجانب راست کند

تا منی بجانب راست زن ریخته شود و تناسل پسر باشد و نیز گفته اند که چون کسی

از جماع فارغ شود بعقب طباب گرم بنشیند و زن نیز فرج را بشوید آنگاه اگر خواهد

بسر جماع رود و با زن جنبی کند و این معنی محقق است جهت فرزند نرینه کرمانی

زنجبیل و نبات هر یکی را که خشک بیده آید باید که کنند ایکی بند تا نرم شود بر مقعد

بخفتاند و بجای گذارند شفا یابد ایضا اگر خار شتر را با ملک ازرق دید بخفتاند و یک

مثقال بخورد شفا یابد هر که را شما با روغن خوش اند بخورد زن دهند که حیض

بسته باشد البته که حیض بگشاید اگر زاش را بکوبد با عسل حل کند بدهد یک مثقال

بخورد ریک مثانه را ببرد و سردی را دفع کند اگر ترش بسیار خورد خوابهای آشفته

بسیار بیند و شهوت را بسیار ببرد اگر زنجبیل بسیار خورد که دل را از سنگ بندد

درد سر و درد نیم سر ابرد هر که نفشه بسیار بکشد بوی بخورد خواب خوش آرد و

مغز را قوی کند و درد سر بنشاند و چشم را نکو بود اگر سرین خشک گرد و بکوبد

قرار بگیرد خواب بسیار کند دهد که آب کرفس و نوشادر غرغره کند آواز گرفته را

بگشاید هر که سرکه خورد مرض سرفان و زردی را ببرد دهد که ... کند

بعد در کاسه نهند و بر شکم حقنه نهند هر چه اندرون بود در خواب جواب گوید اگر

تخم کاسنی بکوبند و بر پیشانی مالند آدم خواب خوش کند و اگر زهره بز و زنان برابر

مالند ابرو را سیاه کند اگر قضیب حمار بسوزانند و با روغن زیت بر موی مالند موی

زنان دراز شود اگر زهره آدمی را خشک کنند و خورد بکوبند و در چشم کشند

سفیدی را ببرد و هر که مگس را در روغن بجوشاند و در موی سر بمالد موی

سفید را سیاه کند و شپش را برطرف کند و هر که آیة الکرسی را بنویسد بسفال آب نیز

و در میان زراعت نهد هرگز کرم و خوره پیدا نشود و هر که پوست انار یا جامه

کهنه در سرکه بجوشاند و در سایه خشک کند و بعد از آن در فرج خود نهد تا مادام

خود نزد شوهر بجوش آورد با مرد مباشرت کند [illegible] تمام باید که از خون حیض

بوده باشد باید [illegible] بول [illegible] زن دهد حبلی [illegible] زن حبلی نباشد [illegible]

و جماع کند در حال زن آبستن شود بجهت انزال منی مرد زن را دست نهاده باشد

تا منی بر آن ریخته باشد در جهد کند تا منی مرد و زن هم آمیخته گردد تا فرزند

تولد شود در وقت انزال منی ماده زن را بردارد و سر زن را سست کند [illegible]

[illegible] شود و حاصل این حیله مشروح کرده شد [illegible] دلیل است [illegible]